

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت ایران

گزارش به مردم ایوان (۱)

مسعود رجوی

بن بستهای رژیم در ادامه جنگ

بهزاد معزی

امید و انقلاب

کریم قصیم

برخی از مسائل مشخص انقلاب

علی حاج قاسمی

از کوزه همان برون تراود که در اوست (۲)

بهادی سابع

«وادی السلام» فرهنگی!

یوسف جوان

در آن سوی شب و روز

شفیعی کدکنی

خطابه تدفین

احمد شاملو

گ. گاهشمار بهمن ۱۳۶۵

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت ایران
شماره ۲۸۵ - بهمن ۱۳۶۵

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت ایران

فهرست

گزارش به مردم ایران

۱- کارنامه هشت ساله رژیم

مسعود رجوی

هموطنان عزیز،

در روزهای اخیر زعمای رژیم خمینی به صحنه آمدند و به زبانهای مختلف بیلانی از ۸ سال حکومت خمینی ارائه کردند. از جمله رفسنجانی، سخنگو و کارگزار شماره یک خمینی، در نمایش جمعه ۱۵ بهمن اظهار داشت که اگر مسائل جنگ نبود ما اکنون می‌توانستیم ارقام و آمار بسیار عظیمی در مورد پیشرفتهای اقتصادی و عمرانی بدهیم! رفسنجانی سپس افزود: اکنون ما شاهد تحولات بسیاری در سطح جهان هستیم. در ترکیه مسأله حجاب مطرح است و در پاکستان تظاهرات ضدآمریکایی می‌شود. او در پایان تأکید کرد که اکنون مردم ما برای خوابیدن و خوردن زنده نیستند و اگر همگی ما گرسنه هم باشیم مسأله‌ای نمی‌تواند باشد. ملاحظه می‌کنید؟ مردم گرسنه باشند مسأله‌ای نیست، می‌توانند به این دل خوش کنند که در ترکیه مسأله حجاب مطرح شده و در پاکستان تظاهرات ضدآمریکایی صورت گرفته است! اگر چه خمینی و دارودسته، که این جلوه ضدامپریالیستی در محراب و منبر می‌کنند، چون به خلوت می‌روند با آمریکا و اسرائیل کار دیگر می‌کنند!

روز جمعه ۱۷ بهمن ماه، خامنه‌ای، رئیس‌جمهوری رژیم، نیز به ارائه بیلان «دست‌آورد» های ۸ ساله رژیم پرداخت و گفت: «پیشرفت نظام جمهوری اسلامی ایران

* - متن حاضر چکیده پیام رادیویی مسئول شورای ملی مقاومت به مردم ایران، به مناسبت سالگرد انقلاب است. متن کامل این پیام در نشریه اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان، شماره‌های ۸۲ و ۸۳، به چاپ رسیده است.

* گزارش به مردم ایران

مسعود رجوی

۳

* بن‌بستهای رژیم در ادامه جنگ

بهزاد معزی

۲۷

* امید و انقلاب

کریم قصیم

۴۲

* «برخی از مسائل مشخص انقلاب»

علی حاج قاسمی

۵۱

* از کوزه همان برون تراود که در اوست

مهدی سامع

۶۵

* «وادی‌السلام» فرهنگی!

یوسف جوان

۸۴

* در آن سوی شب و روز

شفیعی کدکنی

۹۳

* خطابه تدفین

احمد شاملو

۹۵

* گاه‌شمار بهمن ۱۳۶۵

۹۷

در کار رسیدگی به روستاها، رسیدگی به امر آموزش و پرورش، رسیدگی به قشرهای مختلف مستضعف و درهم کوبیدن ثروتمندان و سازندگی داخل جامعه و خلاقیت است». آن چه را رئیس جمهور فاسد و علیل خمینی درباره پیشرفت روستاها و آموزش و پرورش گفته است، بعد بیشتر مورد بررسی قرار خواهیم داد، عجالتاً باید دانست که دولت خمینی، در همین امسال، به طور متوسط روزی ۴۱۰ میلیون تومان از درآمدهای خود را صرف جنگ و سرکوب داخلی نموده است. این رقم در مجموع، طی سال جاری، ۷۹ درصد درآمدهای دولت خمینی را در بودجه سالیانه اش تشکیل می دهد و از روی آن می توان میزان رسیدگی به آموزش و پرورش و رسیدگی به روستاها را دریافت. بگذریم که این ۴۱۰ میلیون تومان روزانه، فقط رقم رسمی است و رقم واقعی که صرف جنگ و سرکوب شده، بسا بیشتر از این است. درباره «رسیدگی به قشرهای مختلف مستضعف و درهم کوبیدن ثروتمندان» نیز خوب است خاطرنشان کنیم که، چندی پیش، وزیر برنامه و بودجه رژیم اعلام نمود که درآمد تجار و بازرگانان (دارودسته خمینی) معادل بودجه کل کشور است! (۱)

جالب این که این سودخواری و ثروت اندوزی نجومی در کشوری است که بخش اعظم اقتصاد آن (حدود ۹۰ درصد) منحصرأ در اختیار دولت است.

حال اگر از خمینی و زعمای رژیمش، به خاطر کثرت جنایات و تبهکاریهایشان، بیلان و عدد و رقم درست بیرون نمی آید، اجازه بدهید خود، با اختصار تمام، نظری به بیلان ۸ ساله رژیم خمینی در برخی از زمینه ها بیندازیم.

الف- سرکوب

۱- کشتار، تیرباران و حلق آویز، تا ۳۰ خرداد سال گذشته، براساس گزارشهای مستند و ارزیابیهای ارائه شده توسط سازمان مجاهدین خلق ایران، تعداد شهیدان مقاومت را حدود ۵۰,۰۰۰ تن و تعداد اسیران را ۱۴۰,۰۰۰ نفر برآورد می کردیم. اما ضمن یک سال و نیم گذشته مستمراً به گزارشها و نمونه هایی برخورد کرده ایم که براساس آنها، تعداد شهیدان اکنون خیلی بیشتر از عدد اعلام شده قبلی برآورد می شود. به نظر می رسد که دشمن ضدبشری - آن چنان که از اظهارات مسئولان شکنجه گاهها و زندانهایش نیز برمی آید - در این فاصله، یا حتی قبل از آن، سیاست جدیدی پیشه نموده و به ازای رهاکردن گروههایی از دستگیرشدگان - که در اساس یا آنها را بی جهت دستگیر کرده بود یا، به دلایل مختلف، نگهداریشان را در زندان مصلحت نمی دید - زندانیانی را که خطرناکتر تشخیص می داده دسته دسته به جوخه های اعدام سپرده است. تیرباران در حال اعتصاب غذا نیز، چنان که،

به عنوان نمونه، در ۲۶ آذرماه گذشته در مورد ۴۰ تن از اسیران مقاومت در شکنجه گاه اوین اجرا شد، داغ ننگ پاک نشدنی دیگری بر پیشانی دشمن پلید ضدبشری است. برخی از مسئولان رژیم، در محافل خصوصی تعداد اعدامها را حدود ۷۰,۰۰۰ ذکر کرده اند که حدود ۹۰ درصد آنها در کل کشور، از مجاهدین هستند. آمار جدید شهیدان و زندانیان سیاسی توسط سازمان مجاهدین خلق ایران در دست بررسی و تحقیق است و در آینده همراه با فهرست تکمیلی یا فهرست جدید، اعلام خواهد گردید.

۲- شکنجه، در مورد شکنجه های سبانه و توصیف ناپذیر، که تاکنون بیش از شصت و چند مورد آن را با ذکر تمامی جزئیات شماره کرده ایم، گاه به مواردی برمی خوریم که موی بر اندام هر آدمی راست می کند، پشت را می لرزاند و جگر را می خراشد، از قبیل:

* «زنده سوز»، آن چنان که در پاییز ۶۴ در شکنجه گاه شهر اردبیل، در مورد مجاهد شهید مرتضی قاسمی نژاد انجام شده است. دژخیمان خمینی او را زنده زنده سوزاندند. خواهر این مجاهد شهید، پس از شنیدن خبر این جنایت وحشیانه و توصیف ناپذیر، در حالی که باردار بود دچار حمله قلبی گردید و به برادر شهیدش پیوست.

* «جوخه کباب»، یکی دیگر از آخرین رهاوردهای خمینی جنایتکار در امر شکنجه است. آن چنان که در شکنجه گاه نجف آباد بر روی تعدادی از مجاهدین اعمال شده، اسیر را در حالت درازکش به میله آهنی درازی می بندند و سپس وی را روی شعله آتش می چرخانند.

* «نوک بریدن» نیز، هم چنان که مواردی از آن در شکنجه گاه قزل حصار دیده شده، از دیگر ابداعات دژخیم پلید جماران است. در این شکنجه نوک زبان اسیر را می بُرنند.

* «چشم درآوردن» در آستانه اعدام نیز یکی از جدیدترین شیوه های رایج در زندانهای این جانی ددمنش است. بدین وسیله از چشم زندانیان، برای پیوند زدن به چشم پاسدارانی که در جبهه های جنگ ضدمیهنی نابینا می شوند استفاده کرده و سپس خود زندانیان را به جوخه های اعدام می سپارند.

* «تخت تاشو» یک مدل دیگر است. اسیر را با شکم بر روی تخت می خوابانند و دست و پایش را محکم به دو انتها می بندند. آن گاه تخت به تدریج از وسط به سمت بالا تا می خورد. در این وضعیت فشار خردکننده ای بر روی ستون فقرات و مهره های کمر اسیر وارد می شود. گاه تا به گوش رسیدن صدای شکستن استخوانها شکنجه ادامه می یابد. غالباً رگهای چشم و گوش رزمنده اسیر نیز بر اثر

فشار وارده پاره شده و دچار خونریزی می‌گردد.

شکنجه‌های خمینی در مورد خواهران و زنان قهرمان ما هم به راستی باورنکردنی است و گویا که از مافی‌الضمیر حیوانی این دژخیم ضدبشر تراوش می‌کند. بی‌گمان یک روز مردم ایران خواهند فهمید که خمینی در واحد شکنجه موسوم به «واحد مسکونی»، در زندان قزل‌حصار، با خواهران ما چه کرده است. فقط از عمق وجود، با تمام توش و توان و از بُن استخوان سوگند می‌خورم، به شرف خلق قهرمان ایران و مجاهدین خلق ایران سوگند می‌خورم که تا وقتی یک مجاهد نیز در این جهان وجود داشته باشد، این رژیم سفاک و عمال خون‌آشام آن را، با هر وسیله ممکن، از بُن برخواهیم کند.

۳- دستگیریها، از مجموعه آمار و ارقام اعلام‌شده توسط کمیته‌های ضدخلقی چنین برمی‌آید که، در فاصله فروردین ۶۴ تا مرداد ۶۵، فقط آمار دستگیریهای کمیته (اعم از موارد سیاسی و غیرسیاسی)، که در هر حال مبین درجه شگفت‌انگیز اختناق و سرکوب عمومی نیز می‌باشد، بیش از یک صد هزار نفر در کل کشور بوده است. چنان که می‌دانیم، دستگیری، آن هم نه فقط دستگیری موارد سیاسی بلکه دستگیری مردم عادی و عابران کوچه و خیابان به بهانه‌های بسیار مبتذل، در حکومت خمینی امر بسیار رایجی است. درصدی از دستگیرشدگان با پرداخت رشوه آزاد می‌شوند. بهانه بسیاری از دستگیریهای دیگر، جرایم عمومی و اخلاقی و قاچاق است. حال اگر تنها ده درصد از دستگیرشدگان مورد ظن سیاسی واقع شده باشند، طی مدت مورد بحث، تنها یک ارگان سرکوبگر - یعنی کمیته ضدمردمی - ۱۰,۰۰۰ تن را دستگیر و لاجرم برای چند هزار نفر از آنها پرونده تشکیل داده است. برای آشنایی بیشتر با آمار دستگیریها کافی است یادآور شویم که کمیته استان خراسان اعلام نمود که در سال ۶۴، حدود ۲۸,۰۰۰ مورد دستگیری داشته است. کمیته استان آذربایجان شرقی تعداد دستگیریهای خود، از مهر ۶۴ تا مرداد ۶۵، را ۱۶,۶۰۰ نفر اعلام کرده است. آمار دستگیریهای استان همدان در سال ۶۴ متجاوز از ۷,۰۰۰ است و در شهر تهران، از خرداد ۶۴ تا خرداد ۶۵، بیش از ۱۰,۰۰۰ تن توسط کمیته‌های ضدمردمی دستگیر گردیده‌اند. آمار متوسط دستگیریها در شهر کرج، ماهانه ۵۰۰ نفر می‌باشد. اما دستگیریهای سیاسی ماههای اخیر در مرزهای غرب کشور، که اساساً پس از انتقال مقر مرکزی مقاومت مسلحانه سراسری به خاک عراق فعال گردیده، به‌طور متوسط متجاوز از ۲۷۰۰ تن در ماه بوده است. ساواک خمینی و کمیته‌های ضدمردمی در این مناطق دارای پستهای بازرسی متعدد هستند که بسیاری از آنها به تازگی تأسیس شده‌اند.

هم اکنون ۱۹۴ پست بازرسی در گلوگاههای شهری و جاده‌های اصلی کل کشور

وجود دارد که رژیم خمینی اساساً آنها را به منظور مقابله با مقاومت مسلحانه انقلابی ایجاد کرده است. اضافه بر این، بسیج ضدمردمی نیز ۷۱۵ مرکز اختناق در تهران و حدود ۱۲۰۰۰ مرکز سرکوب دیگر در سایر نقاط کشور ایجاد کرده است. به تازگی نیز کمیته ضدخلقی مرکز، یک گردان ویژه ضدشورش دایر نموده است. افتتاح دانشکده جدید ساواک خمینی زیر نظر وزارت ساواک او نیز از تازه‌ترین شاهکارهای رژیم است. به راستی که با مختصر دقتی در بیلان سرکوب و اختناق خمینی، بار دیگر به‌وضوح می‌توان نتیجه گرفت که: اولاً، جنگ خارجی در واقع سرپوشی است بر سرکوب و اختناق داخلی و ثانیاً، بدون جنگ و اختناق، رژیم منفور خمینی هیچ شانس برای ادامه حکومت ندارد.

اما از همه اینها مهمتر، این حقیقت است که اگر رژیم شاه توانست به مدد شکنجه و ساواک بر اریکه قدرت باقی بماند و سرنگون نگردد، رژیم خمینی نیز خواهد توانست از دست مقاومت عادلانه مردم ایران بگریزد و جان سالم بدر ببرد! باید قویاً تأکید کنم که ولو خمینی هر روز چند پست بازرسی و مقر جدید کمیته و بسیج دایر کند، رزمندگان مقاومت مسلحانه انقلابی اکنون قادرند هر سد و دیوار نظامی و حلقه پلیسی را درهم شکسته و، با انهدام دژخیمان سرکوبگر، راه قیام خلق را هموار کنند. هم‌چنین تأکید می‌کنم که به دنبال انتقال مقر مرکزی ما به خاک همسایه و استقرار رزمندگانمان در قرارگاهها و پایگاههای جدید مرزی، چشم‌انداز پیشرفت و اعتلای این مقاومت عادلانه تاریخی پیوسته روشنتر می‌گردد و دور نیست روزی که دشمن پلید ضدبشری به آن اذعان کند.

۴- سرکوب مستمر ملیت‌های محروم و اقلیت‌های مذهبی و ملی، در سراسر کشور، یکی دیگر از سیاهترین عملکردهای حکومت خمینی است. بالاخص در کردستان، که پیشمرگان مقاوم و مردم زحمتکش آن از آغاز گناهی جز درخواست رفع ستم مضاعف، برخورداری از حق به دست گرفتن اداره امور داخلی منطقه خود و خودمختاری در چارچوب وحدت و تمامیت ارضی میهنمان نداشته و ندارند و، عاری از هرگونه سیاست‌پیشگی و مذاکره‌جویی و سازش‌پذیری، اغلب به ضرورت حیاتی پیوند مقاومت منطقه‌ای با مقاومت انقلابی سراسری وقوف دارند و آینده خود را نیز در آن می‌بینند. این مردم ستم‌کشیده و بی‌آلایش در تجربه طولانی و مستمر خود به‌خوبی دریافته‌اند که دستیابی به حقوق حقه‌شان جز با یک جانشین دموکراتیک و مردمی برای کل ایران بی‌پاسخ خواهد ماند. از این‌رو با تمام وجود از رژیم خمینی بیزار و متنفرند، همین رژیم ضدمردمی که با سرکوبی هفت‌ساله، بسا شهادتها، اسارتها، خانه‌خرابیها و کوچ‌دادنهای اجباری به آنها تحمیل کرده است. روشن است که سرکوب ضدبشری رژیم خمینی خاص فارس یا کُرد نیست و عموم مردم ایران را در

برمی‌گیرد و درست به همین دلیل، بر همهٔ مردم ایران است که، دست در دست یکدیگر، برای صلح و آزادی و برای احراز استقلال و حاکمیت ملی و مردمی، علیه دشمن تمامی خلق قیام کنند.

۵- تحقیر و سرکوب مضاعف زنان، به مثابهٔ یک فاجعهٔ ملی و تاریخی، برگ بسیار ننگین دیگری در حاکمیت هشت سالهٔ خمینی است. از آن جا که این واقعیت هر روز در کوچه‌ها و خیابانها، از مسألهٔ حجاب گرفته تا آزار و اذیتها و توهینهای متعدد دیگر، بر همگان مشهود و معلوم است، نیازی به شرح و بسط آن نمی‌بینم. فقط بایستی متذکر شد که این خمینی همان کسی است که، در آغاز فعالیت سیاسی، جز مخالفت با انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان برای نمایندگی مجلس - که آن را خلاف شرع و کفرآمیز می‌دانست - حربهٔ دیگری نداشت، اگرچه اکنون، به اجبار زمانه، یکی دو زن را هم در مجلس ضدخلقیش جا داده است. اما چه زنانی! یکی از اینها در مجلس خمینی آشکارا تقاضا می‌کند که «تحصیل در رشته‌های حسابداری، بازرگانی و مهندسی کشاورزی برای زنان ممنوع شود» (۲). بگذریم که در قانون اساسی خمینی حق ریاست‌جمهوری و ولایت و قضاوت نیز از زن سلب شده است.

شگفت‌انگیز است که در شرع ناپاک خمینی، حق تیرباران شدن، حق شکنجه شدن تا سرحد مرگ، حق اعدام در حالت بارداری و حق استثمار شدن کاری و جنسی برای زن، بسا بیشتر از مرد به رسمیت شناخته شده و بی‌دریغ اعمال می‌شود، اما از این تساوی در جاهای دیگر و در هر آن چه مربوط به اعتلا و رهایی است، خبری نیست! به راستی که در شرع و مرام حیوانی خمینی و دارودستهٔ فرومایهٔ او، زن هیچ چیز جز یک مقولهٔ جنسی نیست.

ب- ادامه و تشدید جنگ ضد میهنی

مواضع دائماً اعلام شدهٔ مقاومت ایران راجع به نحوهٔ زمینه‌سازی یا چگونگی اوج گرفتن جنگ ایران و عراق و قضایای مربوط به صدور بیانیهٔ صلح در دی‌ماه سال ۶۱، از طرف نایب نخست‌وزیر عراق و مسئول شورای مقاومت ایران، و طرح صلح شورا و پذیرش آن به عنوان مبنای قابل قبولی برای آغاز مذاکرات صلح از سوی عراق، نیازمند تکرار نیست. هم‌چنین فکر می‌کنم همگان از دیدار صلح در بغداد، بین این جانب و رئیس‌جمهوری عراق، و اطلاعیهٔ رسمی مربوط به آن مطلعند و می‌دانند که من در آن دیدار نیز، از سوی مقاومت عادلانهٔ مردم ایران تصریح کردم که هنگامی که قوای عراقی در خاکمان بودند، ما با آنها جنگیدیم. اما از روزی که عراق، در اواخر بهار سال ۶۱، یعنی ۴ سال قبل از دیدار صلح، خاک ما را تخلیه نمود و موکداً

و مکرراً صلح‌خواهی خود را اعلام کرد، بر آن بوده و هستیم که دیگر هیچ موجبی برای ادامهٔ جنگ باقی نمانده است و از آن پس این جنگ دیگر جنگ رژیم خمینی با عراق است، نه جنگ مردم ایران با کشور همسایه‌شان.

در همین راستا در پیام ۲۲ بهمن سال گذشته نیز تأکید کرده بودم که ما، به عنوان جانشین رژیم خمینی و به مثابهٔ دولت موقت انتقالی، بر همزیستی مسالمت‌آمیز با همهٔ همسایگانمان - صرف‌نظر از ماهیت و نوع رژیمهای حاکم بر آنها - براساس اصول استقلال کامل، تمامیت ارضی و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر، تأکید می‌کنیم. پس جنگ ما، یعنی جنگ هر ایرانی میهن‌پرست و آزاده، تنها با دیکتاتوری ضدملی و ضد مردمی خمینی است که بی‌دریغ زوزه «جنگ، جنگ، اختناق» می‌کشد.

۱- ضایعات انسانی

* تلفات این جنگ ضد میهنی اکنون، تنها در طرف ایران، به ۱/۵ میلیون کشته و مجروح و معلول بالغ شده است. تنها در تهاجم «کربلای ۵»، که البته هنوز رسماً پایان نیافته است، خمینی حدود ۱۰۰،۰۰۰ کشته و مجروح و معلول برجای گذاشت. دو هفته قبل از آن، ۵۰،۰۰۰ کشته و مجروح و معلول دستاورد تهاجم «کربلای ۴» بود. تلفات تنور جنگ خمینی در سال ۶۵، علاوه بر اینها، ۳۰،۰۰۰ کشته و ۶۰،۰۰۰ مجروح و معلول دیگر را نیز در بر می‌گیرد که مربوط به «کربلا»های قبلی است. در سال ۶۴ نیز خمینی مبادرت به تهاجماتی تحت عناوین «قدس»، «ظفر»، «عاشورا» و «الفجر» نمود که حدود ۴۵۰۰۰ کشته و ۸۵۰۰۰ مجروح و معلول بر جای گذاشت. این روند در تمامی سال ۶۳ و قبل از آن نیز ادامه داشت.

بله، البته باورکردن عدد ۱/۵ میلیون، که نیمی از آن را باید کشته به حساب آورد، مشکل است. اما اگر کسی به گورستانهای مختلف شهرها و روستاهای ایران نظر کند و یا دقایقی به تماشای فیلمهای تلویزیونی مربوط به صحنه‌های جنگ بنشیند، ابعاد فاجعه را بهتر درخواهد یافت. بنیاد موسوم به شهید، در اواخر سال ۶۴ به خمینی گزارش کرده بود که می‌تواند ۲۲۰،۰۰۰ خانوادهٔ قربانیان جنگ را با اعمال فشار به ملاقات خمینی بیاورد. این تعداد البته تمامی خانواده‌های قربانیان را شامل نمی‌گردید و تنها دوسوم خانواده‌های ثبت شده را دربر می‌گرفت. بگذریم که انبوهی از قربانیان هم‌چنان مفقودالاشزند.

* دربارهٔ اسیران جنگی نیز باید گفت که بسیاری از این هموطنان،

۳- فشار بر مردم

* ولی هنوز گیج نشوید! کمی صبر کنید تا با ذکر شمه‌یی از اخاذیها با ابعاد زیانهای ناشی از جنگ لعنتی خمینی بیشتر آشنا شویم. براساس محاسبه یک کارشناس بانکی، میزان این اخاذیها از ابتدای جنگ، دست کم معادل ۳ سال بودجه کل کشور است. رژیم، بنا به اعتراف روزنامه‌های خودش، فقط از توزیع قلکهای به شکل نارنجک در بین دانش‌آموزان در اسفندماه گذشته، جهت به جیب‌زدن عیدی آنها، مبلغ ۱۵۰ میلیون تومان اخاذی کرده است (۴). کارخانجات تحت پوشش زندانهای خمینی ۱۰ میلیون ریال پرداخته‌اند (۵). فقط از زندانیان اصفهان، ۲۰۰،۰۰۰ تومان اخاذی شده است (۶). مسئول بسیج خمینی در اوایل آبان امسال اعلام کرد که طی ۶ ماه اول سال ۶۵، چهار میلیارد تومان به صورت نقدی و جنسی از مردم دریافت کرده است (۷). برخی دیگر از اقلام اخاذیها به این شرح است: از اولیای دانش‌آموزان، ۱۲ میلیون تومان (۸)، از آموزشیاران و نوسوآدان، یک میلیون تومان (۹)، از کارکنان معدن طرزه، حدود ۳۵ میلیون تومان (۱۰)، از کارکنان وزارت معادن و فلزات، مجموعاً ۴۳۰ میلیون تومان (۱۱)، از شرکت ملی صنایع مس ایران در ۹ ماهه اول سال ۶۵، حدود ۱۹ میلیون ریال (۱۲) و از مردم عادی (توسط کمیته امداد خمینی) حدود ۱۱۳ میلیون تومان (۱۳) و ...

* خون گرفتن: اخاذی خمینی از مردم فقط منحصر به پول و اشیاء مختلف نیست، بلکه خمینی خون هم می‌خواهد. روزنامه‌های خمینی را که ورق بزنید، نمونه‌های انبوهی خواهید یافت. کسانی را هم که نمی‌تواند به تنور جنگ بفرستد، بخشی از خونها را، در شهرها و روستاهای مختلف، به زور و اجبار می‌گیرد و با منتهای وقاحت ضدبشری اخبار آن را با آب و تاب منعکس می‌کند. گوش کنید: خون‌گیری از آموزشگاه نابینایان (۱۴)، خون‌گیری از زندانیان ندامتگاه دژبان مرکز (۱۵)، خون‌گیری از مهاجران عراقی (۱۶)، ۳۰،۰۰۰ سی‌سی خون از روستای زندگی‌آباد کرمان (۱۷)، ۲۸،۰۰۰ سی‌سی خون از دهستان اشکنان (۱۸)، ۵۲۵،۰۰۰ سی‌سی خون از مردم ایلام (۱۹)، بیش از ۴،۰۰۰ واحد خون از مردم جهرم (۲۰)، بیش از ۱۳،۰۰۰ کیسه خون از واحدهای سیار مستقر در اداره‌ها و شرکتها، در مهرماه سال ۶۵ (۲۱).

ضمناً بد نیست بدانیم که خون‌کشیدن از سربازان در جبهه‌های جنگ به ازای دادن مرخصی، امر رایجی است. نمونه‌های متعددی وجود دارد که اگر نمی‌شده، مانند پادگان جلدیان، به اجبار از سربازان خون گرفت، فی‌المثل در شهر اهواز در

۷ سال است در اسارت به سر می‌برند و دور از شهر و دیار و خانمان و عزیزان خود، نگران آنند که این جنگ لعنتی تا کی ادامه خواهد یافت. یادآور می‌شوم که رئیس‌جمهوری عراق در دیدار صلح تابستان گذشته، اطمینان داد که به مجرد آمادگی خمینی برای آزادکردن اسیران عراقی، عراق کلیه اسیران ایرانی را آزاد خواهد نمود و تا آن تاریخ نیز، تا آن جا که امکان‌پذیر باشد، هموطنان اسیر ما هم‌چون میهمان تلقی خواهند شد.

* درباره ۳ میلیون آواره جنگی نیز - که در مواقع بمباران لااقل ۲ میلیون نفر دیگر از سایر شهرها به آنها اضافه می‌شوند - نیازی به توصیف وضعیت دلخراشان نمی‌بینم. هر کس رنج و دربه‌دري و خانه به‌دوشی را ولو برای مدت کوتاهی کشیده باشد، می‌تواند وضعیت آوارگی دائمی و چادرنشینی و فقدان حداقلهای بهداشتی و رفاهی و حالت زن و فرزند مردم بی‌پناه در چنین شرایطی را دریابد. به‌خصوص وقتی که خانه و خانواده از سوی کمیته‌چی و پاسدار و حزب‌اللهی و آخوند و سایر باج‌گیرها، که پیوسته در جان و مال و نوامیس هموطنان جنگزده ما طمع می‌ورزند، در معرض تهدید باشد. ای ننگ بر خمینی!

۲- ضایعات اقتصادی

* در مورد خسارتهای مالی، در طرف ایران، باز هم ارقام سرسام‌آور و نجومی است. تا سال گذشته ۳۰۰۰ روستا و ۵۰ شهر ویران شده بود و، چنان که می‌دانید، ویرانیها هم‌چنان ادامه دارد. در میان انبوه خسارتهای وارده بر صنایع نفت، که تا پایان پنجمین سال جنگ به ۱۶۰ میلیارد دلار بالغ می‌شد، می‌توان از ۳۰ مخزن نفتی در جزیره خارک، که جز معدودی از آنها باقی نمانده، و ۸ اسکله (از ۱۲ اسکله) که به کلی از میان رفته‌اند، نام برد. سال گذشته وزیر کشور خمینی مجموعه خسارتهای مادی جنگ را ۳۵۰ میلیارد دلار اعلام نمود. امسال وزیر خارجه و نخست‌وزیر پیشین اسرائیل (۳) هزینه‌های ایران در جنگ با عراق را ۴۰۰ میلیارد دلار برآورد کرد.

حقیقت این است که از دولت سر خمینی خائن، که هنوز هم به این جنگ ضدمیهنی ادامه می‌دهد، خسارتهای مالی را تا امروز دست‌کم باید حدود ۵۰۰ میلیارد دلار برآورد کرد. علاوه بر این، بودجه رسمی جنگ را هم باید در نظر گرفت که تاکنون محققاً از ۷۵۰ میلیارد تومان در گذشته است.

قبال هر ۱۰۰ سی.سی خون یک روز مرخصی، و در لشکر موسوم به حمزه به ازای ۳۰۰ سی.سی خون سه روز مرخصی داده می‌شده است.

* **بیگاری:** اخاذیها و تحمیل‌های جنگی خمینی حلقه‌های بی‌شمار دارد و با انواع و اقسام فشارها همراه است. یک شیوه استثمارگرانه دیگر این است که، فی‌المثل برای تأمین خورد و خوراک مزدورانش، اصناف مختلف را، به نوبت، به بیگاری در جبهه می‌آورد. مثلاً صنف کباب‌پزها هر ۱۵ روز بایستی ۱۰ آشپز جهت تهیه حلیم برای پاسداران به جبهه‌ها اعزام کنند. کارگران و کارمندان جهان‌چیت در دی‌ماه گذشته مجبور شدند، تحت شعار «مرگ بر آمریکا»، به دو شیفت کار فوق‌العاده مبادرت نموده و حاصل آن را - حدود ۷۵۰,۰۰۰ تومان - به حساب جبهه‌ها واریز کنند. با همین شعار «مرگ بر آمریکا» به کارخانجات دیگر نیز در ۱۳ آبان گذشته، یک شیفت ۶ ساعته اضافه‌کاری تحمیل شد. بگذریم که وقتی کارگران زحمتکش با شعار «مرگ بر آمریکا» برای تنور جنگ خمینی بیگاری می‌دادند، لابد خمینی و ملیجک دربارش مشغول خوردن «کیک» اهدایی بودند!

۴- تاراج امکانات کشور

خمینی در به باد دادن امکانات عمومی کشور در تنور جنگیش نیز بیداد می‌کند، از جمله:

* اختصاص دادن پنجاه درصد گوشت وارداتی کشور به جبهه‌ها و نیروهای نظامی و انتظامی،

* اختصاص دادن پنجاه درصد تولیدات کمپوت و هشتاد درصد کنسرو به جبهه‌های جنگ (۲۲)،

* اختصاص دادن چهل درصد از تمامی تولیدات وزارت صنایع سنگین به کار جنگ (۲۳)،

* قرارگرفتن پانصد کارخانه تحت پوشش صنایع ملی در خدمت جنگ.

این سازمان دربرگیرنده هفتاد درصد صنایع دارویی، هفتاد درصد صنایع روغن‌بناتی و چهل درصد صنعت قند در کل کشور است (۲۴)،

* به کارگرفتن امکانات فنی هنرستانها برای ساختن انواع قطعات خمپاره و جعبه‌های مهمات (۲۵)،

* به کارگرفتن کامل کارخانه ماشین‌سازی اراک برای کارهای جنگی از قبیل ساختن قطعات پل، سه شیفت در شبانه‌روز،

* به کارگرفتن بخش عمده امکانات حمل‌ونقل کشور در جهت اعزام نیرو،

سلاح و وسایل به جبهه‌های جنگ، توسط سپاه پاسداران خمینی (مثلاً امکانات شرکت حمل‌ونقل ایران‌تانکر همراه با رانندگان کامیونها و تریلیهای آن)،

* به کارگرفتن مهمترین امکانات راه‌سازی و پل‌سازی کشور برای جنگ، چه در وزارت راه و چه در شهرداریهای مختلف،

* به کارگرفتن امکانات و مایملک شهرداریها برای جبهه‌های جنگ. از جمله بخشهای مهمی از شهرداری تهران از قبیل ترابری، مشخصاً در خدمت جنگ قرار گرفته است. قسمت عمده توانایی و کار این اداره مستقیماً در خدمت ایجاد تأسیسات و رساندن تدارکات به جبهه‌های جنگ است که در سه ماه اول سال جاری، فقط در یک مورد، چهارمیلیون تومان هزینه برداشته است. پس از آن نیز بیش از ۲۵۰ قلم لوازم یدکی و ماشین‌آلات، از جمله بیل‌های مکانیکی و جرّاتال و سایر ماشین‌آلات، به جبهه‌ها ارسال شده است. ملاحظه می‌شود که در ایران خمینی‌گزیده، همه چیز در خدمت جنگ یا سرکوب است.

خمینی، این هیولای آدمخوار، از بچه‌های مردم هم در نمی‌گذرد. اعزام اجباری دانش‌آموزان یکی از ننگین‌ترین و زشت‌ترین وجوه این جنگ ضد‌میهنی را برملا می‌کند. رژیم خود اعلام کرده است که در سال گذشته، بیش از صد هزار دانش‌آموز و ۳۰,۰۰۰ معلم را به جبهه‌ها فرستاده است. تصاویر کلاسهای خالی، که حکایت از پرپر شدن هزارها نوجوان دارد و اغلب توسط روزنامه‌های خود رژیم منتشر می‌شود، به راستی جگرخراش است. اخیراً شنیدم که یکی از زعمای رژیم، اندر فواید اعزام دانش‌آموزان به جبهه‌های جنگ، گفته است: «دانش‌آموز خودش است و کت و شلوارش، می‌رود لباس بسیجی می‌پوشد، کلاش بر می‌دارد و دیگر تمام است». هموطنان عزیز، می‌بینید که خمینی بر آن است تا تمام هستی ایران را در تنور جنگ بسوزاند. یعنی مسأله جنگ و صلح، مسأله هست و نیست اوست. اخیراً یکی از ایادی خمینی گفت: «مردم باید جبهه‌ها را فعال نگهدارند، آن چه مایه هستی ماست، جنگ است» (۲۶). درست است! به راستی جنگ مایه هستی خمینی، و صلح راهگشای آزادی ما مردم ایران است. ما از آغاز اعلام کردیم که تا خمینی هست جنگ و اختناق هم هست و خمینی، جز در شرایط ضعف مطلق - که او را ضمناً در آستانه سقوط قرار می‌دهد - تن به صلح نخواهد داد. چرا که صلح همانا به نابودی او و رژیمش منتهی می‌شود. از این جا می‌توان به نقش تاریخ‌ساز شعار صلح، که پیوسته نصب‌العین شورای ملی مقاومت ایران بوده است، راه برد. البته برای مطرح کردن، جانداختن و پیش‌بردن این شعار و گسترش داخلی و بین‌المللیش بهایی بس‌گراف پرداختیم. بی‌مبالغه می‌گویم مصیبت‌ها کشیدیم، خون‌جگرها خوردیم و برچسبها تحمل کردیم تا «ظلم جنگ» درهم شکست. روشن‌تر بگویم: سیاست عملی صلح، که

مشخصاً در شکستن طلسم جنگ از طریق بیانیه صلح، طرح صلح شورای ملی مقاومت و دیدار صلح در بغداد پایه‌گذاری شد و در سراسر جهان، به ویژه در داخل ایران، گسترده‌ترین حمایت‌های مردمی را حاصل نمود، از هوشیاری و سرشت ضدبهره‌کشانه انقلاب نوین ایران و از شجاعت سیاسی فوق‌العاده مقاومتی ناشی شده بود که، قبل از هر چیز، مرزهای تاریخی خود با بورژوازی استثمارگر را جدا کرده بود؛ همان بورژوازی که در طول تاریخ معاصر، هیچ‌گاه جسارت و جرأت جداسازی تام و تمام خود را از جنگ‌های غیرعادلانه، که در پوشش‌های ملی و وطنی عرضه می‌شوند، نداشته است.

پ-انهدام کشاورزی

نابودکردن کشاورزی و کشاورزان ایران از دیگر ارمغان‌های شوم حکومت ۸ ساله خمینی است. در این سالها واردات کالاهایی نظیر گندم و برنج ۴ الی ۵ برابر افزایش یافته است. چندی پیش وزیر کشاورزی خمینی اعلام کرد که هم‌اکنون کشور به حدود ۹/۵ میلیون تن گندم و ۱/۶ میلیون تن برنج در سال نیاز دارد (۲۷). همین وزیر در اواخر آبان اعلام کرده بود که میزان خرید گندم مازاد بر نیاز کشاورزان، در کل کشور، حدود ۲/۵ میلیون تن می‌باشد. از این جا می‌توان به میزان شگفت‌انگیز گندم وارداتی و همچنین به ابعاد انهدام و تخریب کشاورزی ایران و فشارهای طاقت‌فرسایی که بر کشاورزان و دهقانان فقیر و کارگران کشاورزی در دوره خمینی وارد شده است، پی برد.

بر حسب آمار رژیم، امسال ۷۰۰،۰۰۰ تن برنج، ۶۰۰،۰۰۰ تن شکر، ۴۰۰،۰۰۰ تن روغن نباتی، یک میلیون تن ذرت، حدود ۲۰۰،۰۰۰ تن گوشت، ۸۵،۰۰۰ تن پنیر و بیش از ۵۰،۰۰۰ تن کره از خارج وارد گردیده است. بسیاری از این اقلام، مانند پنیر و کره، به هیچ‌وجه کفاف مصرف داخلی را نمی‌دهد و در سالهای گذشته خیلی بیشتر وارد می‌گردید. دلیل تنزل واردات این اقلام در سال جاری، تقلیل شدید درآمد نفت، یعنی کمبود ارز خارجی است. واردات شیرخشک مثال روشنی در همین زمینه است. در آبان ماه گذشته، وزیر بهداشت خمینی اعلام کرد که بودجه مربوط به واردات شیرخشک، که در سال گذشته ۱۲۰ میلیون دلار بوده، امسال به حدود هفتاد میلیون دلار کاهش یافته است. فکر می‌کنم همه شنیده باشند که چندماه پیش، چگونه مرد بیچاره‌یی که پس از تلاش‌های بسیار برای پیدا کردن شیرخشک به آن دست نیافته بود، طفل شیرخوار خود را در داروخانه، از فرط استیصال و ناراحتی، بر زمین کوفت و کشت. در

چنین شرایطی وزیر بهداشت و درمان خمینی جلاد، با وقاحت اعلام کرد «۹۸ درصد مادران قادرند شیر مورد نیاز کودکان خود را تأمین کنند، اما در اثر فرهنگ غلط میزان استفاده از شیرخشک سرسام‌آور شده!» او هم‌چنین گفت: «این طور نیست که شیرخشک جزء نیازهای اساسی بهداشتی باشد» (۲۸). قبل از این تاریخ، در تیرماه، اعلام شده بود که «با توزیع کارتها، خانواده‌ها هر پانزده روز یک بار می‌توانند سه قوطی شیرخشک برای کودکان شیرخوار تا یک سال، بگیرند» (۲۹) و، در همان ایام، مدیرعامل سازمان بهداری استان فارس اظهار لحنیه کرده بود که: «شرعاً و عرفاً و از نظر علمی بررسی شده که شیرخشک تا یک سالگی برای بچه لازم است. فقط برای کودکانی کارت صادر می‌شود که سن آنها بین یک روز تا یک سال تمام باشد» (۳۰).

شگفت‌انگیز است که از کل روغن نباتی مصرفی در کشور، که ۴۳۰،۰۰۰ تن است، فقط ۳۰ هزار تن (حدود ۷ درصد) آن در داخل تهیه می‌شود (۳۱) و بقیه، به طرق مختلف، از خارج وارد می‌گردد. هم‌چنان که در سال گذشته نیز به عرض رساندم، زعمای رژیم خود معترفند که در دوره حکومت خمینی، تولید داخلی محصولات اساسی کشاورزی دستکم پنجاه درصد تنزل کرده است و حدود دوسوم از ۵۱ میلیون هکتار اراضی قابل کشت، معطل و بلااستفاده افتاده است. در اوایل سال جاری یکی از رسانه‌های رژیم اعتراف نمود که طی چند سال اخیر، حدود ۴۰۰،۰۰۰ هکتار از اراضی قابل کشت نیز تخریب شده و در نتیجه، ۱/۲ میلیون تن محصولات اساسی کشاورزی از دست رفته است (۳۲).

سطح جنگل‌های غرب کشور نیز، طی همین مدت، در اثر تخریب و تبدیل، از ۱۲ میلیون هکتار، تقریباً به نصف کاهش یافته است، به نحوی که تولیدات آن فقط برای تعلیف ۲۰ درصد از دامهای کشور کفایت می‌کند. به همین دلیل قرار بر این است که در سال جاری حدود ۲/۵ میلیون تن علوفه و خوراک دامی از خارج وارد شود. چندی پیش وزیر صنایع رژیم در همین باره گفت: «دامداری هم در این کشور وابسته است، چون تمام خوراک دام و علوفه و خوراک طیور از خارج می‌آید. به خاطر کمبود گازوئیل نیز صنعت مرغداری به خارج وابسته شده است» (۳۳). شیلات کشور نیز وضعی بهتر از دامداری ندارد. درآمد شیلات در بودجه امسال، حدود ۵۵ درصد به نسبت سال گذشته کاهش نشان می‌دهد. وضع شیلات جنوب خیلی خرابتر است و از ۱۰ میلیون تومان درآمدی که پارسال داشت، امسال هیچ خبری نیست. راجع به زنبور عسل و وضعیت کندوها کافی است خاطرنشان کنیم که فی‌المثل در شهر آمل، به علت دریافت نکردن دارو، تلفات کندوها در یک فاصله ۶ ماهه (از پاییز ۶۴ تا بهار ۶۵) بیش از ۵۵ درصد بوده و تعداد کندوها از ۲۵،۰۰۰

به ۱۱,۰۰۰ کاهش یافته است.

ت- تخریب صنعت

درهم شکستگی صنایع و عقب‌گرد صنعتی بسیار شدید و فشار فوق‌العاده بر کارگران و زحمتکشان، یکی دیگر از وجوه بارز حکومت ۸ ساله خمینی است. چنان که در سالهای گذشته نیز به عرض رساندم، کارشناسان اقتصادی رژیم معترفند که طی این دوره، تولید ملی کشور ۲۵ تا ۳۵ درصد پایین آمده و از توان تولیدی و سرمایه ثابت داخل کشور ۸۳ درصد کاسته شده است. سهم کالاهای صنعتی در کل کشور، از رقم تقریبی ۳۰ درصد در سال ۵۷، به شدت تنزل یافته است و اکنون حتی به ۵ درصد نمی‌رسد. به جرأت می‌توان گفت که صنعت کنونی ایران هیچ سهم مهمی در تولید ناخالص ملی ندارد. به ویژه در سال جاری، به خاطر کاهش درآمد نفت و فقدان ارز خارجی، صنایع کشور، که ۸۰ درصد مواد اولیه آن از خارج وارد می‌شود، اغلب تعطیل یا نیمه‌تعطیل بودند. آمار وزارت کار و امور اجتماعی حاکی از این است که بیش از ۱۲,۰۰۰ کارگاه کوچک و بزرگ در کل کشور، از دولت سر خمینی به تعطیل دائم کشانده شده‌اند. در مورد آثار فقدان ارز، خوب است اضافه کنیم که سهمیه ارزی وزارت صنایع سنگین در سال ۶۱ حدود ۴ میلیارد دلار، در سال ۶۲ بیشتر از ۳ میلیارد دلار، در سال ۶۳ بیش از ۲ میلیارد دلار و در سال ۶۴ حدود یک میلیارد دلار بود. اما امسال، تا آذرماه، بنا به تصریح وزیر مزدور آن، بیش از ۳۰ میلیون دلار نصیبش نشد. در همین زمینه نمونه‌های زیرین هم قابل توجه است:

- * تولیدات کارخانه آلوم پارس ساوه طی ۸ ماه اول سال جاری، ۶۰ درصد کاهش نشان می‌دهد. این کارخانه تنها تولیدکننده کاغذ آلومینیم‌دار در ایران است.
- * کارخانه سرم‌سازی تهران، که پیش از این ۳۶۰ نوع سرم تولید و حتی صادر می‌کرد، در معرض تعطیلی است و تنها دو نوع سرم برای جبهه‌های جنگ تولید می‌کند.

* کارخانه مزدا تولید وانت را تعطیل کرده است.

* کوره شماره ۱ ذوب‌آهن اصفهان به حالت تعطیل درآمد.

* بنا به تصریح وزیر صنایع رژیم، تولیدات سازمان گسترش صنایع امسال ۶۰ درصد کاهش نشان می‌دهد.

* شهر صنعتی البرز در قزوین، با حدود ۱۵۰ کارخانه، تقریباً به حالت تعطیل درآمد.

* در ۶ ماه اول سال جاری، ۵۷۰۰ تن از آمار پرسنلی ایران - ناسیونال

کاسته شده است. از ۷۰۰۰ نفر موجود نیز ۱۷۰۰ نفر را به جبهه‌های جنگ فرستاده‌اند. خط تولید اتوبوس، مینی‌بوس و وانت تقریباً تعطیل شده و تولید پیکان از ۴۰۰ دستگاه در روز، اکنون به ۶۰ دستگاه کاهش یافته است.

* شرکت ارج خط تولیدی خود را به یک شیفت ۷ ساعته کاهش داده و تولیدات خود را به حداقل رسانده است.

* شرکتهای تولیدکننده تلویزیون از قبیل فیلیپس، پارس، شهاب و شرکتهای کابل‌سازی نظیر ساوه و باختران، یا تولید خود را به حداقل رسانده یا تعطیل شده‌اند.

* شرکت زامیاد برخی از خطهای تولیدی خود را تعطیل و کارکنان آن را بازخرید کرده است.

* معدن سرب و روی انگوران در زنجان، حدود یک میلیارد تومان به بانک بدهکار است و دستمزد کارگران آن ماهها به عقب می‌افتد. ضمناً از وسایل امدادی برای کارگران و آمبولانس و پزشک نیز هیچ خبری در این معدن نیست. به‌راستی که خمینی آن قدر در صنعت پاسدارسازی و در معدن جنگ‌افروزی فرو رفته، که جایی برای سایر صنایع و معادن و رسیدگی به آنها باقی نگذاشته است! بدیهی است که بار این همه فشار، قبل از همه، بر دوش طبقه کارگر ایران است.

ث- گرانی، بازار سیاه، تورم

گرانی سرسام‌آور و کشنده و کمبودهایی که پیوسته تحت عنوان «جنگ» توجیه می‌شود، یکی دیگر از سرفصلهای بیلان حکومت ننگین خمینی است. در بازار سیاه تهران پنیر کیلویی کمتر از صد و پنجاه تومان و گوشت کیلویی کمتر از ۲۳۰ تومان به دست نمی‌آید. قیمت برنج هر کیلو صد تومان، کره کیلویی ۴۸۰ تومان و صابون هر قالب ۳۵ تومان است. برای یک عدد تخم‌مرغ باید بیش از ۴ تومان پرداخت. کوپن ده‌لیتری بنزین نیز صد تومان معامله می‌شود. کارمندی که، با اضافه‌کاری، ماهانه هشت هزار تومان درآمد خالص دارد، اخیراً طی نامه‌یی نوشته بود که روز در میان بایستی ۱۸۰ تومان برای «سِرَلاک» بچه بپردازد که ماهیانه ۲۷۰۰ تومان می‌شود. بعضی از کارکنان دولت روزانه ۱۶ ساعت کار می‌کنند تا بتوانند تعادلی بین دخل و خرج خود ایجاد کنند. فشار روی اقشار کم‌درآمد، از جمله معلمان، فوق‌العاده زیاد و واقعاً طاقت‌فرسا است. طی ۸ سال حکومت خمینی، هزینه حمل و نقل تا بیست برابر افزایش یافته است. قیمت نوشت‌افزار ضمن یک سال اخیر، حدود ده برابر ترقی کرده است و یک دفتر صدبرگی جلد پلاستیک بیش از هشتاد تومان به فروش می‌رسد. طبق

می‌گذارد. گفته می‌شود که دولت خمینی در سال جاری، به منظور جبران کسر بودجه، باز هم در صدد چاپ ۷۰ میلیارد تومان اسکناس اضافی بوده است. پس عجب نیست که نرخ برابری ریال با دلار دائماً افزایش می‌یابد. هم‌اکنون در بازار آزاد باید برای خرید یک دلار بیش از ۹۰ تومان پرداخت. چندی پیش «واحد اطلاعات اقتصادی» لندن اعلام کرد که ارزش واقعی پول ایران به یک‌دهم ارزش رسمی آن رسیده است. شایان ذکر است که در چنین وضعیتی دولت خمینی از یک سو هم سود بازرگانی کالاها و هم میزان مالیاتها را، به زیان مردم محروم، دائماً افزایش می‌دهد و از سوی دیگر، از کمک‌هزینه‌های مرسوم دولتی برای تأمین برخی کالاهای اساسی می‌کاهد. چندی پیش در همین رابطه، حتی صدای یکی از نمایندگان مجلس ضد خلقی نیز بلند شد و گفت «سود بازرگانی را که ۱۸۵ میلیارد بود، ۸۰ میلیارد در مجلس اضافه کرده‌اند، یعنی این که تمام کالاهایی که وارداتی هست و دارای تعرفه‌های مختلف هست، قیمت‌ها نیز افزایش پیدا کند. آن طرف قضیه هم یک ۱۰۵ میلیارد بابت سوبسید فی‌الواقع حذف شده، نتیجه چه می‌شود؟ بنابراین ما قیمت کالاها را دوباره بالا برده‌ایم» (۳۵).

مالیات، که فشار آن مستقیماً بر گرده محرومترین اقشار جامعه وارد می‌شود، امسال افزایش یافت و در بودجه سال جاری، ۳۱ درصد کل درآمدهای مندرج در بودجه رژیم خمینی را تشکیل می‌دهد (حدود ۱۲۰ میلیارد تومان). اما اخیراً وزیر برنامه و بودجه خمینی اعلام کرد که در بودجه سال آینده مالیاتها به پنجاه درصد (درآمد کل) افزایش خواهد یافت. ضمناً برای تحت فشار قراردادن مردم، اخذ مالیات را به کمیته‌های سرکوبگر واگذار کرده و محرومیت‌های اجتماعی متعددی برای کسانی که مالیات ندهند، در نظر گرفته‌اند. در عین حال شگفت‌انگیز است که حدود ۹۷ درصد مالیات‌های اخذ شده در سال گذشته، مربوط به کارمندان و مزدبگیران و اقشار کم‌درآمد بوده است.

ج- بیکاری، مهاجرت

بیکاری گسترده، که خود معلول جنگ و سرکوب و اوضاع اقتصادی ناشی از آن است، یکی دیگر از وجوه بیلان ننگین خمینی است و خمینی در این زمینه هم رکورددار است. تعداد بیکاران کشور به حدود ۶ میلیون تن می‌رسد. چندی پیش اداره کل آمار رژیم اعلام کرد که ۱۲ درصد از روستاییان و ۲۰ درصد از شهرنشینان بیکارند. سال گذشته در حالی که یکی از وزیران رژیم، به نقل از سرپرست سازمان برنامه و بودجه، تعداد بیکاران را ۶ میلیون اعلام کرده بود (۳۶)، معاون وزیر کار

تحقیقات گروه تجارت بین‌المللی، تهران از نظر گرانی، سومین شهر جهان است. اجاره مسکن، که بیش از ده برابر افزایش یافته، برای اقشار کم‌درآمد سر به آسمان می‌ساید. نحوه توزیع نفت و بنزین دولتی فقط باعث جنگ اعصاب است. یک فروشنده نفت که سال گذشته روزانه ۱۴۰۰۰ لیتر فروش داشته، می‌گوید که امسال فقط ۲۰۰۰ لیتر سهمیه دارد. در تبریز رژیم فقط قادر است یک چهارم نفت مورد نیاز مردم را تأمین کند.

جالب این است که در چنین شرایطی، زعمای رژیم دو قورت و نیمشان هم باقی است! فی‌المثل چندماه پیش منتظری، ولیعهد سفیه خمینی، صراحتاً گفت: «سابق که نفت نبود مردم چطوری زندگی می‌کردند؟ ما باید فرض کنیم که نفت نداریم و به سمت اقتصاد منهای نفت پیش برویم!» درباره گوشت نیز ولیعهد سفیه خمینی گفت: «سابق این قدر گوشت نمی‌خوردند. اصلاً این برای ما ننگ است که گوشت از آرژانتین و زلاندنو بیاورند و معلوم نیست که چه کوفتی است، اینها را به ملت بدهند. باید مصرف را کم کرد». خلخال جانی در همین مورد گفته است: «آن زنی که آمده گفته که من تا حالا ۶ تا ۸ ماه است گوشت نخورده‌ام، شاید گیاه‌خوار بوده است. آدم گیاه‌خوار ممکن است چهار یا پنج سال گوشت نخورد» (۳۴). وی یک بار دیگر نیز در مجلس گفته بود: «باید کاری کنیم تا جنگ را پیش ببریم. ما انقلاب نکرده‌ایم که نخود و لوبیا و مرغ و گوشتان مرتب و منظم باشد و هر وقت هم کمبودی شد بزنیم بر سر دولت». ملاحظه می‌کنید که از نظر خمینی و جلادان رژیم، کارگر و دهقان و عموم زحمتکشان و مردم ایران یا تماماً گیاه‌خوارند یا باید از دولت سر خمینی تا مرحله علف‌خواری هم جلو بروند!

ده روز پیش، نخست‌وزیر خمینی در مورد گوشت گفت: «هیچ کشور در حال جنگ، سیصد میلیون دلار خودش را در موقعی که برای جنگ احتیاج دارد، نمی‌دهد برای این که گوشت وارد کند و ملت گوشت بخورد». قبل از او نیز رفسنجانی گفته بود: «وقتی جنگ با این وسعت می‌خواهد انجام بشود، در شرایط فشار اقتصادی تحقیقات فشار می‌آورد روی ارزاق عمومی، روی سوخت، روی ترابری، روی راه، روی طرح‌های عمرانی» و آخوند جنایتکار دیگری به نام مشکینی، در نماز جمعه گفت: «باید سجده‌های طولانی کنید، با خدایتان راز و نیاز کنید، نگوئید جنس گران شده، نگوئید چنین و چنان شده، والله سالم‌ترین کشور، کشور شماست».

خامنه‌ای به هنگام بیلان‌دادن درباره عملکردهای حکومت خمینی از درهم‌کوبیدن ثروتمندان و رسیدگی به مستضعفان سخن گفته بود. بد نیست بدانیم بیش از ۹۵ درصد کل نقدینگی کشور متعلق به سده‌درصد مردم است. جالب توجه است که در همین شرایط، دولت خمینی دائماً اسکناس بی‌پشتوانه چاپ می‌کند و به جریان

کمبود دارد، به خصوص که در اثر اختناق، هزاران تن از متخصصان و استادان و اعضای هیأت‌های علمی به ناگزیر جلای وطن نموده‌اند. تعداد دانشجویان موجود نسبت به آخرین سال قبل از حکومت خمینی (که دانشگاهها و مدارس عالی حدود ۱۷۰،۰۰۰ دانشجو داشتند) هنوز دهها هزار تن کمتر است.

امتحانات ورودی دانشگاهها خود مظهری از جهل و ابتذال رژیم قرون وسطایی است. ماه گذشته یکی از کارگزاران خمینی به صراحت اعلام کرد که حدود پانزده درصد از قبولیهای دانشگاه، به خاطر نداشتن «صلاحیت اخلاقی و اسلامی» مردود شده‌اند (۴۰). به موجب «بند ج» آئین‌نامه گزینش داوطلبان ورود به دانشگاهها، مشخصات کامل داوطلبان بایستی، برای نظرخواهی، ابتدا به ساواک خمینی و دادستانی ضدانقلاب و دادسرای عمومی او برود و تنها پس از تأیید این مراجع، ورود داوطلب به دانشگاه بلامانع است، تازه در صورتی که «گزارش منفی مستندی از منبع موثق دیگر درباره وی واصل» نشده باشد. بگذریم که در سر کلاس درس نیز اعضای ساواک خمینی و انجمنهای ضداسلامی، دانشجو را آسوده نمی‌گذارند. ۱۵۰۰ تن از عوامل انجمنهای ضداسلامی را به‌همین منظور، تحت عنوان دانشجو، به دانشگاه تهران قالب کرده‌اند.

در آموزش و پرورش نیز وضع بهتر از دانشگاهها نیست. یک قلم هفتاد هزار معلم کم است، معلمانی که در چهارپنج سال گذشته، حقوقشان اغلب همان است که بود. بیست هزار روستا مدرسه ندارد. در مناطقی مثل بم و کهنوج و نرماشیر و بسیاری جاهای دیگر، دانش‌آموزان روی پیت حلبی می‌نشینند. به بهانه جنگ، احداث آموزشگاههای جدید را در سال ۶۵ ممنوع اعلام کردند. مدارس سه شیفته و دو شیفته بسیار زیاد است. یک قلم ۲۱،۰۰۰ کمبود کلاس برآورد شده است. در نقاطی مثل کرمان، مدارس هشت که گاه در زمستان بچه‌ها را، به خاطر سردی کلاس و فقدان سوخت، به حیاط مدرسه می‌آورند تا بلکه در آفتاب جانی بگیرند. در عوض تا بخواهید مزدوران انجمنهای ضداسلامی و امور ضدتربیتی در فضای آموزش و پرورش پرسه می‌زنند و یکی از وظایف آنها اعزام بچه‌ها برای ادامه تحصیل! به فاو و دیگر جبهه‌های جنگ است.

راجع به سانسور کتابهای درسی و تحریف حقایق تاریخی و علمی و سانسور سایر کتابها نیز، چون فکر می‌کنم حاجت به بیان ندارد، فقط یک نمونه را یادآور می‌شوم. آخوند یزدی، نماینده مجلس خمینی، در تابستان گذشته به صراحت گفت: «کتابهایی که در مسأله خلقت گفتگو کرده و مثلاً فلسفه داروین را مطرح می‌کنند... نمی‌تواند آزاد باشد، چرا که این گونه کتابها گمراه‌کننده بوده و عقاید مردم را از بین می‌برد» (۴۱). راستی که در ایران هیچ کس و هیچ چیز از ستم خمینی در امان

خمینی اظهار کرد: «نرخ بیکاری از ۱۰ تا ۶۰ درصد اعلام شده است، اما این که کدامیک صحیح بوده و متکی به داده‌های آماری و مستند است، تا به حال نتوانسته‌ایم این امر را تعیین کنیم!» (۳۷) اما امسال، برای حل مشکل بیکاری و کاهش درآمد نفت، در مطبوعات رژیم این پیشنهاد مطرح شد که خوب است بیش از ۲ میلیون نفر را به لیبی و کشورهای حوزه خلیج فارس بفرستند (۳۸). یک نماینده مجلس ضدخلقی، ضمن ابراز نگرانی از افزایش شمار بیکاران، گفت: «امسال از ۵۸۲،۰۰۰ نفر شرکت‌کننده در آزمون دانشگاهها، تعداد ۵۲۰،۰۰۰ نفر به شمار بیکاران خواهند پیوست» (۳۹).

مهاجرت از روستاها به شهر و مهاجرت بی‌نظیر از داخل به خارج کشور، که آمار و ارقام تکان‌دهنده‌یی دارد، یکی دیگر از ارمغانهای حکومت خمینی است. به این ترتیب، به‌خلاف آن که رئیس‌جمهوری خمینی رسیدگی به امور روستاها را در صدر «دستاوردها» ی هشت‌ساله رژیم توصیف می‌کند، به خاطر بیکاری و انهدام مبانی کشاورزی، سیل مهاجرت از روستاها به جانب شهرها ادامه دارد.

اما در رابطه با مهاجرت به خارج کشور در اثر جنگ و اختناق و سرکوب عمومی، ابعاد آن از بسیاری جهات در تاریخ ایران بی‌نظیر است. تعداد مهاجران و پناهندگان و آوارگان ایرانی در خارج از کشور را حدود دویست میلیون نفر برآورد می‌کنند که اغلب، دور از شهر و دیار و میهن خود، در شرایط ناراحت‌کننده‌یی به سر می‌برند و با مشکلات مختلف دست و پنجه نرم می‌کنند. بسیاری از این هموطنان به خاطر جنگ یا اختناق ناگزیر از ترک میهن شده و آوارگی و دربه‌داری را بر هر گونه کنار آمدن با رژیم خمینی ترجیح داده‌اند.

چ- نابودی آموزش و فرهنگ

بلایی که خمینی، در طول حکومت خود، بر سر دانشگاهها و آموزش و پرورش و فرهنگ و هنر و مطبوعات آورده است نیازمند توصیف نیست. از کودتای سیاه ضدفرهنگی، از انبوه تصفیه‌های ارتجاعی، از سانسور کتابهای درسی، از تحریف حقایق تاریخی و از گسترش ارگانهای ارتجاعی و سرکوبگر در دانشگاهها و مدارس، همگان مطلعند. پس از بازشدن دانشگاهها، آن هم در چنبره افکار سیاه خمینی، پیوسته درصد چشمگیری از ایادی رژیم و ارگانهای سرکوبگر او به کلاسهای درس تحمیل گردیده‌اند. خمینی به راستی خصم علم و فرهنگ و دشمن آشتی‌ناپذیر آگاهی و آزادی است.

هم‌اکنون دانشگاههای ما، به اعتراف خود رژیم، شش هزار عضو هیأت علمی

به اصطلاح حزب‌اللهی و بالارفتن اشتغال به سرگرمیها و تفریحها و مطالعه‌های غیرمجاز ابراز می‌کنند. در یکی از گزارشهای داخلی زعمای رژیم ابراز تأسف شده است که چرا «پیام انقلاب» فقط ۱۹۰۰ نسخه، «شاهد» ۹۰۰ نسخه، «امید انقلاب» ۳۰۰ نسخه «راه مجاهد» ۲۰۰ نسخه، «پاسدار اسلام» ۲۰۰۰ نسخه و «اقتصاد اسلامی» فقط ۲۰۰ نسخه فروش می‌رود. باید تأکید نمود که آخوندهای خمینی صفت خود مهمترین و عمده‌ترین مروجان فساد و فحشا هستند و این حقیقتی است که امروز از چشم هیچ کس در ایران پنهان نیست.

خ- وخامت وضع بهداشت و درمان

وضعیت بهداشت و درمان نیز در دوران حاکمیت خمینی بسیار رقت‌بار است. خمینی بخش اعظم ظرفیت درمانی و بهداشتی کشور را صرف جنگ نموده و این روزها همگان می‌دانند که در اغلب شهرها، به خاطر کثرت زخمیهای جنگ، جای سوزن‌انداختن در بیمارستانها نیست. می‌گویند که به بسیاری از معلولان برای دریافت دست و پای مصنوعی، برای ۵ یا حتی ۱۰ سال بعد نوبت داده‌اند. ۳ سال پیش، که جنگ مثل این روزها شدت و حدت نداشت و خمینی آن را «سال سرنوشت» اعلام نکرده بود، وزیر بهداشتی رژیم اعلام کرده بود که «برای عمل بچه‌هایی که دچار فلج اطفال هستند، در بیمارستان شفایحبایان تا ۶ سال بعد وقت می‌دهند!» فکرش را بکنید که حالا، بعد از ۳ سال، چه خبر است! وزیر بهداشتی رژیم هم‌چنین در آبان ۶۲ گفته بود: «بعد از انقلاب حتی یک وسیله هم برای وزارت بهداشت خریداری نشده است و تمام خودروهای وزارت بهداشت را هم، که زیر پای افراد بوده، تبدیل به آمبولانس کرده‌ایم و به جبهه فرستاده‌ایم و وزارت بهداشت هر چهار روز یک آمبولانس در جبهه از دست داده است». حالا، ۳ سال پس از آن تاریخ، وضع به مراتب بدتر شده است، از جمله:

* در بسیاری از نقاط کشور، برای هر ۱۰ تا ۵۰ هزار نفر فقط یک پزشک وجود دارد (۴۲).

* برای رسیدن به یک وضعیت متعادل، تقریباً یکصد هزار تخت در بیمارستانها کم است. هم‌اکنون در بیمارستانهای ۵۰ تختخوابی، تا ۳۰۰ مجروح را بستری می‌کنند.

* در بیمارستان قلب تهران، بیش از ۲۰,۰۰۰ بیمار در لیست انتظار نوبت جراحی قرار دارند.

* شهر تویسرکان با ۱۲۰,۰۰۰ نفر جمعیت، فقط یک داروخانه دارد.

نیست، از استاد و دانشجو و معلم و محصل گرفته تا متخصصان، هنرمندان، شاعران، نویسندگان، فیلم‌سازان، هنرمندان تئاتر و سینما و خوانندگان و نوازندگان و موسیقی‌دانان ملی، از نقاشان و طراحان گرفته تا پزشکان و پرستاران و از روزنامه‌نگاران تا باستان‌شناسان. آخر خمینی نه فقط در محیط کار، بلکه در زندگی خصوصی نیز آنها را آسوده نمی‌گذارد و از این روست که، اگر زندانی نباشند، یا گروه‌گروه ترک وطن می‌کنند، یا خانه‌نشین می‌شوند و استعدادهاشان حبس می‌شود. ای ننگ بر خمینی که همه چیز و همه کس را در میهن ما به بند کشیده است. باشد که بندهای ارتجاع بگسلد و استعدادها و خلاقیت اقشار مختلف مردم ایران در حاکمیت مردمی خودشان، با آزادی کامل شکوفا شود.

ج- افزایش شگفت‌انگیز جرم و جنایت

یک نکته بسیار چشمگیر دیگر در بیلان حکومت خمینی، افزایش بی‌سابقه انواع مفاسد اجتماعی است. مفاسد زنجیره‌یی ناشی از جنگ و اختناق و بیکاری نیازمند شرح و بسط نیست؛ تنها به برخی یادآوریه‌ها بسنده می‌کنیم:

* نرخ افزایش جرائم عادی از قبیل دزدی، قتل و تخلف، بیش از صد درصد است. از پارسال تا امسال حدود ۱۴ هزارتن بر تعداد زندانیان عادی، صرفنظر از تعداد کثیر آزادشدگان، افزوده شده است و تعداد زندانیان عادی به حدود هفتاد هزار تن می‌رسد. فی‌المثل در زندان عمومی بابل، که فقط ۶۰۰ نفر ظرفیت دارد، ۲۶۰۰ نفر را جا داده‌اند.

* بر حسب گزارش فرمانده کمیته‌های ضدخلفی، فقط در ۵ ماه اول سال جاری، ۱۷,۴۰۰ نفر در ارتباط با به‌اصطلاح منکرات اخلاقی دستگیر شده‌اند. * براساس گزارش شهربانی، در ۹ ماه اول سال ۶۵، تنها در حوزه اختیارات شهربانی، ۱۲,۸۵۰ فقره سرقت روی داده است.

* کشف مواد مخدر در استان هرمزگان، ۳۰ برابر سال ۵۸ بوده است.

* در تهران نسبت به ۲ سال پیش، ۸ برابر بیشتر مواد مخدر کشف

گردیده است.

یک کارشناس قضایی که سالهای طولانی است که در دادگستری کار می‌کند می‌گوید که این میزان از فساد و دزدی و فحشا و اعتیاد، که از دولت سر خمینی رواج یافته، هیچ‌گاه سابقه نداشته است و سنگسارکردنها و دست‌بریدنها و تیرباران قاچاقچیان نیز هیچ فایده‌یی ندارد. مقامهای رژیم نیز، در بولتنها و گزارشهای داخلی خود، نگرانی‌شان را از پایین آمدن میزان مطالعه نشریه‌ها و مجله‌های

مجرمان عادی. اگر این مجموعه عوامل را نیز در نظر بگیریم، رسیدن از عدد ۴۶۷ به ۵۰۰ مبالغه‌آمیز و دور از واقع نخواهد بود. یعنی خمینی از هر هزار نفر جمعیت بالغ، نیمی از آنها را یا تیرباران نموده یا به اسارت و شکنجه‌گاه برده، یا در جنگ به کشتن داده، یا نخستین باعث و بانی معلول و مجروح شدن آنهاست، یا آنها را در به‌در و آواره کرده و یا مسئول بیکاری آنها و مفاسد تبعی آن است. در یک کلام، حاکمیت ۸ ساله خمینی تقریباً نیمی از جمعیت ۱۵ ساله به بالای کشور ما را یا جسماً از بین برده و علیل کرده، یا به لحاظ روحی و از زاویه اقتصادی - اجتماعی، تحلیل برده است. فکرش را بکنید! بله، حالا روشن می‌شود که چرا به خمینی، که به ناحق در کرسی رهبری نشسته، می‌گوییم دجال ضدبشر و هلاک‌کننده حرث و نسل. هم‌چنین به وضوح می‌توان نتیجه گرفت که هر کاری هم که خمینی با مردم ایران نکرده، به‌خاطر آن است که در توانش نبوده است، نه این که ملاحظه و مراعاتی به خرج داده باشد. لعنت بر خمینی!

(دنباله دارد)

منابع و توضیحات:

- (۱) - کیهان، ۱۰ شهریور ۶۵
- (۲) - نقل از مریم بهروزی نماینده مجلس ضدخلقی
- (۳) - شیمون پرز، ۳۰ دی‌ماه، نقل از خبرگزاريها
- (۴) - روزنامه جمهوری اسلامی، ۱ مهر ۶۵
- (۵) - اطلاعات، ۲۰ دی ۶۵
- (۶) - اطلاعات، ۱۳ دی ۶۵
- (۷) - رادیو رژیم، ۳ آبان ۶۵
- (۸) - جمهوری اسلامی، ۱ مهر ۶۵
- (۹) - کیهان، ۹ تیر ۶۴
- (۱۰) - جمهوری اسلامی، ۸ شهریور ۶۵ (از آغاز جنگ تا پایان سال ۶۴، کسری یک روز حقوق)
- (۱۱) - رسالت، ۳ مهر ۶۵
- (۱۲) - اطلاعات، ۸ دی ۶۵

* از ۴۵۰۰ قلم دارو که قبل از خمینی در بازار موجود بود، ۳۸۰۰ قلم آن دیگر اساساً یافت نمی‌شود.

* دارو بسیار گران و کمیاب است، اگرچه می‌توان در بازار سیاه، که سرخ آن را کارگزاران رژیم به دست دارند، شربت «آنسفالول» (مخصوص ناراحتیهای مغزی کودکان) را - که قیمت رسمی آن ۳۲/۵ ریال است - با پرداخت ۸۵۰ تومان به دست آورد. هم‌چنین می‌توان آمپول «دیروپانکس» را، که قیمت رسمی آن ۱۳/۵ ریال است، با پرداخت ۹۰۰ تومان از بازار سیاه تهیه کرد.

هموطنان عزیز، این، کارنامهٔ پر جرم و جنایت و سراسر ننگ و فضحیت خمینی در ۸ سال گذشته بود. می‌توان آن را به ترتیب دیگری نیز خلاصه نمود: رژیم خمینی، در سرشماری اخیر، جمعیت کنونی کشور را (بدون احتساب اتباع خارجی) ۴۵/۵ میلیون نفر آمار داده است. تقریباً نصف جمعیت ایران کمتر از ۱۵ سال دارند. حال اگر ارقام تقریبی شهیدان مقاومت، ایرانیان مهاجر و قربانیان جنگ را، که در بالا از نظر گذرانیدیم، بر این ۴۵/۵ میلیون بیفزاییم، به عددی بیش از ۴۸ میلیون (ایرانی) می‌رسیم که حدود نصف آنها را باید در سنین کمتر از ۱۵ سالگی محسوب کرد. اکنون با در نظر داشتن ۲۴ میلیون ایرانی بیشتر از ۱۵ ساله، می‌خواهیم ببینیم خمینی با این جمعیت بالغ چه کرده و چه بلاهایی به سر آنها آورده است. با توجه به ارقام و اعداد بیلان ۸ ساله حکومت خمینی، که در بالا به عرض رسید، و با یک محاسبه ساده به این نتیجه می‌رسیم که از هر هزار نفر جمعیت بالغ ۱۵ ساله به بالا، به‌طور تقریبی خمینی:

- * ۳ نفر را اساساً به جرم مقاومت برای آزادی اعدام کرده،
- * ۵ نفر را به همین جرم دستگیر و، به‌عنوان زندانی سیاسی، تحت وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار داده،
- * ۳۲ نفر را در جنگ ضدمیهنی به کشتن داده،
- * ۳۲ نفر را، در قربانگاه همین جنگ، معلول و مجروح کرده،
- * ۶۲ نفر را در چارچوب همین جنگ، آواره و در به‌در کرده،
- * ۸۳ نفر را وادار به ترک میهن و مهاجرت به خارج از ایران نموده،
- * و سرانجام ۲۵۰ نفر را دچار بیکاری و انواع و اقسام مفاسد اجتماعی ناشی از آن کرده است.

تا همین جا شد ۴۶۷ نفر. البته بدون احتساب مرگ‌ومیرهای جنبی این بلایا و دیگر آثار ویرانگر و نابودکننده آن از قبیل پایین آمدن متوسط عمر، بدون احتساب تلفات و ضایعات ناشی از فقدان بهداشت و درمان و بدون احتساب شمار زندانیان و

بن‌بستهای رژیم در ادامه جنگ

بهزاد معزی

در جلساتی که به دعوت انجمن دانشجویان مسلمان در استکهلم (۸ آذر)، لندن (۹ آذر) و واشنگتن (۲۲ بهمن) برگزار شد، سرهنگ خلبان بهزاد معزی، گزارشهایی درباره حملات اخیر و بن‌بستهای رژیم در جنگ به سمع هموطنان رساند. نوشته زیر چکیده‌یی از این گزارشهاست که از روی نوار پیاده شده است.

امشب ما در این جا به بررسی مختصری از این جنگ خانمانسوز می‌پردازیم، به جنگی که رژیم رو به زوال خمینی از آن برای سرپوش‌گذاشتن روی جنگ داخلی، یعنی اختناق و سرکوب، دارد استفاده می‌کند. رژیم دوسوم نیروهایش را صرف اختناق کرده و یک سومی را که در جبهه جنگ خارجی می‌جنگد، سرپوش آن قرار داده است تا به این وسیله بتواند به حیات ننگینش ادامه بدهد. جنگ شیشه‌ی عمر رژیم است، بنابراین باید همیشه تنور جنگ را داغ نگه دارد. ولی مدتی است که این جنگ به بن‌بست رسیده است، به این معنی که رژیم نه می‌تواند صلح کند و نه توانایی ادامه جنگ را دارد. توانایی صلح را ندارد، چون در آن صورت تمام رژیم فرو می‌ریزد. خود جلاد جماران در این زمینه گفته است که تا یک خانه سالم در تهران هست، ما به جنگ ادامه خواهیم داد. او، در یک جلسه خصوصی، به خامنه‌ای و رفسنجانی گفت که فکر صلح را اصلاً از سرتان باید بیرون کنید. مهره‌های سرسپرده رژیم هم، هر کدام به نحوی، به تقلید از امام دجالشان، در این مورد اظهارنظر کرده‌اند. مثلاً رفسنجانی گفته است که اگر ما صلح بکنیم، بعد از این همه کشتیدی که

- (۱۳) - رسالت، ۸ آذر ۶۵
- (۱۴) - اطلاعات، ۱۸ آبان ۶۵
- (۱۵) - صف، شماره ۸۳، آبان ۶۵
- (۱۶) - خراسان، ۲ آذر ۶۵
- (۱۷) - جمهوری اسلامی، ۲۲ مرداد ۶۵
- (۱۸) - رسالت، ۱۰ دی ۶۵
- (۱۹) - جمهوری اسلامی، ۲۲ مرداد ۶۵
- (۲۰) - جمهوری اسلامی، ۲۲ مرداد ۶۵
- (۲۱) - رسالت، ۸ آبان ۶۵
- (۲۲) - رسالت، ۱۴ مهر ۶۵
- (۲۳) - کیهان، ۶ مهر ۶۵
- (۲۴) - رسالت، ۴ آبان ۶۵
- (۲۵) - اطلاعات، ۱۳ دی ۶۵
- (۲۶) - رسالت، ۱ بهمن ۶۵
- (۲۷) - اطلاعات، ۱۱ آذر ۶۵
- (۲۸) - اطلاعات، ۸ آبان ۶۵
- (۲۹) - کیهان، ۱۷ تیر ۶۵
- (۳۰) - خبر جنوب، ۱۷ تیر ۶۵
- (۳۱) - جمهوری اسلامی، ۱۸ آذر ۶۵
- (۳۲) - اطلاعات، ۱ اسفند ۶۴
- (۳۳) - اطلاعات، ۱۰ دی ۶۵
- (۳۴) - اطلاعات، ۲۱ دی ۶۴
- (۳۵) - به نام الویری
- (۳۶) - اطلاعات، ۲۲ فروردین ۶۴
- (۳۷) - کیهان، ۵ اردیبهشت ۶۴
- (۳۸) - کیهان، ۱۳ خرداد ۶۵
- (۳۹) - اطلاعات، ۲۱ تیر ۶۵
- (۴۰) - اطلاعات، ۲۰ دی ۶۴
- (۴۱) - رسالت، ۲ مرداد ۶۴
- (۴۲) - اطلاعات، ۳ شهریور ۶۴

ارائه می‌دهند، با هیچ یک از قانونمندیهای جنگهای کلاسیک یا پارتیزانی هماهنگی ندارد. فقط باید گفت طرحهای خمینی است.

بن‌بست استراتژیک: رژیم پوسیده خمینی هر از چندگاه، برای سرگرم نگه داشتن نیروهایش در جبهه و برای این که آنها را از حالت سکون دربیاورد، باید دست به یک حمله بزند. این حمله‌ها برای آن است که سربازانش زیاد ساکن نباشند و در عین حال بتواند هم برای نیروهایش در منطقه جنگی، هم به لحاظ بین‌المللی و هم به لحاظ جنگ اصلی که اختناق است، تبلیغ کند و از هر کس صدای مخالفی در آمد آن حمله را به رخ بکشد و به او یک مارک ضد جنگ بچسباند.

فاصله حمله‌های بزرگ رژیم به تدریج کم می‌شد و به ۶ ماه و ۷ ماه می‌رسید. این امر برای رژیم رفتاری بزرگی بود، چون نمی‌توانست برآورده نیازهای مختلفی باشد که به آنها اشاره کردم. آخرین حمله بزرگ رژیم (پیش از حمله «کربلای ۵»)، والفجر ۸ و ۹ بود که جز ۵۰ هزار کشته، هیچ دستاورد دیگری نداشت. والفجر ۸ و ۹ در اسفند ۶۴ انجام شد. خود دژخیم جماران در این باره گفته بود که جنگ همیشه پیروزی ندارد، ما باید وظیفه‌مان را انجام دهیم. البته وظیفه‌ی که او به آن اشاره می‌کند، از بین بردن حرث و نسل ایران عزیز ماست. به هر حال، برای کم کردن فاصله موجود بین این حمله‌های بزرگ بود که رژیم روبه استراتژی حملات پیاپی و پراکنده آورد. خود خمینی روز ۲۸ تیرماه وارد صحنه شد و در ملاقات با رفسنجانی و سرکرده‌های سپاه و ارتش گفت: شما جبهه‌ها را هیچ نگذارید آرامش پیدا کند، چون تجهیز می‌کند (منظورش عراق است). نگذارید از اضطراب بیرون بیاید. منظورش همان استراتژی حملات پیاپی و پراکنده بود که به آن اشاره کردم. این طرح بر نقاط قوت و برتریهای استراتژیک ایران استوار بود: چون ایران سه برابر عراق جمعیت دارد، بنابراین باید بتواند سه برابر بیشتر نیرو بسیج کند. از طرف دیگر ایران از عمق استراتژیک برخوردار است، یعنی شهرهای بزرگ و پر جمعیتش در داخل کشور، در نقاط دور دست قرار دارند. عراق تمام شهرها و مناطق مسکونی و پر جمعیتش در فاصله حداکثر ۱۰۰ تا ۱۳۰ کیلومتری مرز واقع شده‌اند. بنابراین نفوذ به آنها برای رژیم کار ساده‌ی است، در صورتی که بر عکس آن بسیار مشکل است. طرح حملات پیاپی و پراکنده بر این مبنی بود. براساس همین استراتژی بود که رفسنجانی، در اوایل مرداد، طرح بسیج و اعزام ۵۰۰ گردان را اعلام کرد. از آن تاریخ تا دهم مهرماه، رژیم به‌طور مرتب تعداد گردانهای بسیج شده را اعلام می‌کرد. تا دهم مهرماه تعداد این گردانها به ۳۰۰ رسیده بود. البته طبق گزارشی که از پرسنل نظامی مجاهد خلق داشتیم گاه تعداد نفرات این گردانها از ۴۰ تا ۵۰ نفر تجاوز نمی‌کرد، ولی همین عده را هم رژیم به حساب یک گردان می‌گذاشت و به این

داده‌ایم، به مردم چه بگوییم؟ بگوییم اشتباه کردیم؟ این که ممکن نیست! او در جایی دیگر گفته است که اعلام آتش‌بس یعنی پیروزی دشمن؛ خطرناکترین حرفی که دشمن ما می‌زند این است که جنگ را در این حالت رها کنیم. پس دشمنی رژیم با صلح آشکار است. حالا ببینیم رژیم چرا نمی‌تواند به جنگ ادامه دهد. در واقع توانایی ادامه جنگ از رژیم سلب شده است. رژیم تاکنون ۵۸ حمله به خاک عراق کرده، ولی نتیجه این ۵۸ حمله چه بوده است؟ قسمت کوچکی از شبه جزیره فاو را گرفته، به قیمت ۵۰ هزار کشته و زمینگیرکردن ۳۰ هزارتن از نیروهایش، که از سه طرف به وسیله آب محاصره‌اند و از یک طرف هم رویاروی نیروهای عراق قرار گرفته‌اند. فاو فاقد کوچکترین ارزش استراتژیک است. به لحاظ نظامی هم، جز برهم زدن ثبات منطقه و تهدید کویت، کوچکترین ارزشی ندارد. رژیم قسمتی هم از جزیره مجنون را گرفته است، به قیمت ۷ هزار کشته، جزیره مجنون نیز، در وسط باتلاقهای هورالهویزه، کوچکترین ارزش استراتژیک ندارد. از اینها که بگذریم، پس از این ۵۸ حمله، نیروهای رژیم در بقیه جاها، در مرز زمینگیرند. خود رژیم بهتر از همه می‌داند که شانس پیروزی ندارد. والا خامنه‌ای در مصاحبه با اشپگل نمی‌گفت که ما وعده پیروزی نهایی ندادیم، چیزی که وعده‌اش را داده‌ایم، ضربه نهایی است. پس رژیم در جنگ هم به بن‌بست رسیده است و ما از ابعاد مختلف، این بن‌بست را بررسی می‌کنیم: بن‌بست فرماندهی و مدیریت، بن‌بست استراتژیک، بن‌بست بسیج نیرو، بن‌بست کمبود سلاح، فشار جنگ روی پرسنل، تضاد ارتش و سپاه، و مختصری هم درباره نیروی هوایی می‌گوییم و مقاومت در ارتش.

بن‌بست فرماندهی و مدیریت: رژیم خمینی اصولاً با هرگونه دانش و تخصصی مخالف است. دانش و تخصص نظامی هم از این مقوله جدا نیست. آخوندها و افراد سپاه، که کمترین دانش و تخصص نظامی ندارند، در تمام امور نظامی دخالت می‌کنند و طرحهای مختلف نظامی می‌دهند. از طرفی خود ارتش هم فاقد متخصصان لازم است. چون بعد از انقلاب تعدادی از آنها اخراج شدند و تعدادی بازنشسته، تعدادی تیرباران شدند یا در زندانها هستند، و کسانی هم که دستشان می‌رسید، فرار کردند. این نکته را باید یادآوری کنم که رژیم از بعضی از طرحهایی که در رژیم گذشته توسط افسران متخصص تهیه شده بود - به نام «طرح نفوذ به کشورهای همجوار» -، از بعضی از این طرحها دارد استفاده می‌کند. البته آن طرحها را به سبک آخوندی دستکاری هم می‌کند. طرح مجنون از آن جمله بود. البته نه به این شکل که به خاطر یک تکه باتلاق ۷ هزار نفر کشته بشوند. آن طرح را برداشتند دستکاری کردند و به این شکل اجرا کردند. چون از آخوندها و سپاه، جز هجوم با امواج انسانی و طرحی که کشته‌های سرسام‌آور داشته باشد، کار دیگری ساخته نیست. طرحهایی که اینها

ترتیب تا ۳۰۰ گردان شمرده بود. یک هفته بعد، رژیم یک باره اعلام کرد که کار بسیج ۵۰۰ گردان را تمام کردیم و ۵۰۰ گردان دیگر داریم بسیج می‌کنیم که به ۱۰۰۰ گردان برسیم. البته این بازی آن قدر افتضاحش بالا آمده بود که رژیم در همین حد که ۵۰۰ گردان دیگر بسیج می‌کنیم، توقف کرد و دیگر هیچ تبلیغی درباره آن نکرد، چون خوب می‌دانست که مردم دستش را خوانده‌اند. دستاورد این استراتژی حملات پراکنده و پیاپی، سری عملیات کربلای یک تا چهار بود که برای رژیم جز ۱۰ هزار کشته، هیچ حاصل دیگری نداشت و رژیم هیچ جا را نتوانست تصرف کند. بعد از شکست این استراتژی بود که رژیم دوباره به استراتژی حملات متمرکز روی آورد، یعنی همان استراتژی که قبلاً شکست خورده بود. بر این اساس، رژیم طرح سپاه محمد را ارائه داد که طبق آن، تا هفته دوم آذرماه، می‌بایست ۱۰۰ هزار نفر را یک جا به جبهه بفرستد. فکر می‌کنم هموطنان بتوانند حدس بزنند که فرستادن ۱۰۰ هزار نفر یک جا به جبهه، برای رژیم چه معنایی دارد، به خصوص که سرنوشت این طرح هم از خیلی پیشتر مشخص شده بود. رژیم، برای سرپوش گذاشتن بر شکستهایش، به تاکتیک جدیدی رو آورد: تبلیغات هر چه بیشتر درباره دروغهایی هر چه بزرگتر. این تاکتیک جدید می‌بایست تمامی تبلیغات شکست‌خورده رژیم در مورد ۵۰۰ گردان و ۱۰۰۰ گردان عملیات کربلا و غیره را جبران کند. در ضمن چه در بین نیروهای خود رژیم، چه در منطقه و چه در سطح بین‌المللی، فقدان عملیات نظامی به شدت احساس می‌شد و عجز و درماندگی رژیم را بیش از پیش برملا می‌ساخت. چون می‌دانید که اصولاً رژیم خمینی با بحران جنگ زندگی می‌کند. وقتی بحرانی نیست و جنگی نیست، رژیم روبه‌زوال می‌رود، هر چند با جنگ و بحران هم زوالش حتمی است. به هر حال، رژیم با این تاکتیک تبلیغات دروغ‌آمد سلسله عملیات فتح ۱ و ۲ و ۳ را اعلام کرد. عملیات فتح ۱ از این قرار بود که معدودی از پاسداران رژیم با کمک کردهای شمال عراق، از فاصله چندین کیلومتری، چند خمپاره به سمت شهر کرکوک شلیک کردند که تمام آنها در بیابانهای اطراف افتاد. بعد رژیم با حداکثر توان تبلیغاتیش اعلام کرد که پالایشگاه کرکوک به کلی از بین رفته، پایگاه مجاهدین نابود شده و غیره. تا آن جایی که ما اطلاع داریم، گلوله حتی به فاصله ۲۰ کیلومتری پایگاه مجاهدین هم، که در نوار مرزی است، نرسیده بود. بعد که دولت عراق از بین رفتن پالایشگاه را تکذیب کرد، رفسنجانی در مجلس گفت که اگر راست می‌گویند چرا خبرنگاران خارجی را دعوت نمی‌کنند تا به چشم خود ببینند. دولت عراق نمایندگان رسانه‌های خبری مقیم بغداد و تعدادی را هم از کشورهای اروپایی دعوت کرد و شهر کرکوک و پالایشگاه کرکوک را نشانشان داد که سالم باقی مانده و حتی در اطراف آن هم آثار گلوله نبود. بعد از این که رسانه‌های خبری این امر را

منعکس کردند، رفسنجانی در مجلس اعلام کرد که دولت عراق سر آنها کلاه گذاشته و پالایشگاهی را که نشانشان داده، پالایشگاه کرکوک نبوده است! باید خدمت هموطنان بگویم که بعد از همین عملیات فتح ۱، رژیم با درشتترین حروف، که طول هر کدامشان در حدود ۱۰ سانت می‌شد، در روزنامه‌هایش نوشت که بزرگترین عملیات چریکی قرن به نام فتح ۱ انجام شد. ولی حقیقتش همین است که من خدمت شما گفتم. بعد، عملیات فتح ۲ بود که بسیار کوچک بود و اصلاً قابل ذکر نیست و بعد فتح ۳ بود که در منطقه «زاخو»، در شمال عراق، انجام گرفت. تعدادی از کردهای ناراضی شمال عراق به جاده ترانزیتی در منطقه زاخو، که نفت صادراتی عراق را به ترکیه می‌برد، حمله کردند و با قوای نظامی عراقی یکی دو ساعت درگیر شدند و آن جاده ناامن شد، شاید یکی دو ساعت هم بسته شد. تا آن جا که اطلاعات دقیق داریم، پای هیچ کدام از افراد سپاه یا بسیج یا ارتش خمینی به آن منطقه نرسید. اما رژیم در رسانه‌های همگانش اعلام کرد که ۱۲۰ کیلومتر از جاده زاخو در اختیار رزمندگان اسلام قرار دارد! این دروغ خود عمق خباثت رژیم را می‌رساند.

بن‌بست بسیج نیرو، بن‌بست دیگر رژیم در ادامه جنگ است. طبق قوانین جنگ کلاسیک، معمولاً کشوری که بتواند نیروی بیشتری وارد جبهه کند، در شرایط مساوی، معمولاً برنده است. از آن جا که جمعیت ایران سه برابر جمعیت عراق است، قاعدتاً ایران باید بتواند سه برابر عراق نیرو وارد جبهه کند. ولی به خاطر نامشروع بودن، ضدمردمی بودن و ضدمیهنی بودن جنگ، رژیم این توان بسیج را ندارد. توان بسیج نیروی رژیم بسیار کم است و البته بعد از سفر برادر مسعود به خاک عراق و نزدیک مرزهای میهن، همین مختصر توان بسیج هم افت کرده است. برای بسیج نیرو اول فرمهای «تعیین تکلیف» درست کردند تا مردم، با پرکردن آنها، تکلیفشان را روشن کنند که می‌خواهند در جبهه باشند یا در پشت جبهه. این طرح به شکست انجامید. هم‌اکنون در ایران حدود ۲۰۰ هزار نفر از مشمولان غایبند. با وجود این که رژیم اعلام کرده است که اگر دستگیر شوند و به جبهه بروند، باید ۳۰ ماه خدمت کنند، هیچ کس مراجعه نمی‌کند. اکثر بسیج نیروی رژیم از طریق دستگیریهاست که تک نمودهایی از آن را در این جا می‌گویم: معاون عملیاتی ژاندارمری اعلام کرده که طی دو ماه مرداد و شهریور، ۱۲ هزار نفر از مشمولان فراری دستگیر شده‌اند. وزیر آموزش و پرورش اعلام کرده که ۵۷ درصد از نیروهای بسیجی در جنگ را دانش‌آموزان تشکیل می‌دهند. در مورد این دانش‌آموزان بی‌گناه باید بگویم که در بین پاسداران، آنها به سربازان یک بار مصرف شهرت دارند. رژیم آنها را بدون دیدن تعلیمات نظامی، یا با حداقل تعلیمات نظامی، به جبهه می‌فرستد. وقتی دسته‌های جدیدی از آنها وارد می‌شوند، پاسدارها به هم می‌گویند

مثلاً ۲۰ تا یا ۳۰ تا «یک بار مصرف آمد». از اینها فقط برای پاک کردن میدانهای مین استفاده می‌کنند. طبق اعلام خود وزارت آموزش و پرورش رژیم، به‌طور متوسط ۴۰ هزار دانش‌آموز در جبهه‌های جنگ هستند و ۳۰ هزار معلم. در حالی که رژیم، به دلیل کمبود معلم، مدرسه‌ها را ۴ شیفته کرده، ۳۰ هزار معلم را به جبهه‌ها فرستاده است. پرورشگاهها و یتیم‌خانه‌ها را بسته‌اند و کودکانی که در آن جا بودند، همه به جبهه فرستاده شده‌اند. آموزشگاههای کرولالها بسته شده و کرولالها به جبهه اعزام شده‌اند، برای پاک کردن میدانهای مین. اعزام دانشجو به خارج ممنوع شده است. پناهندگان افغانی یا باید به جبهه بروند یا به زندان، و اجازه کار به آنها داده نمی‌شود. محسن رضایی اعلام کرده است که برای بسیج نیرو، شوراهای نظامی در روستاها تشکیل می‌شود. لابد چون وضع کشاورزیشان خیلی خوب بوده، حالا می‌خواهند کشاورزان را هم به جبهه بفرستند. قرار است ۲۰۰۰ مرکز آموزش نظامی برای زنان تشکیل بدهند. این زنانی که به جبهه فرستاده می‌شوند، عمدتاً از خانواده‌های کسانی هستند که شوهران یا پدرانشان در جبهه کشته شده‌اند و بنابراین بی‌سرپرستند، یا از زنانی که در اردوگاههای جنگ‌زدگان زندگی می‌کنند. اولین اردوگاه آموزش زنان حدود ۲ ماه پیش تشکیل شد. در اواخر شهریورماه، پارک ملت در مراغه محاصره شد و جوانان ۱۶ تا ۳۵ ساله را از آن جا دستگیر کردند و به جبهه فرستادند. همان روز، در همان شهر مراغه، به استادیوم تختی حمله شد و جوانان آن جا را دستگیر کردند و بردند. روز ۱۳ آبان پاسداران، برای سربازگیری، به یکی از روستاهای ساوه به نام یل‌آباد رفتند. یکی از روستاییان را، که مشمول بوده، می‌خواستند دستگیر کنند که او فرار می‌کند. از پشت با تیر می‌زنند. تیر به سرش می‌خورد و جابه‌جا می‌میرد. پاسداران از ترسشان فرار می‌کنند. اهالی ده جمع می‌شوند، به مقر سپاه حمله می‌کنند و آن جا را آتش می‌زنند. یکی دیگر از شیوه‌های متداول برای سربازگیری، هجوم به سینماها هنگام تعطیل شدن، و رفتن به مجالس عروسی به‌طور ناگهانی است، البته با شیوه‌های بسیار پست و رذیلانه‌یی که یک نمونه از آن را می‌گوییم. در یکی از سینماهای شیراز مردم مشغول تماشای فیلم بودند که دو نفر بلند می‌شوند و می‌گویند: پاسدارها دارند می‌آیند برای سربازگیری، فرار کنید! این دو نفر خودشان پاسدار بودند ولی لباس معمولی به تن داشتند. مأموران سربازگیری بیرون در منتظر بودند. کسانی که مشمول بودند بلند می‌شوند و بیرون می‌روند. بیرون سینما همه آنها را می‌گیرند و می‌ریزند در یک کامیون، از آن به بعد دیگر کسی آنها را نمی‌بیند. ۱۷۰۰ کارگر ایران خودرو، همان ایران ناسیونال سابق، به جبهه‌های مرگ اعزام شده‌اند. رژیم برای همین بسیجی که انجام می‌دهد، از تمام توانش استفاده می‌کند. کلانتریها و پلیس هم وارد بسیج شده‌اند. رسانه‌های رژیم

اعلام کرده‌اند که پلیس تهران تاکنون ۶۱۰۰ نفر مشمول را فقط در تهران دستگیر کرده است. این چند نمونه که گفتم، خود نشان می‌دهد که رژیم منتهای کوشش را به کار می‌برد، ولی باز توان بسیج حداقل نیرو را برای داغ نگهداشتن تنور جنگ ندارد.

کمبود سلاح، بن‌بست دیگر رژیم است. این کمبود سلاح از مشکلات اساسی جنگ خانمانسوز خمینی است. علاوه بر افتضاح اخیر وارد کردن سلاح از آمریکا، که همگی کم و بیش در جریانش هستیم و منجر به استعفای رئیس شورای امنیت ملی آمریکا شد، رژیم برای تأمین کمبود سلاحش، به‌طور عمده به بازارهای قاچاق روی می‌آورد. در بازارهای قاچاق سلاحهای دست دوم و قطعات دست دوم را، طبق اطلاعات موثق، تا دو برابر و نیم قیمت می‌خرد. خودشان هم، البته به نحوی مسخره، به این جریان اعتراف دارند. مثلاً رفسنجانی گفته است که ما سلاح را از بازار قاچاق به نصف قیمت خریداری می‌کنیم! اتحادیه ملوانان دانمارک اعلام کرده که ۶۰ کشتی محموله سلاح به ایران رفته که ۹ تای آن در این ایام اخیر بوده است. این کشتیها از بنادر یوگسلاوی، ایتالیا و اسرائیل به ایران سلاح حمل کرده‌اند. ۲۰۰۸ موشک ضدتانک تاو و ۲۴۳ موشک هاک از آمریکا به ایران ارسال شده است. یک شبکه قاچاق اسلحه در آمریکا، قطعات هواپیمای اف ۱۴ را، به مبلغ ۴۰۰ میلیون دلار، به ایران فرستاده است. انگلستان یک شبکه رادار پیشرفته به ایران داده است و خانم تاجر و رئیس روابط وزارت خارجه‌شان اعلام کردند که ما هیأتی از رژیم را پذیرفتیم و سلاحهایی را که در زمان گذشته خریده بودند، تحویلشان می‌دهیم. با وجود تمام این معاملات، به گزارش پرسنل نظامی مجاهد خلق، رژیم از نظر تانک، گلوله تانک و گلوله خمپاره کمبود دارد. پرسنل مجاهد گزارش کرده‌اند که گروهانهای تانک، که به لحاظ سازمانی باید ۱۷ تانک داشته باشند، در بعضی موارد دو تانک بیشتر ندارند و با این همه گروهان تانک خوانده می‌شوند. این کمبود سلاح برای رژیم ادامه خواهد داشت و هیچ چشم‌اندازی برای بیرون آمدن از این بن‌بست نیست.

فشار جنگ روی پرسنل: از نظر امور صنفی وضع در جبهه‌ها بی‌اندازه خراب است. وضع تغذیه از نظر کمی و کیفی قابل تحمل نیست. از جبهه سردشت گزارش شده است که برای یک گروهان ۱۵۰ نفری، هر دو ماه ۱۰ هنداونه سهمیه می‌دهند که دو عدد از آنها را هم فرمانده گروهان می‌برد. موارد متعدد شیوع بیماریهای کچلی، اسهال خونی، گال و موج‌گرفتگی گزارش شده است. موج‌گرفتگی در اثر نزدیک‌بودن به محل ترکش گلوله توپ یا خمپاره پیش می‌آید و باعث کوری یا عوارض روانی می‌شود. درمان در جبهه‌ها در اغلب موارد به مصرف قرص آسپرین خلاصه می‌شود. سربازان، به ازای هر ۱۰۰ سی.سی. خونی که بدهند، یک روز مرخصی می‌گیرند. یعنی اگر کسی

بخواهد سه روز مرخصی برود، باید ۳۰۰ سی.سی. خون بدهد. گزارش داشته‌ایم که سربازان تا ۹۰ روز و افسران و درجه‌داران تا ۶۰ روز از مرخصیشان استفاده نکرده‌اند. آنها را تحت فشار می‌گذارند که به ازای مرخصی خون بدهند. خودزنی در جبهه‌ها متداول است و رو به گسترش می‌رود. «خودزنی» عبارت از این است که سرباز به یکی از نقاط غیرحساس بدنش که نسبتاً گوشتی هم هست، مثل کف دست یا ران یا پوست شکم، تیر خالی می‌کند، فقط برای آن که از جبهه فرار کند. این عمل روزبه‌روز گسترش پیدا می‌کند. در جبهه‌های جنگ فرماندهان معمولاً از ارگانهای عقیدتی-سیاسی دستور می‌گیرند و آخوندهای عقیدتی-سیاسی در هر کاری دخالت می‌کنند. گزارشهای موثق در دست است که به محض آن که آخوندها برای پرسنل شروع به صحبت می‌کنند، پرسنل تکتک یا دسته‌دسته محل صحبت را ترک می‌کنند، به طوری که فرماندهان هم قادر به کنترل آنها نیستند. رژیم بخشنه کرده است که اگر کسی موقع صحبت آخوندها محل را ترک کند، تحویل دادگاه داده خواهد شد. اعتیاد به طرز وحشتناکی در جبهه‌ها بالا رفته است. البته سربازان معتاد فقط بخشی از سپاه ۴ میلیونی معنادان ایران هستند که بالاترین نسبت درصد را در دنیا دارد. خمینی جنایتکار علاوه بر رکوردهای دیگرش در شکنجه و اعدام، در این زمینه هم در دنیا رکورددار است. ۱۰ هزار پرونده اعتیاد فقط در لشکر ۹۲ زرهی اهواز در دست بررسی است. بنا به گزارش پرسنل مجاهد خلق، اکثر فروشندگان مواد مخدر پاسداران هستند که از این تجارت سود سرشاری به جیب می‌زنند. لشکر ۲۱ حمزه در سراسر جبهه به «لشکر نشئه» معروف شده است. هر چه زمان جلوتر می‌رود، این فشار جنگ روی پرسنل بیشتر می‌شود و هیچ چشم‌اندازی برای کم‌شدن آن هم نیست.

تضاد ارتش و سپاه اصولاً حل ناشدنی است، چون این دو ارگان به لحاظ بافت جداگانه هستند. یکی متکی به علم و دانش نظامی و تخصص الکترونیک و رادار است و دیگری فقط «تک علمی» است: «علم» امداد غیبی! بنابراین این دو هیچ وقت نمی‌توانند حتی همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند. در این میان خمینی دجال، طبق ماهیتش، همیشه طرف سپاه را گرفته است. نیت او در نهایت انحلال ارتش و ادغام آن در سپاه است. به همین منظور نیز برای سپاه نیروهای سه‌گانه هوایی، دریایی و زمینی درست کرده است تا، به تدریج، نیروهای سه‌گانه ارتش را منحل و در سپاه ادغام بکند. سازمان قضایی و دادگاه ارتش منحل شده و سازمان قضایی مشترک کار ارتش و سپاه را انجام می‌دهد. تضاد بین سپاه و ارتش در دعوا بین صیاد شیرازی و محسن رضایی در عملیات مهران به اوج خود رسید که منجر به کنارگذاشتن صیاد شیرازی شد. ماجرا از این قرار بود - و این واقعه بارها تکرار شده - که سپاه

در این حمله قطعه زمینی را می‌گیرد. بعد از این که عراقیها عقب می‌نشینند، سپاه گرفتن این زمین را به حساب فتوحات خود می‌گذارد. بعد پرسنل تیپ ۵۵ هوابرد و لشکر ۷۷ را با کامیون کمپرسی و تفنگ ژ ۳، بدون هیچ سلاح پشتیبانی، به آن منطقه می‌برد و می‌گوید این جا را حفظ کنید. و خود سپاه از آن جا می‌رود. بعد عراق، طبق طرحی که تاکنون بارها تکرار شده، به محض رفتن سپاه به آن نقطه حمله می‌کند و تمام پرسنل آن جا را که حدود ۵۰ هزار نفر می‌شدند، قلع و قمع می‌کند. تعدادی هم فرار می‌کنند که فرماندهانشان توسط سپاه به خیانت متهم و تیرباران می‌شوند. در این مورد در سراسر جبهه شبانه پخش می‌شود. تاکنون تعداد زیادی از پادگانهای نیروی زمینی به تدریج در اختیار سپاه قرار گرفته است که از آن جمله می‌توانم مرکز زرهی شیراز، تیپ نیروهای ویژه هوابرد اصفهان، پادگانهای لویزان و عشرت‌آباد تهران را نام ببرم. بین سربازان و پاسداران غالباً مشاجره لفظی بر سر جنگ وجود دارد. حدود یک ماه و نیم پیش در پادگان شهر مهاباد، یکی از سربازان، به نام یعقوب اسدآبادی، به علت مخالفت با جنگ و درگیری با سپاه، از پشت هدف گلوله قرار می‌گیرد. سپاه او را داخل پادگان می‌زند، بعد گزارش می‌کند که این فرد خودکشی کرده است. پرسنل مجاهد خلق از پزشک پادگان گواهی گرفته که تیر از پشت به او خورده و خودکشی در کار نبوده است. در اواخر شهریورماه در پایگاه بندرانزلی، بین نیروی دریایی سپاه و نیروی دریایی غیرسپاه یک درگیری پیش آمد که منجر به زخمی شدن چند نفر شد. این، دومین درگیری ظرف سه ماه بود که در این پایگاه نیروی دریایی پیش می‌آمد. تضاد بین ارتش و سپاه، که نمونه‌هایی مشخصی از آن را ذکر کردم، اصولاً حل‌ناشدنی است و به همین صورت ادامه خواهد داشت.

درباره وضع نیروی هوایی، نیروی «عقابان تیز پرواز»، هم مختصری به عرض هموطنان برسانم: نیمی از پرسنل نیروی هوایی تصفیه شده است. از ۷۰ هزار نفر پرسنلی که این نیرو داشته، ۳۵ هزار نفر را اخراج، بازنشسته، تیرباران یا زندانی کرده‌اند و بخشی از آنها هم فراری هستند. معلوم است که این نیمه که حذف شده، کدام نیمه است. مسلماً نیمه حزب‌اللهی نیست، نیمه امداد غیبی هم نیست. نمونه‌هایی هم از آن چه مانده، برایتان می‌گویم. گزارش موثق داریم که تا آخر سال ۶۴، ۵۴ فروند هواپیمای شکاری نیروی هوایی توسط پدافند خودی، یعنی توپچیهای خود رژیم، در پایگاههای مختلف هوایی زده شده است. ۹۰ درصد از هواپیماهای ترابری سبک و سنگین کار نمی‌کنند، به علت کمبودهای فنی و پرسنلی و نداشتن متخصص. ایران، که در سابق حدود ۳۸۰ هواپیمای شکاری داشت، در حال حاضر ۴۰ فروند دارد. البته، همان طور که گفتم، ۵۴ فروند از شکاریها را هم خودشان

زده‌اند. از این ۴۰ فروند باقی‌مانده، بیش از ۱۰ تا ۲۰ درصدشان قابل پرواز نیستند. قطعاتی که رژیم از بازار قاچاق به دو برابر و نیم قیمت (یا به قول رفسنجانی به نصف قیمت!) می‌خرد، معمولاً خراب از کار در می‌آیند. تا به حال ۴ هواپیما مستقیماً به این علت سقوط کرده‌اند. آخرینشان یک فروند هواپیمای سی ۱۳۰ بود که حدود یک ماه و نیم پیش در زاهدان زمین خورد و ۹۲ سرباز و افسر و درجه‌دار از لشکر زاهدان و ۷ نفر از پرسنل نیروی هوایی که در آن بودند، کشته شدند. طبق گزارشهای موثقی که داریم رژیم برای خواباندن صدای اعتراض در مورد کمبود پدافند هوایی، در چند مورد از ماکت استفاده کرده است. به این معنی که چون صدای پرسنل مستقر در پایگاه در آمده بود که چرا توپهای ضد هوایی نیست، رژیم توپهای چوبی درست کرده و در اطراف پایگاه گذاشته است و از دور آنها را، به عنوان توپهای ضد هوایی، نشان پرسنل می‌دهد! تقریباً ۹۰ درصد از ایستگاههای رادار به کلی از کار افتاده است. کم و بیش اطلاع دارید که آسمان ایران برای هرگونه هواپیمای خارجی باز است، چون هیچ کنترلی روی آن نیست. اگر هواپیما به وسیله رادیو موقعیت خود را گزارش بکند، می‌فهمند که چنین هواپیمایی در آسمان هست و اگر گزارش نکند هیچ کس متوجه نخواهد شد. چیزی به نام رادار و پدافند در ایران وجود ندارد. با این وضع نیروی هوایی، با این چشم‌اندازی که از پرسنلش هست، پیش‌بینی نمی‌شود که نیروی هوایی رژیم دردی از او را دوا کند.

اما مقاومت در ارتش، مقاومت علیه جنگ و رژیم خمینی در ارتش ادامه دارد. نیروی زمینی اعلام کرده است که تا آخر سال ۶۴، حدود ۶۰ هزار نفر از جبهه‌ها فرار کرده‌اند. یعنی ۶۰ هزار نفر، بعد از دستگیری و اعزام به جبهه، از خود جبهه فرار کرده‌اند. این آمار رسمی است و هموطنان آگاهی دارند که معمولاً این گونه آمار رسمی را باید ضرب در دو یا سه کرد تا به حقیقت نزدیک بشود. در سال گذشته ۵۰۰ نفر افسر از جبهه جنگ فرار کردند. پرسنل پادگانها از رفتن به جبهه به شدت امتناع می‌کنند و رژیم مجبور شده است برایشان سهمیه بگذارد: ۵ یا ۱۰ درصد افراد، برای رفتن به جبهه، باید به قید قرعه انتخاب بشوند. متخصصان فنون مختلف مجبورند مثل سرباز تفنگ بگیرند و بجنگند و چه بسا کشته بشوند. در پایگاه دزفول وقتی ۵ درصد را به قید قرعه انتخاب می‌کنند و به فرودگاه می‌برند، فرمانده نیروی هوایی سر می‌رسد و می‌پرسد اینها کجا می‌روند؟ فرمانده پایگاه می‌گوید داوطلبند. پرسنل می‌گویند که به هیچ عنوان چنین چیزی نیست؛ ما را به قید قرعه جدا کرده‌اند و به زور دارند به جبهه می‌فرستند. این مقاومت در تمام پادگانهای نیروی زمینی، حتی در داخل جبهه، وجود دارد. در پادگانهای سراسر ایران عملیات نظامی هست و تاکنون عملیاتی انجام شده که رژیم را واقعاً گیج کرده

است، مثلاً تخلیه انبار مهمات قصر فیروزه و تخلیه انبار مهمات پادگان باغشاه. این دو انبار مهمات را پرسنل مجاهد داخل با همکاری پرسنل مجاهد خارج، سوار کامیون کردند و تحویل بیرونیها دادند. ته انبارها را هم جارو کردند و روی دیوارها شعار نوشتند. اما رژیم صدایش هم در نیامد. می‌دانید که سلاحهای ما همه از این جا می‌رسد. تمام سلاحهای مجاهدین مال ارتش است که به این ترتیب مصادره می‌شود. در عملیات پادگان لویزان، ماشین صیاد شیرازی را به رگبار بستند و یکی دوتا از ساختمانها را منفجر کردند، ولی خود او جان سالم به در برد. هسته‌های مقاومت در ارتش، در سراسر پادگانها مشغول فعالیت هستند. اگر یک مقدار کمتر عملیات انجام می‌دهند، برای حفظ خودشان است تا برای قیام آماده باشند. در این کتاب که در دسترس عموم است، نقشه پادگانها و تعداد عملیات هسته‌های مقاومت در ارتش نشان داده شده است. این ارتش ملی و مردمی ما، همگام با مقاومت مردم، شهیدان و زندانیان زیادی را تقدیم خلق قهرمانش کرده است و در «کتاب شهدا» سازمان مجاهدین، شما اگر صفحه ارتش را نگاه کنید از سرهنگ تا سرباز جزء شهدای ارتش خواهید دید. این، گزارش مختصری بود از بن‌بستهای رژیم در جنگ. پس از بررسی پروسه کلی جنگ تا عملیات هیستریک اخیر رژیم، که با «کربلای ۴» شروع شد، اینک، به علت خونباربودن سلسله عملیات اخیر، آنها را قدری بیشتر باز می‌کنیم. عملیات «کربلای ۴» به دنبال اعزام «سپاه محمد» به جبهه‌ها صورت گرفت. روز ۱۴ آذر، بعد از یک رژه نمایشی، دستگیرشدگان، یا همان «سپاه محمد»، را به جبهه فرستادند. کیفیت این نیروها بسیار پایین بود، چون تعلیم جنگی یک سرباز، حداقل دو تا سه ماه طول می‌کشد، در صورتی که برای اکثر افراد «سپاه محمد»، فاصله دستگیری تا حضورشان در جبهه کمتر از یک ماه بود. خط رژیم این بود که در جبهه نیرو بریزد و نفر زیاد کند. کاری با کیفیت نیروها نداشت. رژیم نیروهایش را در جنوب متمرکز کرد، چون به لحاظ نظامی، نیروهای پیاده‌اش بهتر می‌توانستند عمل کنند و کمبود زرهیش محسوس نبود. روز ۲۳ آذر در مانور ذوالفقار - که در خلیج فارس توسط چند کشتی به مدت چند ساعت انجام شد - رفسنجانی گفت که سپاه محمد خودش را آماده می‌کند تا ضربه نهایی را وارد بیاورد. چیزی که برای رژیم مطرح بود، به دست آوردن پیروزی به هر قیمت بود. از ۱۹ لشکر و ۱۵ تیپ سپاه پاسداران، یعنی مجموعه نیروهای سپاه که در جبهه بودند، رژیم ۱۶ لشکر و ۸ تیپ را به محور عملیاتی مورد نظر در جنوب آورد. برای لورفتن طرح حمله، نیروهایش را شب حمله جابه‌جا کرد، تنها چند ساعت قبل از حمله، توجیه حمله را آغاز نمود و تردد ارتشها در آن جبهه را هم ممنوع کرد، چون معتقد است که ارتشها جاسوسند و خبر رد می‌کنند. از این رو نیروهای ارتش را

عمدتاً به جبهه مرکزی فرستاد تا در ضمن، توجه عراق را به آن طرف جلب کند. بالاخره شب سوم دی‌ماه، حمله کربلای ۴ را برای رد شدن از رودخانه مرزی آغاز کرد. خود رژیم با تمام دجالیتش، تا ۱۴ ساعت بعد از شروع حمله هیچ صحبتی نکرد. بعد از ۱۴ ساعت اعلام کرد که در یکی از محورهای جنوب، جزیره «ام‌الرصاص» تصرف شده است. جزیره «ام‌الرصاص» جزیره بسیار کوچکی است در رودخانه مرزی. دو ساعت بعد اعلام کرد که به جزیره ام‌الرصاص نفوذ کردیم. چند ساعت بعد اعلام کرد این عملیات اصولاً انهدامی بوده و از نظر تاکتیکی مهم است. بالاخره رفسنجانی گفت که عملیات «کربلای ۴» عملیات محدودی بوده است. نتیجه عملیات «کربلای ۴» برای رژیم بیش از ۵۰ هزار کشته و زخمی بود. باید گفت که نیروی هوایی عراق از سه روز قبل روزانه ۲۰۰ پرواز روی مراکز تجمع نیروی رژیم انجام می‌داد. عراق در این ۶۰۰ پرواز، چون پدافند مؤثری هم در مقابلش نبود، به‌طور مرتب نیروهای رژیم را بمباران کرد که تعداد تلفاتش نامشخص است. دو روز بعد از آغاز «کربلای ۴» یعنی روز ۶ دی‌ماه، برای اعتراض به این حمله و کشتار، انفجاری در پادگان خلیج صورت گرفت. این پادگان، بزرگترین مرکز تدارکاتی و تسلیحاتی سپاه خمینی است که همان سلطنت‌آباد سابق است. در این انفجار مقدار بسیار زیادی مهمات از بین رفت و بیش از هزار نفر از سپاه سرکوب خمینی، که در آن جا مستقر بودند، کشته و زخمی شدند. دو روز پس از آن، در روز ۸ دی‌ماه، باز در اعتراض به همین کشتار، انفجار بزرگترین پایگاه اعزام رژیم به جبهه‌ها (عشرت‌آباد) - که اسم جدیدش ولی عصر است - به‌دست پرسنل ملی و مردمی ارتش صورت گرفت. تعداد تلفات این انفجار هم بیشتر از ۵۰۰ نفر بود. عملیات «کربلای ۴» چند ویژگی داشت که در این جا به اختصار بیان می‌کنم. ویژگی اولش غافلگیری بود. به‌همین دلیل به‌هیچ عنوان از پشتیبانی هوایی، هوانیروز و پدافند موشکی نیروی دریایی استفاده نشد. جابه‌جایی نیروها شب قبل از حمله انجام شد و توجه حمله یک ساعت قبل از آن. غافلگیری این طرح به آن اندازه بود که خود نیروهای رژیم را هم غافلگیر کرد و تعداد زیادی از آنها کشته شدند. ویژگی دوم، نحوه ورود به طرح بود. نیروی هوایی عراق از چند روز قبل از شروع این طرح، مراکز تجمع نیروهای رژیم را مرتب بمباران می‌کرد و از سه روز مانده به حمله، این بمبارانها را شدت داده بود. فرماندهان رژیم بر سر یک دوراهی قرار گرفته بودند: یا مجبور بودند صحنه را ترک کنند، یا می‌بایست حمله را زودتر شروع کنند، چون نگهداری نیرو زیر این بمباران و آتش سنگین امکان‌پذیر نبود. نیروها در بهترین وضعیت تهاجم نبودند، ولی تهاجم آغاز شد و این خود یکی از علل افزایش آمار تلفات است. در ضمن فرماندهان مزدور رژیم، روی هوای ابری و بارانی زیاد حساب کرده بودند،

چون اصولاً عادت به حساب روی امداد غیبی دارند که شاید هواپیماهای طرف مقابل نتوانند بلند شوند و آنها را بمباران کنند. ولی آن چند روز هوا صاف شده بود و تمام نیروها زیرآتش بمب بودند. ویژگی سوم تجمع بیش از حد نیرو در یک زمین بسیار کوچک و مسطح بود، بدون هیچ‌گونه عوارض طبیعی. کسانی که با امور نظامی کم و بیش آشنا باشند، می‌دانند که این منطقه شلمچه حداکثر محل گسترش یک لشکر را دارد. رژیم ۱۶ لشکر را آن جا برده بود، یعنی موج انسانی در صحرا راه انداخته بود. به همین دلیل هر گلوله توپ یا خمپاره یا بمبی که می‌افتاد، حداقل چند نفر را از پا می‌انداخت. هیچ‌گونه عوارض طبیعی هم برای سنگرگیری و استتار وجود نداشت. ویژگی چهارم این بود که تعداد زیادی از نفرات، همان طور که قبلاً گفتم، فاصله دستگیری تا اعزامشان به جبهه کمتر از یک ماه بود و هیچ‌گونه تعلیمات نظامی ندیده بودند. البته عده‌یی بودند که حدود ۲۰ روز تا یک ماه آموزش دیده بودند ولی اکثر افراد آموزش ندیده بودند. ویژگی پنجم، عدم آماده‌باش پزشکی و سیستم تخلیه زخمیها بود. رژیم به خاطر بحرانهای شدید اقتصادی و اجتماعی که گریبانگیرش بود و، بالاتر از آن، به خاطر طینت ضدبشریش، که اساساً بهایی برای جان انسانها قائل نیست، فکری برای امداد و تخلیه پزشکی نکرده بود. به هلال‌احمر آماده‌باش نداده بود، حتی به بیمارستانهای منطقه هم آماده‌باش نداده بود. گزارشهای موثق داریم که تا ۱۰ روز بعد از حمله هم تخلیه زخمیها ادامه داشته است. رژیم فکر کرده بود که اگر آماده‌باش بدهد، ممکن است طرحش لو برود! زخمیها از جبهه به شهرهای مختلف برده می‌شدند و البته تعداد زیادی از آنها هم بین راه تلف می‌شدند. در تهران بیش از ۱۴۰ بیمارستان تخلیه شد و در اختیار مجروحان قرار گرفت. در بیمارستانها، حتی بیماران را از بخش سی‌سی‌یو اخراج می‌کردند و زخمیهای جنگ را جایگزین می‌کردند. ویژگی ششم، زیاده‌بودن تعداد دانش‌آموزان در جبهه بود. طبق گزارشهای موثق، در آن موقع، یعنی بعد از بسیج «سپاه محمد»، حدود ۷۰ هزار دانش‌آموز ۱۱ تا ۱۶ ساله در جبهه بودند. در مقابل ۵۰ هزار نفر تلفات در این تهاجم با ویژگیهایی که گفتم، هیچ چیز نصیب رژیم نشد. عقال رژیم در روزنامه‌ها یا در نمازهای جمعه گفتند که گذشتن از رودخانه و باتلاق مشکل است و تلفات دارد. سعی کردند عملیات را محدود جلوه بدهند و آمار تلفات طرف مقابل را بالا ببرند. که البته این دو با هم تناقض دارند، یعنی عملیات محدود نمی‌تواند تلفات زیادی برای طرف مقابل داشته باشد. از طرف دیگر از آن جا که عمده نیروهای رژیم به اجبار به صحنه جنگ آورده شده بودند، با این میزان تلفات، به سرعت سیل فرار به راه افتاد. رژیم، در مقابل، اعلام کرد که اعزام مرحله دوم سپاه محمد را شروع خواهد کرد. سربازگیری کامیونی و مینی‌بوسی را شروع کرد.

آثار و عواقب این حمله، به اشکال گوناگون، دامنگیر رژیم شد و به‌خصوص نمایش قدرت رژیم را در آستانه برگزاری کنفرانس سران اسلامی در کویت با ناکامی روبرو ساخت. رژیم که در ابتدا سعی می‌کرد با کسب پیروزی، برگ برنده‌یی در دست داشته باشد، بعد حتی از شرکت در این کنفرانس هم خودداری کرد. در برابر تمام این شرایط، رژیم تنها راه علاج را فعال‌کردن جنگ به هر قیمت تشخیص داد. این را «فرار به جلو» می‌گویند. از این‌رو تمامی بدنه‌اش را به کار گرفت. تمامی پادگانها را خالی کرد. حتی ۵۰۰۰ نفر از افراد کمیته‌های سرکوبش در تهران را، که برایش اهمیت حیاتی دارند، به جبهه فرستاد و تهاجم جدیدی را، بسیار خونبارتر از قبلی، در جبهه شمال، یعنی در محور شلمچه و دریاچه ماهی، شروع کرد. اسمش را هم گذاشت «کربلای ۵» تا «کربلای ۴» را جبران کند. در اطلاعیه ۱۹ دی رژیم گفته شد که این عملیات به تلافی استفاده عراق از سلاحهای شیمیایی و پاسخگویی به تبلیغات کذب رژیم عراق صورت گرفته است. تهاجم «کربلای ۵» با ۱۱ لشکر و ۴ تیپ از سپاه و یک تیپ از ارتش، با شرکت محدود نیروی هوایی و هوانیروز و یک گروه توپخانه از لشکر ۹۲ زرهی، انجام گرفت. رژیم از دو محور به دریاچه ماهی حمله کرد تا آن جا را تصرف کند. جالب این که این درست همان نقطه‌یی است که رژیم، در عملیات رمضان در سال ۶۱، از آن حمله‌اش را شروع کرد و شکست خورد. در این عملیات، که ویژگی‌اش به‌کارگیری حداکثر توان جنگی و شرکت دادن ارتش، نیروی هوایی و هوانیروز بود، رژیم شکست بسیار سختی خورد. در ۱۹ دی ماه رژیم اعلام کرد که در پاسخگویی به عراق که گفته بود ما شکست خوردیم، «کربلای ۵» را شروع کردیم. رفسنجانی در نماز جمعه ۲۶ دی گفت که هدف از «کربلای ۵» تصرف بصره نیست، بلکه منهدم کردن ماشین جنگی عراق و آغاز عملیات سرنوشت‌ساز است. البته از اول امسال تقریباً تمام مقامهای رژیم قول پیروزی نهایی، عملیات سرنوشت‌ساز و یکسره کردن کار جنگ را داده بودند. ولی وقتی بعد از عملیات «کربلای ۵»، علناً هدف مبهم «منهدم کردن ماشین جنگی عراق» را عنوان می‌کنند، نشانگر آن است که رژیم فقط و فقط در پی استمرار جنگ است و هیچ هدف مشخصی را در جبهه‌ها دنبال نمی‌کند. چند روز بعد از تهاجم «کربلای ۵»، رژیم، توسط ارتش، دست به تهاجم جدیدی در جبهه مرکزی (منطقه سومار) زد، تحت عنوان «کربلای ۶»، که هیچ نتیجه‌یی برای رژیم نداشت. تلفات کربلای ۵ و ۶ برای رژیم بیش از صد هزار نفر بود که از این ۱۰۰ هزار نفر، ۱۳ هزار نفرشان کادر بودند، یعنی افسر، درجه‌دار و پاسدار کادر که کشته شدند. در مجموع، در عملیات کربلای ۴ و ۵ و ۶، رژیم بیش از ۱۵۰ هزار نفر کشته و زخمی داشت. بی هیچ نتیجه. البته بعضی از رسانه‌های همگانی در غرب فیلمهایی از فتوحات رژیم نشان می‌دهند. این

فیلمها متعلق به دو جزیره است به نامهای بوارین و ام‌الطویل. این دو جزیره وسط رودخانه قرار گرفته‌اند. رژیم با تحمل تلفات سنگین، این جزایر را برای مدت دو تا سه روز در اختیار گرفت و بلافاصله خبرنگارها را دعوت کرد تا فیلمبرداری کنند و بعد فوراً برشان گرداند. همین فیلمهاست که به‌عنوان «فتوحات رژیم» در رسانه‌های همگانی نشان داده می‌شود.

عمومی دست یافت. از این جا به بعد افکار خودش را عنوان کرد و، به بهانه «استقرار احکام اسلام»، به راه جباریتی بی سابقه پای گذاشت و ملت و میهن را به دور باطل فاجعه و مصیبت انداخت. «بهار آزادی» که چنان با اشتیاق شروع شده بود، به زودی در فصل تیره و طولانی خیانت به امید فرو رفت. انقلاب شکست خورد، ولی انقلابیان و آزادیخواهان ایران نگذاشتند ناکامی آن انقلاب به شکست قطعی روحیه و زوال عزت نفس و انقراض امید سقوط کند.

نوع برخورد به شکست، خود یکی از مهمترین سنجه های سلامت و استواری شخصیت است. جنبش مقاومت ایران، با سرکشی از قبول خفت تسلیم و تدارک فصل نوین انقلاب به بهای رنج و شکنج جانفرسا، به بازسازی و احیای امیدهای مردم همت گماشت. امروز، پس از سالها مقاومت و طاقت حماسی، جبهه امید و انقلاب در تمام سطحها احیا شده است. این بار همه چیز با علم و آگاهی و تجربه، با امید سنجیده و تردید پاسخ گفته، ذره ذره ساخته شده است. با این حال ابعاد فاجعه و ویرانگری و درجه قساوت و فساد رژیم آن چنان هولناک بوده که بخشهایی از نیروهای سیاسی و طیفی از هموطنان، بیش از آن که به نیروی مردم و اقدام خویش اعتماد کنند، زیر فشار دشواریهای زندگی یا بر اثر آیه های یأس، به گرداب بی باوری و نومیدی می غلتند. این موضع به خصوص در خارج کشور شدیدتر به چشم می خورد. در این جا شورای ملی مقاومت، به خصوص سازمان مجاهدین خلق، قطب امید و عمل مبارزاتی ملت ایران شده است. در دورانهای سخت و بحرانی، حفظ امید و دوام طاقت لازمه بقا و رشد و اعتلای بعدی است. این است که ما، در هر فرصتی که پیش می آید، با یأس و نومیدی به مبارزه برمی خیزیم. ما از خاطره شکوهمند انقلاب ۵۷ نیز امید استخراج می کنیم و، با دلیل و برهان و شاهد تجربه و مثال، به امید و انقلاب جدید دعوت می کنیم. من امروز می خواهم با بررسی عارضه نومیدی به طرد آن بکوشم و با تشریح جوهر و جوانب امید، مبشر آن باشم تا از این راه به آمال و تلاشهای ملتمان در انقلاب ۵۷ ارج گذاشته باشم.

یک نوع طرز فکری که به یأس و افسردگی راه می برد یا توجیه کننده آن می شود، دفتیسم است: سیاه بینی، دنیا را تیره و تار و افق را غرق ظلمات دیدن، دیدگاهی که مرتب ناله می کند: از سنگلاخ پر شکست آمده ایم و در خارزاری بی پایان سرگردانیم، ای بسا به کلی در بن بستیم. یعنی تلقی حرکت جهان به مثابه توالی و تکرار یأس و حرمان. فلانی به ضعف دیروز اشاره می کند ولی از قدم برداشتن امروز هم طفره می رود. رخوت و سستی حال را ناشی از خطای گذشته می داند، اما از هر تجدید قوایی امتناع می ورزد. از مرور خاطرات، قصدش یادآوری مخاطرات است ولی هیچ گاه از خطرکردن خبری نمی دهد. اصلاً از جرأت و شهامت و فداکاری هیچ دل

امید و انقلاب

کریم قصیم

نوشته زیر متن سخنرانی دکتر کریم قصیم در جلسه یادبود و گرامیداشت انقلاب است که از سوی شورای ملی مقاومت، در روز ۲۲ بهمن ماه، در لندن برگزار شد.

هشت سال پیش در چنین روزهایی، انقلاب دموکراتیک و ضدسلطنتی مردم ایران با قیام ۲۲ بهمن ۵۷، رژیم شاه را سرنگون کرد. در آن روزها موج شور و شغف تمام ایران را فرا گرفته بود. گویی آرزوهای دیرینه چند نسل از مبارزان جان بر کف و اسیران رنج دیده، این بار در شعله های امید و شادمانی یک ملت بزرگ و تحسین و حیرت افکار عمومی جهان، سرانجام به تحقق پیوسته است. همه انتظار داشتند کشوری ثروتمند با مردمی فداکار و میهن دوست، نسل جوانی پر جمعیت و سراپا شیفته انقلاب، اتحاد عظیم اقشار و طبقات، همبستگی شگفت انگیز سنت و بدعت، وحدت عام و خاص ملت و یکپارچگی در امید و انقلاب، همه این مائده های زمینی، ایران را به سرعت به صورت جامعه ای آباد و آزاد و مستقل در آورد. اما تعصبی کور از رسوب قرون و اعصار در کمین بود! مردم پیش از آخرین نبردها، خیلی زود و شتابزده، شاید هم از سر اضطرار در برابر حوادث بی دربی و فقدان چاره ای دیگر، یکسره به خمینی اعتماد کرده بودند. او شده بود کانون اطمینان ملتی که، طی ۲۵ سال دیکتاتوری شاه، گروه گروه مبارزان ترقیخواه و انقلابیان بلندمرتبه اش، با زندان و شکنجه و اعدام، از دست رفته بودند. پس کار خمینی آسان بود. به زیرکی رد پای شعارهای مردم را گرفت و بالا آمد تا به قلعه اعتماد

خوشی ندارد! با آن که پیوسته از جفای «سرنوشت» گله دارد، به گفتار و رفتار، یکسره دل به قضا و قدر سپرده است و حتی «قصه ایران» را تمام شده می‌داند. گاهی به آلبوم «افتخارات ایران» نگاهی مشتاق می‌اندازد ولی، به رسم مرده‌پرستی، افتخار را فقط از گذشته می‌جوید. و زمان حال و آینده؟ نه بعضی از این سیاه‌بینان، آرام و افسرده، «مرگ وطن» را پذیرفته و با سیاست و هر نوع کاری که به ایران مربوط باشد وداع کرده‌اند. به کلی کنار رفته‌اند. بخشی دیگر، در چنبره نومیدی و اضطراب و فشار خفت و بغض فروخورده عجز، تلخ و بیمار و ویرانگر می‌شوند. یکی به تقلای سود و زندگی انتفاعی محض برگشته است و در حرص و آز بیشتر، بی‌تابی می‌کند. دیگری، که از مال و منال هم بی‌نصیب نیست، از سر ملال و کسالت «توی لاک خودش» است! و از غم هموطن غافل. سومی هم، به صور گوناگون، به پیشواز فاجعه می‌رود. اما در همین زمان، ملتی مصیبت‌زده و داغ‌دیده، اسیر هیولای جنگ و اختناق، به‌طور روزمره داروندار خود را از دست می‌دهد، با این حال دست از مقاومت برنمی‌دارد. هنوز، بعد از هشت سال، رژیم خمینی مجبور است بیش از نیمی از سپاه اختناق را در داخل ایران، نه در جبهه جنگ بلکه در داخل شهرها و شهرکهای کشور، نگاهدارد. رژیم جبار، در هراس از عصیان و شورش مردم، حتی از برگزاری مسابقات ورزشی اندیشناک است. مردم ایران مترصدند، جنبش مقاومت مسلحانه همه جا در کمین رژیم است. بلی در زمان حال ایران، رنج و بیداد مردم را به روز سیاه نشانده است ولی هنوز فکر تسلیم و قبول بندگی جا نیفتاده است؛ بر عکس خواست سرنگونی رژیم خمینی در بین مردم موج می‌زند. شماری از محافل سیاسی تسلیم‌طلب، به اسم «میانه‌روی»، «استحاله» یا با هر نفس سرد و نام‌ننگین دیگری، تخم یأس می‌پاشند، ولی روحیه مردم ستم‌دیده، روحیه نسل جوان و آگاه ما، سرسخت و تسلیم‌ناپذیر باقی مانده است. به تحول نهایی باور دارند و از جنبش مقاومت مسلحانه قوت قلب می‌گیرند. دست رد به سینه تسلیم‌طلبان می‌زنند و حاضر نیستند آینده را سیاه‌پویی از سرگشتگی و تکرار کسالت بار گذشته و تقدیر طلسم‌شده نفرین و لعنتی ابدی بدانند. آروز دارند رژیم جبار و ضدبشری خمینی سرنگون شود تا میهنمان روی صلح و آرامش را ببیند و با علم و کار و هنر، در آزادی و استقلال، آباد گردد. قبول دارند که در فردای پیروزی، وطنمان، چون مزرعه‌یی پربار و نامتناهی، سینه به روی ایرانیان خواهد گشود. آن گاه بسته به ماست که با آن چه کنیم. البته زمینه از پیش داده خواهد بود، ولی باکی نیست، چون نتیجه، از بذر و همت و همبستگی ما خواهد رویید. تاریخ وطن نه تقدیری از پیش معین و نه سناریویی تا آخر نوشته است. به قول مارکس: «تاریخ هیچ کاری صورت نمی‌دهد، صاحب هیچ ثروت عظیمی نیست، هیچ نبردی انجام نمی‌دهد! این انسان است،

انسان زنده و فعال، که همه کارها را پیش می‌برد... تاریخ خود هیچ نیست مگر فعالیت انسان در دستیابی به هدفهایش» (کارل مارکس: «خانواده مقدس»). آینده چه در بر دارد؟ دلمردگان می‌گویند آینده قاصد وضعیتی خوفناک است، آینده دور باطلی از همین فجایع امروز است... ما می‌گوییم به اعتبار امکانات واقعی و موجود ملت، به یمن جنبش مقاومت و بر اثر دینامیسم تضادهای شتابنده در کلیه سطوح و شئون کشور، وضعیت حاضر آبستن حوادث دگرگون‌کننده است؛ آینده نویدبخش رهایی و ایثار و آبادانی است. ما می‌گوییم رژیم خمینی سترون است و به‌رغم یال و کوپال مهییش، داغ مرگ خورده و رو به زوال است. ترس و وحشت از آینده فقط بر آنهایی مستولی است که یا منافع خود را در بقای این رژیم جنایتکار می‌بینند و یا، از فرط نومیدی، منکر واقعیات هستند. اینها سرخورده‌اند، همه را به کیش خود می‌پندارند، چشم به قرائن و شواهد زنده و پویا بسته‌اند و موقعیت خود را به کل واقعیت متلاطم تعمیم می‌دهند. ما می‌گوییم، به شرط اتحاد و مبارزه، پیروز می‌شویم و آینده می‌تواند محل اجابت آمال و آرزوهای دیرینه و شایسته ملت ما باشد. فرصت‌طلبان سودجو، تسلیم‌طلبان و مصالحه‌جویان بخت خود را به سرنوشت همین رژیم تبهکار و فاسد گره زده‌اند و سودجویی یا ضعف و سستی خود را در لفافه «واقع‌بینی و میانه‌روی» پوشانده‌اند. آیه یأس‌خواندن و بهانه‌گیری بنی‌اسرائیلی از انقلاب و جنبش مقاومت، روش عوام آنها و دفتیسم فکری و فاجعه‌گرایی و فالتالیسم، مشرب فکری «روشنفکران» آنهاست. این جماعت نومیدی را پذیرفته‌اند و تحقیر محرومان و احتضار فضیلت در مام میهن را تحمل می‌کنند. اما جنبش مقاومت نمی‌تواند تحمل کند، که ملت ایران یا قربانی جنگ و اختناق شود یا خوار و ذلیل، اسیر چنگال جلادان بماند. پس به قول کامو «کسی که نمی‌تواند این را تحمل کند دیگر نمی‌تواند در برج عاج خود به خواب رود» (۱). ما، چون حقارت مردم و میهن را رد می‌کنیم، در پی عزت آینده‌ایم. ما، چون بیچارگی را رد می‌کنیم، در تلاش چاره‌جویی آرام و قرار نداریم. سرچشمه طرحها و پروژه‌های آرمانی تاریخ نیز چیزی جز نیاز به راه چاره نبوده است، راه گریز و رهایی‌یافتن از آن وضعیتی که تحمل ناپذیر می‌شود. انقلاب و خاک کردن رژیم ضحاک جماران هم نیاز عاجل جامعه ایران است. همبستگی ملی حول جنبش مقاومت و بنای ایران آزاد و مستقل، راه نجات وطن از فساد و تباهی و ظلم و خرابی موحش کنونی است. بی‌قراری بی‌پایان جامعه ایران برای نجات و رستگاری، نشانه دیرکردن مقام و موقعیت تمدنی است که ملت ما مدتهاست تشنه و شایسته آن است. همه قرائن حاکی از آن است که سرنوشت و مقدرات جامعه ما باز و معطوف به آینده بهتری است. وانگهی به لحاظ فلسفی و هستی‌شناسی، ناتمامی و تکامل‌جو بودن، وضعیت همیشگی زمان حال است و

علی‌الاصول امکان تغییر و امید به تحول پیوسته واقعیت دارد. البته در سبک زندگی و بینش سوداگری، مقوله امکان و اصل امید وجهی صرفاً انتفاعی می‌یابد. همان‌طور که در دنیای دلمردگان هم از امکان و امید تغییر - منفی و فاجعه‌بار - سخن می‌رود. اما اگر نیک بنگریم مقوله امکان شمول رجعت و بدعت دارد، بیم و امید با هم هستند و در نهایت بسته به همت و دخالت انسان است که چه پیش آید. انسان، از همان سرکشی اولیه، شاخص‌ترین واقعیت پویای ضد تقدیر است، یک‌سره طرح و آینده و آرمان. زندگی فرد و جامعه، همسان تحولات طبیعت، در معجون شگفتی از امکانات و احتمالات غلطان است. عرصه امکان، پهنه پیدا و ناپیدایی است که پیوسته در آن گام می‌نهیم و پی‌درپی راه باز می‌کنیم. آن جا که «هیچ امکانی» نباشد، زندگی از حرکت مانده است. مقوله امکان، به یک اعتبار، ویژگی هستی‌شناسانه ماده است. در تعریف کهنی از ماده، شرح هستی دیالکتیکی آن - مشروط بودن به وضعیت موجود و، در عین حال، معطوف بودن به آینده - چنین می‌آید: ماده وجودی است به اندازه امکان و در ضمن غرق در امکان. این خود بحث جالب و مفصلی است که در حوصله سخن امروز ما نمی‌گنجد. مختصر آن که اشرف موجودات یعنی انسان، عالیت‌ترین پتانسیل امکانات را داراست. البته داده‌های وضعیت و مختصات موقعیت است که بخت و اقبال رویداد را تدارک می‌بیند، ولی از همه مهم‌تر نقش نهایی انسان است که سمت و سوی واقعه را معین می‌کند و بر فرجام کار اثر می‌گذارد. برای همین است که روانشناسی انسان، مؤلفه مهمی از نیروی مولد یا مخرب زندگی واقعی به‌شمار می‌رود و حالتها و هیجانها و عاطفه‌ها، بر کم‌وکیف چرخش امور مؤثرند. بگذارید در رابطه با مبحث امروزمان گذری کوتاه به این موضوع داشته باشیم و به‌خصوص درباره هیجان و احساس امید تأملی کنیم.

مطلوب هیجانها و حالت‌هایی چون حسد و حرص، موضوع یا چیزی است که دیگر وجود یافته است. چه بسا در دسترس فرد نباشد، ولی جایی به‌واقعیت پیوسته و آینده آن هم تکرار گذشته است. اما مقصد احساسها و عواطفی چون ترس، امید و ایمان، در پیش است و انتظار آن می‌رود. این احساسها و حالتها معطوف به آینده‌اند. به یک اعتبار حس‌هایی هستند نامتناهی و کیهانی. احساس ترس حرکت آدم را بند می‌آورد، منقبض می‌کند و، در صورت شدت، می‌تواند حتی آدم را قبض‌روح کند و از پای در آورد؛ یعنی تخریب تا آخر. امید، بر عکس، باز و منبسط می‌کند، روحیه را وسعت می‌بخشد و از منگنه‌های خردکننده بیچارگی نجات می‌دهد. امید و ایمان، به‌عنوان کیفیت‌های ضدترس، به فراتر رفتن از وضع موجود یا استعلا تمایل دارند. امید، عاطفه‌یی است ازلی و ملازم زندگانی و رشد. زمانی که امید از میان می‌رود، زندگی بالقوه خاتمه می‌یابد. البته امید، تنها به معنی یک احساس و عاطفه

نیست، امید واقعی بیشتر حالتی است مبتنی بر شناخت و آگاهی از امکانات عینی و آموختن جوهر و جهت فرآیند حرکت. امید بر آمده از دقت علمی، کنشی است خاص موجود انسانی، مترادف واقعیت‌های نهفته در پروسه عینی تحولات و مؤثر بر دینامیسم آنها. امید، خود واقعیتی است معطوف به آینده، و بیشتر از آن کسانی است که از نیرو و امکانات خویش برای تحقق خواستها مایه می‌گذارند و فعالانه در جهت ایجاد تحول می‌کوشند. هر اندازه امید، اراده و اقدام آگاهانه بسیج می‌کند، یأس و حرمان، بر عکس، به رکود و بی‌اعتنایی و تخریب می‌کشاند. این که بسیاری از فعالان سیاسی قدیم، افرادی که علیه رژیم دیکتاتوری شاه مبارزه کرده بودند و با استبداد رژیم خمینی و نظام ولایت‌فقیه نیز مخالف بودند، رفته‌رفته مشی مبارزه قاطع ضد رژیم را ترک می‌گویند و، هر یک به بهانه‌یی، دست از حمایت جنبش انقلابی و مقاومت مسلحانه برمی‌دارند، یا این که عده‌یی از «روشنفکران» سابقاً مبارز، حالا تحت عنوان طرفداری از خط «مسالمت‌آمیز»، گذشته فکری و سیاسی خود را ریشخند می‌کنند و نخواستن آب به آسیاب خمینی می‌ریزند، یا کسانی، خسته از مرارت انقلاب، به خلوت «زمان نو» خود پناه برده‌اند، یا افرادی مدعی دفاع از حقوق بشر هستند ولی بی‌سروصدا بر جنایات فاحش خمینی غمض عین می‌کنند، اینها صرفاً از اپورتونیسم یا منفعت‌طلبی بر نمی‌خیزد. اکثر این آدم‌ها، امید خود را از دست داده‌اند. حرمان زده‌اند. و متأسفانه از یأس و نومیدی تا ضعف و سستی در مقابل رژیم جبار و یافتن دستاویزهای تئوریک و اما و اگرهای جوراجور علیه جنبش مقاومت، دیگر فاصله زیادی نیست و بسیاری از اینها از پند و اندرز به تسلیم می‌رسند و، مرعوب و تلخ و گزنده، آشکارا عمل ظلم می‌شوند؛ بله، نومیدی می‌تواند به سرعت طعمه ارتجاع و فاشیسم شود. در کشورهای دیگر و در تمام دورانهای دیکتاتوری و فاشیسم، همین استحاله ویرانگر پیش آمده است. آلبرکامو، متفکر و نویسنده و هنرمند بزرگ فرانسوی، نامه‌هایی دارد (۲) خطاب به آن نویسندگان آلمانی که رفته‌رفته به همکاری با فاشیسم هیتلری برخاستند. این نامه‌ها در طول سالهای ۴۴-۱۹۴۳ تحریر شده‌اند، یعنی در زمانی که هنوز هیتلر و فاشیسم بر فرانسه حاکم بودند. در قسمتی از چهارمین نامه، به مواضع متمایز نویسندگان آن دوره چنین اشاره دارد: «تفاوت کار در کجاست؟ در این است که شما بی‌محبا نومیدی را پذیرفته‌اید، در صورتی که من هرگز به نومیدی رضا نداده‌ام. در این است که شما بیداد سرنوشت را چنان پذیرفته‌اید که تصمیم گرفته‌اید بیدادهای دیگری نیز بر آن بیفزایید. در حالی که به نظر من، بر عکس، بشر به‌منظور مبارزه بر ضد بیداد جاودانی، باید به استواری داد بپردازد. و برای اعتراض به عالم شوربختی باید نیکبختی را بیافریند. تفاوت کار در این است که شما از ناامیدی خود، نشئه مستی

ساخته‌اید. در این است که شما با ساختن آئینی بر مبنای نومیدی، خود را از آن فارغ کرده‌اید. در این است که شما تخریب آثار بشری و عناد با بشر را پذیرفته‌اید تا شوربختی اصلی او را به نهایت برسانید. در صورتی که من، پیش از هر چیز، این نومیدی و این جهان پر شکنجه را نمی‌پذیرم و فقط می‌خواهم که آدمیان، برای توفیق در کارزار بر ضد تقدیر طاغی، همبستگی خویش را باز یابند».

بی امید بودن، به لحاظ موضوع یا تلقی روزمره زندگی، وضعیت بسیار دردناکی است. این موقعیت مخرب، اگر به حمودی و خودکشی نکشد، از تخریب محیط و کشتن همان ارزشهایی که زمانی مطلوبش بوده، هیچ شرمی نخواهد داشت. واضح است که یأس و حرمان به درد تبلیغات سیاسی و بسیج مردم نمی‌خورد. بنابراین چه مرتجعان و چه آنهایی که از سر خستگی و نومیدی انتخاب خود را عوض می‌کنند و به همین رژیم خمینی رضایت می‌دهند، مجبورند نعل وارونه بزنند و با پیش‌کشیدن سیاست «گام به گام»، لعابی از امید را چون نقاب فریبایی به کار گیرند. می‌بینیم که وعده‌های سرخرمن و پخش امید واهی روش مشترک و حربه تبلیغاتی خمینی و اصحابش شده است. داستان خونبار تنور ملت‌سوز جنگ و وعده «حملة نهایی» مصیبت‌بارترین شاهد مثال روانشناسی امید کاذب است. رژیمهای فاشیستی با شدت و حدت تمام این حربه عوام‌فریب را فعال می‌کنند و سازشکاران و خیانتکاران نیز با همین حقه به توجیه خسارتهای می‌پردازند. یادتان هست که آقای بازرگان، بعد از تجاوز «والفجر» و آن همه قربانی برای اشغال شبه جزیره فاو، چه «الحمدالله و شکر خدا» می‌گفت و امید واهی و دروغین صبح عنقریب توسط رژیم خمینی را در افواه می‌گذاشت؟

به همان اندازه که امید کاذب خسارت و خرابی به بار می‌آورد، امید واقعی و مدلل و مستدل، یار و مددکار زندگی و مبارزه و سازندگی است. در مبارزه اجتماعی عصیان و امید آگاهانه به هم می‌پیوندند و نیرویی عظیم علیه ارتجاع می‌شوند. ملاک تمیز و تشخیص امید واقعی از امید دروغین تجربه و نیز تحلیل علمی داده‌ها و روند و راستای پدیده‌هاست. اما پیش از این نکته لازم است به دو تصور غلط از امید اشاره‌ی بکنم. بعضیها امید را با آرزوی قلبی عوضی می‌گیرند. مثلاً در صحبت از خمینی آرزو می‌کنند: «خدا لعنتش کند، کاش این پیرکفتار زودتر می‌مرد» و از این قبیل... البته داشتن آرزوی قلبی خوب است ولی به انتظار اجابت آن نشستن ربطی به امید ندارد. آرزوی قلبی تنها حالتی منفعل و حسرت‌زده است. در حالی که امید به‌طور جدی طاقت انتظار را با عمل و اراده فعال بارز می‌کند. عده‌ی دیگر امید را با خوش‌خیالی اشتباه می‌کنند و کاری به وضعیت عینی و داده‌های زندگی ندارند. آخرین نمونه از این نوع امیدهای انگلیسی! همین تابلو معتدل‌بودن رفسنجانی و

«بیت امام» است و یکی از معروفترین نمونه‌های قدیم آن در دوره خمینی، داستان «امدادهای غیبی» در جبهه‌های جنگ و حضور «امام زمان». امید، قابل بررسی و آموختن است، اما خوش‌خیالی فقط ادعا می‌شود و القا می‌گردد. خوش‌خیالی ربطی به امکانات موجود در واقعیت ندارد، محصول امکانات رؤیایی و بازی صور خیالی و دستاورد تبلیغات مکرر است. امید می‌تواند با شک و تردید روبرو شود و به‌رغم آن ادامه یابد، ولی خام‌خیالی و تردید هیچ با هم راه نمی‌آیند. بود یکی مشروط به نبود دیگری است.

گفتم که امید واقعی همیار زندگی و مبارزه است. امید، با آزادکردن قیدوبندهای ناشی از بیم و اضطراب و نیز با انبساطی که به کل هستی آدمی می‌بخشد، قوای ذخیره او را به بهترین وجه برمی‌انگیزد و به میدان می‌کشد. امید همیشه در اشتیاق تحقق امکانی است که هنوز به واقعیت نپیوسته است. از این‌رو امید بر جبهه مقدم تلاشهای انسان مؤثر است. سینه به افق و عطف به آینده دارد. این نکته در هر دوره‌ی صادق است. در همین معنی سارتر می‌گوید: «هر دورانی، مانند هر انسانی، بیش از هر چیز آینده‌ی است. این آینده عبارت است از امور جاری آن دوران، کارها و کوششها، طرحهای کم و بیش طولانی، انقلابها، مبارزه‌ها و امیدهای آن دوران...» (۳). امیدی که از سنجش و دقت علمی برخیزد، می‌تواند با اراده و اقدام، از امروز نسل ما تا فردای نسلهای آینده بال کشد. امید عاطفه اولیه‌ی است که گرما می‌دهد و به تلاش و پیکار برمی‌انگیزد تا آن چه هنوز در بطن امکانات واقعی نهفته، یا بر اثر کار و کوشش بعدی می‌تواند به وجود آید، نشکفته نماند. امید خسارت غفلت را نیز جبران می‌کند. امید ما از بطن واقعیت‌های جاری در جامعه و بررسی تجربه‌های عظیم جنبش مقاومت و صفحات درخشان زندگی کنونی آن جان گرفته است. مردم ایران، در اکثریتی وسیع، خواهان شکست و سرنگونی نهایی رژیم خمینی و کنارزدن و دفع کامل این مانع اساسی رشد جامعه‌اند. هیچ تبلیغ و تمهیدی نتوانسته است در این مورد چشم بصیرت مردم را بیوشاند و رأی استوار آنها را منحرف کند. رژیم و دولت فاسد گماشته خمینی از حل و فصل تمام مسائل اساسی جامعه، در کلیه شئون و سطوح حیاتی، به کلی عاجز مانده و جز تاباندن دیوانه‌وار تنور جنگ ارتجاعی کار دیگری انجام نمی‌دهد. اکثریتی عظیم از مردم ایران به‌طور قطعی با این جنگ خانمانسوز مخالف است و خواست صلح عادلانه از آرزوی خفته در دلها به امید و فریاد آشکار تظاهرات بدل شده است. به‌رغم اختناق و سرکوب شدید و همه‌جاگیر، در تمام سالهای اخیر حرکت‌های اعتراضی و اعتصابی اقشار و طبقات تحت ستم ادامه داشته و مردم در هر فرصتی به مخالفت برخاسته‌اند. پیشاپیش این حرکتها، جنبش مقاومتی در برابر رژیم قد علم کرده که به‌لحاظ استواری عقیده و

امید، تلاش بی‌امان سازمانی، جرأت و فداکاری در مبارزه و اصالت رهبری، بی‌همتا، می‌درخشد. وجود و مبارزه آن مایه امید و دلگرمی ملت ایران است. پنج سال سرکوب و کشتار، اسارت فرزندان و هزار جور فشار و اختناق روزمره رژیم خمینی نتوانست به این محور و ستون فقرات انقلاب کنونی ایران ضربه کاری بزند. در زمانی که رژیم به آخرین ذخایر نیروی خود متوسل شده و آخرین رشته‌های فریب و افسونش پنبه می‌شوند، جنبش مقاومت مسلحانه اقبال رشد و اعتلایی همه‌جانبه یافته است. روحیه نسل جوان میهن ما، به‌رغم اجبارهای جنگ و بحرانهای گوناگون و ظلمات زندگی، سرشار از امید به تحول و دلگرم به آینده بعد از خمینی است. نگاه کنید که چگونه در این اوج اختناق، زندانیان سیاسی ایران در قتلگاههایی به نام زندان، دریادل، به‌اعتصاب و اعتراض همت می‌کنند.

«برخی از مسائل مشخص انقلاب»

علی حاج قاسمی

به‌نظر نگارنده، انقلاب شورش و قیامی است اجتماعی که باعث تحول و دگرگونی در سطح حاکمیت سیاسی گردیده و از طرف توده‌های محرومی که در قدرت سهمی نداشته‌اند، صورت می‌گیرد. البته این «تحول و دگرگونی» سیاسی بوده و ماهیتاً مترقی است. منظور از سیاسی‌بودن آن است که «تحول و دگرگونی» ابتدا در سیستم سیاسی - حقوقی حاکم صورت می‌گیرد. پس از این دگرگونی بنیادی در فاز سیاسی، راه مشارکت وسیع توده‌ها در امور سیاسی - اجتماعی هموار خواهد گردید. بدین‌ترتیب دخالت در امور سیاسی، از محدوده یک گروه کوچک، یعنی همان حاکمان برکنار شده، در می‌آید و به گستره مشارکت فعال توده مردم مبدل می‌شود و، در نتیجه، دخالت مستقیم توده‌ها در تعیین سرنوشت خود تأمین می‌گردد. پس از این آزادی است که راه برای تحقق عدالت اجتماعی و اقتصادی هموار شده و شرایط برای برقراری یک نظام اقتصادی، که با خود تقسیم عادلانه ثروت را به‌همراه داشته باشد، فراهم می‌گردد. این که انقلاب در ابتدا از ویژگی سیاسی برخوردار است، بدین معنی نیست که فاقد سایر ویژگی‌هاست. انقلاب طبعاً در پی طرح و تثبیت خواسته‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نیز هست. چرا که، اگر از دیدگاه توده‌ها به انقلاب نگاه کنیم، توده‌ها به منظور کسب آزادی، کار، زمین، نان و در یک کلام بهبود وضع معیشتی دست به شورش می‌زنند. ولی اگر از چارچوب فلسفه تاریخی به پدیده انقلاب بنگریم درخواهیم یافت که این اهداف قطعی، نیاز مرحله‌یی و حتی شورش و قیام توده‌ها نیست که سازنده انقلابات است، بلکه اساساً آن اندیشه‌یی که چارچوبهای موجود اجتماعی را با روند پیشرفت و تکامل اجتماعی سازگار ندانسته و بالمآل فکر دگرگونی و تحول را

شیشه عمر رژیم شده است جنگ، جنگ، اختناق و شعار اصلی جنبش مقاومت صلح، صلح، آزادی؛ و مردم ایران و یکسره تمامی افکار عمومی جهان و هزاران سازمان و مرجع و شخصیت سیاسی، جملگی صلح می‌خواهند. امید شورای ملی مقاومت به قیام مسلحانه و مردمی و سرنگونی رژیم خمینی، از این واقعیات زنده و پویا برمی‌خیزد و در عزم و اراده خلل‌ناپذیر ما برای ادامه پیکار آزادیبخش تبلور می‌یابد. جمله کوتاه و مشهوری می‌گوید «امید عاشق پیروزی است». بیایید فراسوی اختلاف عقیده و سلیقه سیاسی، همبستگی با جنبش مقاومت را محکم‌تر کنیم تا امیدهای دیرینه انقلاب ۵۷، یعنی عشق به آزادی و استقلال مردم و میهنمان ایران، این بار به‌گل نشیند.

منابع و توضیحات:

- ۱ - هنرمند امروز - مصاحبه با آلبرکامو - به نقل از کتاب ادبیات و اندیشه، ترجمه مصطفی رحیمی.
- ۲ - چهار نامه از این مکتوبات به صورت کتابی در سال ۱۹۵۴ منتشر شد. بخشی از چهارمین نامه، به ترجمه رحیمی، در «ادبیات و اندیشه» کتاب زمان آمده است.
- ۳ - از مقاله ادبیات ملتزم، ۱۹۴۶، در اولین شماره مجله «دوران جدید» که سارتر مدیریت آن را به‌عهده داشت، ترجمه مصطفی رحیمی.

اجتماعی می‌سازد، سنگ بنای انقلابات است. اندیشهٔ انقلاب، به نوبهٔ خود، حاصل ذهن انقلابیان و روشنفکران انقلابی است که، به‌عنوان معماران انقلاب، در راه تحقق آرمانهایشان به مبارزه برمی‌خیزند و آتش قیام را شعله‌ور می‌سازند. از این رو یک انقلاب موفق و پیروز را می‌بایست در درجهٔ اول، حاصل قدرت و توانایی آنها در تبدیل آن آرمانهای ذهنی به واقعیات عینی و ملموس اجتماعی دانست. تجربهٔ قیام بهمن ۵۷ به وضوح بیانگر آن است که شرکت میلیونی توده‌ها در امر تحول اجتماعی، به خودی خود نمی‌تواند ضامن پیروزی یک انقلاب باشد. در واقع یکی از مهمترین عوامل شکست آن قیام توده، ناسازگاری خواست توده‌ها و ضرورت‌های مرحله‌ی انقلاب با امیال ارتجاعی رهبران غاصبی بود که بدون هیچ‌گونه صلاحیت انقلابی بر مسند رهبری تکیه زده بودند. البته برای تحقق انقلاب می‌بایست زمینه‌ها و شرایط مناسبی فراهم آمده باشد. نخست باید، به لحاظ تاریخی، زمان انجام آن فرا رسیده باشد. فقر و گرسنگی و خفقان به تنهایی، نمی‌تواند عامل برپایی انقلاب گردد، بلکه آمادگیها و شرایط ذهنی نیز لازم است، مثلاً امید به کسب آزادی و سعادت، آگاهی به این امر که در واقع مصیبت و فقر کنونی نه تنها وضعیتی طبیعی و لاعلاج نیست بلکه حاصل سیاست‌های نادرست و غیرمردمی سیستم حاکم می‌باشد، و بالاخره، امیدواری به پیروزی و در دسترس‌دیدن آن. این زمینه در مرحلهٔ کنونی انقلاب ایران وجود دارد. اکنون دیگر برای توده‌ها، وخامت اوضاع فعلی، حتی در مقایسه با شرایط و وضعیت قبلی‌شان، کاملاً آشکار و ملموس است. دوم می‌بایست تعادل دو طرف مقابله (مردم و قدرت حاکم) به نفع انقلاب تغییر کرده باشد. اگر نارضایتی توده‌ها نسبت به وضع موجود و نیز روحیهٔ مبارزه‌جویانه‌شان علیه ستمگران با ناتوانی، عدم کارآیی و بی‌صلاحیتی حاکمان در حل معضلات اجتماعی-اقتصادی- و به ناچار تشدید سرکوب مردم و فرورفتن هر چه بیشتر در بحران- توأم شود معادله را به سود انقلاب تغییر می‌دهد. تحولات اخیر فیلیپین به خوبی نشان داد که هشیاری بخشی از ضدانقلاب با کمک حامیان امپریالیستش چگونه می‌تواند، درست در زمانی که توده‌های مردم به آخرین مراحل قیام نزدیک شده‌اند، با انجام یک مانور سیاسی و برکناری بخش فاسد و از دست‌رفتهٔ ضدانقلاب و تن‌دادن به جانشینی که یک «تهدید جدی» تلقی نمی‌شود، انگیزهٔ توده‌ها را برای ادامهٔ مبارزه خنثی کنند و انقلاب واقعی را حداقل برای مدت زمانی دیگر به تأخیر اندازد. عمل و عکس‌العمل در دو طرف معادلهٔ انقلاب و ضدانقلاب، رابطه‌ی تنگاتنگ دارد و هشیاری و کاربرد تاکتیکی صحیح و به موقع از جانب رهبری انقلاب برای خنثی‌سازی تلاش‌های ضدانقلاب،

از شرط‌های ضرور پیروزی انقلاب است.

معمار انقلاب

گفتیم که انقلاب در اولین مرحلهٔ شکل‌گیری خود، فراوردهٔ ذهنی انقلابیان و روشنفکران انقلابی است، چرا که اینها توان آن را دارند که شرایط را، آن‌طور که هست، درک نمایند، عوامل و ریشه‌های پدیده‌های اجتماعی را ارزیابی و تحلیل کنند و راه‌حلهای و آلترناتیوهای مطلوب را برای جامعه ارائه دهند. تجربهٔ انقلاب‌های قرن معاصر به ما نشان می‌دهد که عنصر طراح و رهبری‌کننده آنها نه کارگران و دهقانان، بلکه انقلابیان و روشنفکران انقلابی بوده‌اند. لنین، انقلابی و سیاستمدار واقع‌گرا، حتی بر این عقیده بود که «پرولتاریا به خودی خود و تنها با اتکا به نیروی خود از موقعیتی برخوردار نیست که بتواند جنبش انقلابی را به پیش ببرد و قدرت سیاسی را کسب نماید» (۱). البته لنینیست‌ها رسالت روشنفکران انقلابی را، مبارزه جهت کسب منافع تاریخی پرولتاریا و توده‌های محروم می‌دانند. هرچند توانمندی فهم پدیده‌های اجتماعی و دستیابی به راه‌حلهای سازنده و انقلابی و کوشش در جهت تحقق آن برجسته‌ترین ویژگی روشنفکران انقلابی است، میل به گسستگی و گریز از مرکز بزرگترین عارضه‌ی است که آنها (روشنفکران) را تهدید می‌کند. احساس مسئولیت انقلابی که در کارآمدترین شکل خود ناشی از صداقت و خلوص انقلابی و احساس همدردی نسبت به سرنوشت توده‌هاست - و این فقط در مبارزهٔ انقلابی حاصل می‌گردد - بهترین درمان این عارضه برای روشنفکران انقلابی است. هرچه سازمان رهبری‌کننده انقلاب بیشتر خود را از این عارضه مصون بدارد، خطر آن کمتر متوجه تمامیت انقلاب می‌گردد. نگاهی به اپوزیسیون ضدخمینی طی سالهای اخیر کاملاً آشکار می‌سازد. که هر چه روشنفکران غیر و ضد شورای ملی مقاومت بیشتر به عارضه عدم همگامی و وحدت با صفوف خلق دچار گشتند - تا جایی که امثال اقلیت به «سرطان ضدیت با شورا و مجاهدین» دچار شدند نیروهای اصولی عضو شورا بیشتر به هم نزدیک شده و مبانی وحدتشان را بر فعالیت در راستای سرنگونی خمینی استوارتر ساختند. به بیان هزارخانی، پاره‌یی از نیروهای مردمی که خارج از شورا قرار دارند، عبارتند از «یک ردیف گروه‌هایی که همه خودشان را کمونیست می‌دانند، مارکسیست - لنینیست می‌دانند، اما حتی هنوز نمی‌توانند بر سر هیچ طرح عملی - براندازه محدود و موقت - توافق کنند. شدت رقابتی که بینشان وجود دارد اصلاً امکان نمی‌دهد ضرورت وحدت عمل، یا دست کم هماهنگ‌ترکردن عمل، را حس کنند. به‌عکس، انشعاب و انفعال را بیشتر دامن

می‌زنند» (۲). مثل معروفی است که سر دعوا نان و حلوا تقسیم نمی‌کنند. جنگ با خمینی هم به راستی جنگ است. هر دو طرف سعی دارند یکدیگر را به زمین بزنند و نابود کنند. یک طرف دعوا به غایت ضد مردم و بیرحم است، پیر و جوان نمی‌شناسد، شکنجه، نان و آب زندانیانش است و سایر جنایاتش هم که دیگر ضرب‌المثل شده است. اصلی هم هست که جنگ ادامه سیاست است، منتها با وسیله‌ی دیگر، با خشونت و قهر فیزیکی. در مقابل چنین هیولایی مقاومت انقلابی می‌بایست از هشیاری بسیاری برخوردار باشد، نه تنها در میدان جنگ و در مورد تاکتیکهای نظامی، بلکه هم‌چنین در حوزه سیاسی نزاع. رهبران مقاومت می‌بایست از دانش یا هنر سیاست بهره زیادی داشته باشند و آن را روزمره به‌کار گیرند، باید بتوانند در صورت لزوم، روی ریسمانی معلق در هوا راه بروند بدون آن که بلغزند و پایین بیفتند. طراحان انقلاب، بی‌اعتنا به نصایح یا دشنامهای رقیبان ترسو یا عافیت‌جو، می‌بایست در زمینه دیپلماسی بین‌المللی با روشی انقلابی مسائل جنبش را حل کنند. اگر مذاکره با سران احزاب و دولت‌ها در تغییر «معادله قدرت» به نفع انقلابان مؤثر است، نه تنها با ملک‌حسین بلکه با هر ملک دیگر هم می‌بایست ملاقات کرد، البته به شرطی که «زانه‌های» مثل مجاهدین و هم‌پیمانانشان استوار و پابرجا باشد. حتی اگر انقلاب می‌طلبد، باید زجر همکاری با بنی‌صدر را هم، برای تضعیف خمینی، به جان خرید. اگر راه پایان دادن به جنگ و ویرانی و کشتار با امضای موافقتنامه صلح گشوده می‌شود، بغداد که جای خود دارد به کره مریخ هم باید سفر کرد و قرارداد امضا کرد و اگر شرایط موجود راه دیگری باقی نگذاشت برای ورود به خاک وطن باید از خاک کشور عراق هم عبور کرد. آن رهبری می‌تواند نقش تعیین‌کننده و پیروز ایفا کند که از ویژگی آفرینش برخوردار باشد و در شرایط متغیر ایده‌ها و طرحهای عملی و نوین در بردارنده نتایجی در راستای انقلاب باشد، عرضه نماید و بالاخره بتواند سطح کیفی اندیشه‌ها را مدام تکامل بخشد. اپوزیسیون مدعی ترقیخواهی خارج از شورا، طی سالهای اخیر، سیر قهقهه‌رایی هم در فکر و هم در عمل انقلابی داشته و امروز، با توجه به آن چه مشاهده می‌شود، هیچ تلاش جدی برای خیزش صورت نمی‌دهد. البته شاید نتوان علت اصلی این وضعیت را به‌طور خلاصه بیان نمود ولی، به زعم نگارنده، بیان هزارخانی در این باب بسیار پر معناست که می‌گوید: «... سازمانها و گروههای موردنظر گروههای ایدئولوژیکی‌اند که هنوز گروههای سیاسی نشده‌اند. منظورم از گروه ایدئولوژیکی گروهی است که به مسائل نظری عام به طور نظری عام پاسخ می‌دهد و تمام کارش همین است. سیاست، به‌عکس، علم (یا هنر) یافتن پاسخ مشخص برای مسائل ملموس و مشخص است. گروههای انقلابی و مترقی مورد نظر شما، که همه گروههای روشنفکری‌اند، در همان مرحله بیان اصول عام و

«انقلابی‌ترین حرف را زدن» گیر کرده‌اند. هنوز از سیاست واهمه دارند. بنابراین حتی وقتی با حرارت تمام از وحدت حرف می‌زنند، وحدت ایدئولوژیکی در ذهنشان است نه وحدت سیاسی. به همین جهت اگر هم تاکنون وحدتی بین پاره‌یی از این گروهها صورت گرفته، بیشتر به شکل ادغام و یکی‌شدن سازمانی بوده است تا ائتلاف سیاسی (۳).

جذب توده‌ها، انقلاب و نقش روحیه مبارزه‌جویی

اگر رهبران طراحان انقلابند، توده وسیع مردم با شرکتشان در تحول اجتماعی عامل اصلی تحقق آن می‌باشند. یکی از تعیین‌کننده‌ترین مراحل پروسه انقلاب مرحله جذب نیروهای اجتماعی به انقلاب است: چگونه رهبران و طراحان انقلاب، مردم را به برنامه دولت آترناتیو و نظام جدید سیاسی جلب می‌کنند، آنها را درمورد شیوه سرنگونی نظام حاکم متقاعد می‌سازند و، به ویژه، چه بهایی را، به طور مادی، برای این سرنگونی از توده‌ها می‌طلبند؟ اگر از این نقطه‌نظر به انقلاب بنگریم، دیگر انقلاب را نباید صرفاً حاصل تضادهای سیاسی - اجتماعی پنداشت که در موعد مقرر خود به خود رخ خواهد داد، بلکه پارامترهای عملی دیگری از قبیل اتخاذ استراتژی و تاکتیکهای صحیح، شجاعت و از خودگذشتگی (فدا)، که همانا نشئات گرفته از آرمانهای انسانی و روحیه و آمادگیهای فکری است، نقشی تعیین‌کننده پیدا می‌کنند. به میزانی که روحیه مبارزه‌جویی و مقابله با ستم در توده‌ها افزایش یابد، طبعاً به همان میزان پروسه جذبشان به انقلاب سریع‌تر خواهد گردید. منظور از «روحیه» مجموعه آمادگیهای ذهنی - روانی و اعتقادات و باورهای است که، به مثابه نیروی محرکه، در شرایط مقابله با تضادها متجلی می‌گردد و انسان به میزان برخورداری از آن، کارآیی و پیگیری بیشتری را در حل تضادها و پیشبرد اهداف انقلابی از خود بروز می‌دهد. روحیه مبارزه‌جویی به نیروی مبارز آن ظرفیتی را می‌دهد که بتواند در شرایط نامطمئن، خطرناک، متشنج و آکنده از توهّم، با اتکا به باورهای خود، در مقابل فشارهای بیرونی مقاومت کند و شایسته‌ترین عکس‌العمل را، در حد آگاهی و باورهایش، از خود بروز دهد و در عین حال اعتقادات، ارزشهای فکری، روحیه فداکاری و همبستگی جمعی را که از ضروریات تحقق پیروزی است، در خود زنده نگه دارد.

پیوند توده وسیع مردم با پیش‌تازان انقلابی یکی از عمده‌ترین الزامهای انقلاب مردمی است و به نیروی رهبری‌کننده انقلاب توان آن را می‌دهد که روحیه مبارزه‌جویی را بین توده مردم پرورش داده و نگذارد که تسلیم شرایط تحمیلی

ارتجاع گردند. قبل از هر چیز باید بپذیریم که سیر انقلاب مردمی، در ابتدا با ابتکار و پشتکار گروه محدودی که همان پیشتازان انقلابی اند آغاز می‌گردد. در طول انقلاب، به‌طور عمده همین گروه است که به تدریج گسترده‌تر می‌گردد ولی هیچ‌گاه تمامی توده‌ها را در بر نمی‌گیرد. این گروه از دیسیپلین و برنامه منظم و نیز آمادگی برای خطرکردن برخوردار است و در مواقعی جسورانه‌ترین و قهرمانانه‌ترین از خودگذشتگی‌ها را، برای گشایش راه انقلاب، از خود نشان می‌دهد. بدین ترتیب، البته نباید روحیه مبارزه‌جویی این گروه پیشتاز را به حساب روحیه وسیع‌ترین توده‌ها گذاشت. وقتی صحبت از روحیه یک جنبش توده‌یی به میان می‌آید، منظور روحیه مبارزه‌جویی در سطح گسترده مردمی است. البته روحیه مبارزه‌جویانه در میان ملت‌های مختلف استاندارد ثابت ندارد و به‌طور مستقیم از شرایط مشخصی که هر جامعه در آن به سر می‌برد تبعیت می‌کند. به قول سون‌تزو «شجاعت یا ترس به طور مستقیم تابع شرایط موجود است، میزان شهامت رابطه معکوس با اندازه خطری دارد که توده‌ها را تهدید می‌کند. به میزانی که دشمن ضعیف‌تر گردد شهامت افزایش می‌یابد» (۴). یا، به قول آقای رجوی، «اصولاً تا وقتی که تور اختناق و ظلم خفقان باقی است و تا وقتی آن را نگسسته و نشکسته‌ایم، نایستی انتظار به میدان آمدن عنصر اجتماعی و توده‌یی را در ابعاد وسیع و عمومی داشت» (۵).

انقلاب از دید توده‌ها

از نظر توده‌ها انقلاب خطرناک است و بها می‌طلبد. هم‌چنین توده‌ها نیک می‌دانند که در مواقعی هم سکوت و قیام‌نکردن علیه نظام ستمگر خطرناک‌تر و بسیار گران‌تر از انقلاب کردن است. در شرایطی که رژیم باعث از بین رفتن حرث و نسل یک جامعه و نابودی سرمایه‌های ملی می‌گردد، توده‌ها پتانسیل انقلاب دارند، چرا که «مسأله بقا» در میان است. بد نیست به یک مثال تاریخی اشاره کنیم. بلشویک‌ها، اگر توانستند مردم را به شرکت در قیام بکشانند، آن را در درجه اول مدیون شرایط خاص سال ۱۹۱۷ بودند. انقلاب مساوی بود با پایان جنگ، و به دنبال آن، پایان فقر، گرسنگی و سایر نتایج ویران‌کننده جنگ. پیروزی بلشویک‌ها در ذهن اکثریت جامعه، تداعی‌کننده پایان جنگ و گرسنگی بود، چیزی شبیه به وضعیت کنونی جامعه خودمان. باید اذعان داشت که قضاوت‌های ذهنی توده‌ها همیشه و در هر شرایطی یکسان نیست. حتی در موارد زیادی دستاوردهای مبارزاتی توده‌ها آن‌آمالی نبوده است که در جستجوی به میدان مبارزه آمده بودند. چرا که قضاوت‌های ذهنی در درجه اول حاصل ایمان و اعتقاد به آرمان‌هاست، نه استوار بر دانش و درک منطقی

شرایط، توده‌ها، به‌طور کلی، از توان پیش‌بینی آینده برخوردار نیستند، چه رسد به تجزیه و تحلیل و پیش‌بینی عواقب عملکرد امروزشان. این امر طبعاً شرایط تصمیم‌گیری را برای آنها دشوار می‌سازد. توده‌ها، قبل از پاگذاشتن به میدان مبارزه در نظر دارند، از جمله این مسائل را در نظر می‌گیرند: بهای انقلاب چیست و آیا آنان توان پرداخت آن را دارند؟ آیا چیزی را برای از دست‌دادن دارند و آیا انقلاب منافعتشان را تهدید می‌کند؟ آیا آلترناتیو انقلابی موردنظرشان دارای هیچ‌گونه خصوصیت منفی نمی‌باشد؟ آیا شرایط پیروزی قیام فراهم است و اساساً انقلاب انجام‌شدنی است؟

نقش ایدئولوژیهای انقلابی در حل مسأله پرداخت بها تأثیر به‌سزایی دارد و به میزانی که توده‌ها به ایدئولوژی انقلابی پایبند باشند، این پروسه سریع‌تر طی خواهد شد. انقلابهای عصر جدید، به ویژه در دهه‌های اخیر، در بالابردن آگاهی توده‌ها درمورد بهای سنگین انقلاب از یک طرف و آشنایی با مقاومت توده‌های محروم سایر ملت‌ها از طرف دیگر، بسیار مؤثر بوده است. مقاومت قهرآمیز ویتنامی‌ها، با وجود سابقه نه چندان دیرینه‌اش، اکنون در مباحث انقلاب، کلاسیک شده است و کمتر انقلابی و ضدانقلابی است که از تجربه آن بدون بهره‌مانده باشد. ضدانقلاب در بلندگوهای تبلیغاتی خود، با استناد به بمبارانهای مرگبار ویتنام توسط آمریکاییان، از بهای گراف «انقلاب‌کردن» دم می‌زنند و چشم توده‌ها را می‌ترسانند. انقلابیان نیز مظهر پایداری در برابر ارتجاع و امپریالیسم را در سیمای خلق ویتنام می‌یابند که بالاخره توانست پس از سال‌ها مقاومت هیولای سهمگین را به زمین بزند. ولی خارج از عالم مظاهر و سمبل‌ها، رهبری باید با توجه به واقعیات موجود بکوشد تا به استراتژی انقلابی مطلوب دست یابد، به طوری که انقلاب به کمک آن کمترین بهای ممکن را طلب کند و نیز روحیه ترس و کناره‌گیری را در توده‌ها از بین ببرد. روحیه تهاجمی و امیدآفرین مسئول مقاومت که سرنگونی رژیم جبار را در آینده‌یی «نزدیک» دیده و توده‌ها را امیدوار می‌سازد، از شهامتی ناشی می‌شود که حاصل ایمان به انقلاب و توده‌ها و به واقع خصوصیت یک رهبری مدبر، مسئول و مردمی است. حال بگذار روشتفکران غیرمسئول، که فقط در عالم ذهن و بدون تعهد نسبت به سرنوشت خلق و انقلاب به سر می‌برند، نق بزنند و به زعم خودشان خرده بگیرند که «این همه وعده سرنوشتی می‌دهید پس کو؟»!

به نظر نگارنده یکی از موانعی که جنبش انقلابی ایران طی سالهای اخیر با آن مواجه بوده است، تأثیرات فلج‌کننده تجارب خونین و طاقت‌فرسایی است که مردم ایران در ۸ سال اخیر از سر گذرانده‌اند. پس از انقلاب بهمن ۵۷، در حدود ۶ سال جنگ ویرانگر و بیش از ۵ سال خفقان وحشیانه به واقع به میزان زیادی از انرژی

جامعه کاست. توده‌ها از نزدیک کشتار، ویرانگری، فقر و وضع مصیبت‌بار معیشت را تجربه کرده‌اند. در حین حال بر اثر جو خفقان و بیرحمی نیروی سرکوبگر خمینی به این امر واقف شده‌اند که قیام برای سرنگونی این رژیم ضدبشری چندان هم کم بها نبوده و رژیم به هر شیوه‌یی برای مقابله با انقلاب متوسل خواهد گردید، که این خود باعث تعلل و تردیدهاست، از این‌رو از مقاومت انرژی بیشتری طلب می‌کند. البته شاهد بوده و هستیم که فرزندان مقاوم میهن در این چند سال تا توانسته‌اند از خود مایه گذاشته و اجازه نداده‌اند که ترس و زبونی و شکست روحی بر توده‌ها مسلط شود. اغراق نخواهد بود اگر ادعا کنیم که نسل تسلیم‌ناپذیر ۳۰ خرداد، با مقاومت ایثارگرانه‌یی که صدها هزار شهید و اسیر از خود به جای گذارد، دست کم یک دوره تاریخی از به تعویق‌افتادن انقلاب دموکراتیک جلوگیری کرد و مانع ثبات ولایت ارتجاع گردید. باید در این اعتقاد راسخ بود که اینک، پس از گذشت سخت‌ترین دوره‌های اختناق و ستمگری، اوضاع به‌طور جدی در حال تغییر است. مقاومت پس از تحولات و دگرگونی‌های درونی، حال ظاهر و باطن مؤثرتر و مطمئن‌تری به خود گرفته در مقابل، رژیم هر چه بیشتر دچار ناتوانی گردیده است. توده‌ها نیز دوران سخت خفقان را از سرگذارنده و پس از سالها زندگی از سخت‌ترین اشکال ممکن ستم، اکنون دیگر شیوه‌های مقابله با خفقان مطلق را نیز آموخته‌اند.

اعتقاد به پیروزی

اگر توده مردم اعتقاد و امیدی به پیروزی و شرایط زیست بهتر نداشته باشند هیچ‌گاه انقلابی تحقق نخواهد یافت. بدون امید و اعتقاد هیچ دژی تسخیر نخواهد گردید. به واقع چگونه توده‌ها به آینده بهتر و متفاوت با امروزشان معتقد و امیدوار خواهند شد، اگر در نظر داشته باشیم که در گذشته‌یی نزدیک این اعتماد توسط رژیم خمینی خدشه‌دار شده است. اما ایدئولوژیهای انقلابی می‌توانند در شکوفا کردن دوباره اعتقاد و امید به آینده‌یی بهتر، نقش بسیار مهمی ایفا کنند، چرا که انقلاب را «اساساً یک ضرورت تاریخی» می‌دانند. از این‌رو با تأکید بر روند تکاملی جامعه می‌توانند -البته با تحمل سختیهای بیشتر و پرداخت بهای گزافتر- تأس ناشی از توهم را رفته‌رفته از ذهن توده‌ها پاک کنند و آنها را به نیروی پایان‌ناپذیر خود آگاه گردانند. آن زمان است که توده‌ها قادر خواهند بود هر غیر ممکنی را ممکن سازند. نکته مهم و قابل ذکر آن است که هر چند رژیم حاکم ستمگر و جبار باشد، این امر خود به خود سبب نمی‌شود که توده‌ها به آلترناتیو انقلابی روی بیاورند؛

به‌خصوص مردمی که نتیجه تلخ اعتماد چشم‌ بسته و دنبالسرروی کورکورانه را یکبار تجربه کرده‌اند. توده‌ها در درجه اول می‌بایست به عملکرد و مایه‌گذاری و خلوص آلترناتیو سیاسی ایمان بیاورند. این امر می‌بایست برای توده‌ها ملموس و قابل رؤیت شود و طی یک پروسه به اثبات رسد. همین‌جا بد نیست اشاره‌یی به تمایلات دست‌راستی و غیرانقلابی کنیم. البته باید در نظر داشت که تمایلات دست‌راستی از ماهیت یکسانی برخوردار نیستند. در کلی‌ترین تقسیم‌بندی می‌توان آنها را به دو دسته تقسیم کرد. دسته اول گروهی هستند با انگیزه‌های ضدانقلابی و استثمارگرایانه، اینها کسانی هستند که از برکت شاه به مال و منالی رسیده‌اند یا دستگاه شاه حافظ مال و منالشان بوده است. پس می‌خواهند به اصل خویش برگردند و نعم مادی گذشته را دوباره به دست آورند. دسته دیگر جماعت عامی و ساده‌اندیشی هستند که به هنگام مواجه شدن با اوضاع نامناسب اقتصادی - اجتماعی (وضعیت کنونی)، آرزوی بازگشت به دورانی را می‌کنند که نسبت به امروز امن‌تر بوده است. این دسته اساساً توان آن را ندارند که به وضعیتی مطلوب ولی مفایر با آن چه خود تجربه کرده‌اند، بیندیشند. به اصطلاح تا نبینند، باور نمی‌کنند، و دیده‌اند که در گذشته وضعیتی باثبات‌تر و بهتر داشته‌اند. این دسته را اغلب افراد سالمندتری تشکیل می‌دهند که محافظه‌کارند و توان و جرأت نواندیشی و دگرگونی در معیارهای ارزشی خود را ندارند. از این رو پا را از چارچوبهای کهن ولی مطمئن (از دید خودشان) فراتر نمی‌گذارند. البته پس از پیروزی انقلاب دموکراتیک، این دسته نیز با مشاهده عینی دستاوردهای انقلاب که باعث بهبودی وضع اجتماعی - اقتصادی می‌گردد، کم‌کم چارچوبهای کهنه را به کناری زده و امنیت و رفاه کیفی بالاتر را به امنیت و رفاه نسبی پیشین ترجیح خواهند داد.

دشواریهای نیروی رزمنده مقاوم

بدون نیروی رزمنده مقاوم، امر پیشبرد انقلاب مسلحانه توده‌یی، با دشواری جدی مواجه خواهد شد. منظور از نیروی رزمنده مقاوم، نیروی انسانی خستگی‌ناپذیر و صبوری است که بار قیام را در دشوارترین مراحل به دوش می‌کشد. به‌طور عمده سه عامل باعث می‌گردد که نیروی رزمنده بتواند بر دشواریها غلبه یابد. اول، نیروی رزمنده می‌بایست از امکانات مادی کافی برخوردار باشد تا بتواند نیروی خود را در مقابله با دشمن متمرکز نماید. دوم، نیروی رزمنده می‌بایست توان تحمل سختیها و مشقات را در خود بالا ببرد و در مقابل، نیازهایش را حتی‌الامکان کاهش دهد و مهمتر این که این خصوصیات را، به مانند یک خصلت طبیعی، در خود تثبیت کند.

سوم، نیروی رزمنده می‌بایست بر این اعتقاد و ایمان باشد که سختیها و دشواریهای راه صعب‌العلاج هست ولی لاعلاج نیست و می‌شود بر آنها فائق آمد.

از این نقطه‌نظر، دشمن ضدبشری دچار ضعف مغرط ریشه‌داری است. رژیم ارتجاعی به سبب عدم برخورداری از پایگاه وسیع مردمی، اقدام به تشکیل نیروی سرکوبگر منظم می‌نماید. از آن جا که این نیرو مزدور است و غالب افراد آن به خاطر منافع مادی به رژیم ارتجاعی روی می‌آورند، تأمین منافع اقتصادی آنان از طرف رژیم ارتجاعی اهمیت تعیین‌کننده‌ی دارد. آن زمان که این‌گونه رژیمها دچار بحران اجتماعی-اقتصادی می‌شوند، تنها جایی که بحران نمی‌بایست در آن رسوخ یابد در همین نیروهای سرکوبگر است. اما تأمین نیروی سرکوبگر در شرایط بحرانی باعث می‌گردد که امکانات سایر نهادهای دولتی و اجتماعی باز هم محدودتر شود و در نتیجه، دوچندان ضعیف شوند. بدین ترتیب در یک پروسه طولانی‌تر، نظام ارتجاعی در کلیتش ناتوان می‌شود و معمولاً هیچ‌گاه توان بازسازی مجدد را پیدا نمی‌کند. به زبان دیگر گذشت زمان به ضرر ارتجاع خواهد بود، زیرا نظام ارتجاعی به تدریج، با از دست‌دادن «وسائل لازم بقا»، به زوال و درهم شکستگی نهایی خود نزدیک خواهد شد. بی‌لیاقتی سردمداران رژیم در پیشبرد امور سیاسی و اقتصادی کشور، ادامه جنگ ویرانگر، تداوم مقاومت انقلابی مسلحانه طی چند سال اخیر، منجر به آن گردیده است که قسمت اعظم بودجه کشور صرف نیروهای سرکوبگر گردد و این خود مهمترین عامل تحلیل بنیه اقتصادی رژیم خمینی بوده است.

دید صحیح استراتژیک

انقلاب با خود مشکلات استراتژیک بسیاری به همراه می‌آورد. جاده انقلاب اساساً هموار نیست و دشمن نیز نه تنها بیکار نمی‌نشیند بلکه از همان ابتدا با وحشیانه‌ترین شیوه‌های ممکن، کمر به نابودی مقاومت می‌بندد. چرا که بود او در گرو نبود انقلاب است. همچنین در مبارزه انقلابی شرایط همیشه بر وفق مراد نیست. نیروی رزمنده هر زمانی را برای هر تهاجمی بر نمی‌گزیند. انتخاب زمان، محل و شکل تهاجم در موفقیت یا شکست انقلاب گاه نقش تعیین‌کننده‌ی دارد. انتخابهای درست، مستقیماً به خلاقیت فکری و درک صحیح فرماندهی نیروهای انقلابی بستگی دارد. البته دشمن با تمام قوا می‌کوشد تا نیروهای انقلاب را به دام انداخته و زمان و محل درگیری را، آن طور که خود می‌خواهد، به نیروهای انقلاب تحمیل نماید (۶) تا نیروی انقلابی را به اصطلاح آچمز کند و نگذارد که ابتکار عمل را به دست بگیرد. در جمع‌بندی یکساله مسئول شورا درباره خط فرماندهی انقلاب آمده است: «میزان و بار

تهاجم را، به طور موضعی و مقطعی، شرایط اخص تاکتیکی روز تعیین می‌کند. یعنی در حالی که، به طور خطی و سیستماتیک، اصولاً نیروهای مقاومت در حرکت و در تهاجم زنده‌اند، اما بسته به شرایط روز، می‌توان درجه آن را بالا و پایین برد. هم‌چون مسابقه بکس که اگر در هر دور بخواهید تماماً بزنید، ممکن است درست نباشد، بلکه باید کار را طوری تنظیم کرد که فرصت تمديد نیرو هم باقی باشد. به نحوی که دشمن در مجموع بیشتر ضربه بخورد» (۷). در مباحث کلاسیک انقلاب، راههای گوناگونی برای ایجاد شرایط مناسب به نفع نیروهای انقلابی وجود دارد، از جمله:

- ۱- به وجود آوردن شکاف در صفوف دشمن. در این زمینه، دامن زدن به شکاف سیاسی بین لیبرالها و مرتجعین در حاکمیت، که در خردادماه سال ۶۰ به نقطه اوج خود رسید، یکی از موفق‌ترین تاکتیکهای مجاهدین در فاز سیاسی بود که همگان از آن آگاهی دارند. ۲- گسترش پایگاه سیاسی و نیروی رزمنده انقلاب. آلترناتیو انقلابی می‌بایست تمامی سعی خود را در جذب آن نیروها و طلایه‌های اجتماعی که تمایل و استعداد جذب شدن را دارند، به کار ببرد و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نکند، البته به این شرط بدیهی، که از اصول بنیادی و مرحله‌ی انقلاب کوتاه نیاید.
- ۳- تشویق دشمن به عقب‌نشینی و فرار از مهلکه، برای حفظ جان، و... البته نباید گمان کرد که رژیم جبار خمینی در برابر این تاکتیکها دست روی دست خواهد گذاشت و به سادگی عقب خواهد نشست. چگونه می‌توان به «دید صحیح استراتژیک» مسلح شد؟ و اساساً چه کسانی توان ارزیابی استراتژیک صحیح را دارند؟ توانمندی تنوریک، توان درک صحیح واقعیات سیاسی-اجتماعی و نیز داشتن بهره کافی از هنر اندیشیدن استراتژیک مهمترین ویژگی در این زمینه است. این ویژگی آن قدر اهمیت دارد که می‌توان گفت تعیین‌کننده سرنوشت هر سازمان یا نیروی انقلابی در شرایط حساس انقلاب است. لازم به توضیح نیست که خلاقیت ذهنی طراحان و رهبران انقلاب هر چه باشد، جنبش انقلابی را از فراهم آوردن امکانات لازم مادی بی‌نیاز نمی‌کند. در واقع محدودیتهای مادی محدودکننده توانایی مانور هم هست و امکان به تحقق درآوردن طرحهای شایسته و مناسب را از نیروی انقلابی سلب می‌کند.

دورنهایی نبرد

قیام نهایی مقاومت انقلابی به منظور کسب قدرت سیاسی و برکناری حاکمیت فاشیستی یعنی همان مرحله‌ی که امروز در آستانه آن قرار داریم، نقطه اوج پروسه انقلابی است. ویژگیهای این قیام در انقلابهای قرن معاصر البته یکسان نبوده و قیام در هر کشور، بسته به آرایش طبقاتی، ماهیت نیروهای انقلابی و ضدانقلابی،

مشخصات اجتماعی، فرهنگی و اقلیمی، ماهیت و ابعاد تضادها و غیره، صورت خاصی به خود گرفته است. اما یکی از مهمترین وجوه مشترک تمامی این انقلابها «عقب‌نشینی و عدم ایستادگی ارتش منظم ضدانقلابی در برابر نیروی رزمنده انقلابی» بوده است، چرا که معمولاً حمله نهایی از طرف انقلاب زمانی صورت می‌گیرد که ارتجاع حاکم در منتهای ضعف، درماندگی و پراکندگی قرار گرفته باشد. ارتش منظم ضدانقلابی که نیرویی است گسترده، دارای آموزش و تجربه نظامی طولانی و برخوردار از تمامی امکانات اقتصادی و تسلیحاتی یک دولت، اگر بتواند از تمامی توان نظامی خود بهره‌گیرد، طبعاً در مقابله با نیروی انقلابی که دارای ابعاد و امکانات بسیار محدودتری است، قابل شکست به نظر نمی‌رسد. اما این تعادل تا وقتی پایدار می‌ماند که توده‌های مردم مسلح نشده و به جنبش قهرآمیز انقلابی نپیوسته‌اند. پیوستن توده‌ها به انقلاب تعادل را یکباره به هم می‌زند. وقتی ارتجاع و نیروی سرکوبگرش تهاجم انقلابی توده‌های ستمدیده را لمس کردند و شکست و نابودی را گریزناپذیر دیدند، یا عقب‌نشینی می‌کنند و یا تسلیم می‌گردند. در حد فاصل شروع درگیری تا سقوط نهایی، دسته‌دسته سربازان، ارتش ارتجاع را ترک می‌گویند یا به انقلاب می‌پیوندند یا کناره‌گیری کرده و موضع منفعل اتخاذ می‌نمایند. پیروزی نهایی، در تمامی انقلابها، اساساً زمانی تحقق یافته که سربازان (دشمن) به فرماندهان پشت کرده و، به دنبال آن، فرماندهان ابتکار عمل و حق تصمیم‌گیری را از دست داده‌اند (۸). انقلاب بهمن ۵۷، به عنوان تجربه‌ی خودی که از نزدیک همه شاهدش بودیم، آشکارا مؤید چنین پروسه‌ی بود. عدم ایستادگی ارتش منظم ضدانقلابی در برابر انقلاب، بیش از هرچیز، مدیون تأثیرات مستقیم «وضعیت انقلابی» است که در جامعه پدیدار می‌گردد، یعنی وضعیتی که در آن «۱ - نیروی ارتجاعي حاکم دیگر آن توان حاکمیت یکپارچه را ندارد و دچار بحران و انشعاب درونی گردیده و از پیشبرد خطوط سیاسی خود در سطح اجتماعی عاجز است. ۲ - توده‌های محروم، که به‌طور مستقیم تحت تأثیر عواقب بحران ناشی از ندانم‌کاری و سیاست ارتجاعي حاکمیت می‌باشند، در وضعیتی آماده برای شورش و قیام به‌سر می‌برند. ۳ - علاوه بر توده‌های محروم، سایر اقشار اجتماعی (خرده‌بورژوازی) نیز، منزجر از سیاست ارتجاع، به‌سمت انقلاب روی می‌آورد» (۹).

تجربه برخی از جنبشهای انقلابی (مثلاً در پاره‌یی از کشورهای آمریکای لاتین) بیانگر آن است که اگر ارتش و پلیس سرکوبگر و تعلیم‌دیده - که غالباً به‌شیوه فاشیستی به‌سرکوب می‌پردازند - جداً در مقابل انقلاب ایستادگی کنند، تحقق انقلاب را صدچندان دشوار می‌سازند، ولو این که جامعه در وضعیتی انقلابی قرار داشته باشد. لنین چنین می‌گوید: «اگر انقلاب به‌سطح جنبش توده‌یی ارتقا نیافته و ارتش

را هم دربر نگیرد، حتی نمی‌شود از مبارزه‌یی جدی سخن به‌میان آورد» (۱۰). بی‌شک منظور اساسی همان خنثی سازی ابزار ارتجاع در مقابله با جنبش انقلابی است؛ وگرنه در عالم واقع، در تجربه انقلاب ۵۷ هم به‌خوبی دیدیم که سرعت جذب توده مردم به‌انقلاب بسیار سریع‌تر از ارتش‌ها بود و اساساً نباید انتظار آن را داشت که توده نظامیان بلادرنگ به‌جنبش بپیوندند. شاید به‌این سبب که پروسه شکل‌گیری و افزایش «شور انقلابی» در صفوف پلیس و ارتش، سرعت و ویژگیهای خاص خودش را دارد. البته در شرایط کنونی ایران، در صفوف پایین ارتش و نیز پلیس شهربانی یک گرایش استثنایی بسیار مساعد نسبت به تحول و دگرگونی اجتماعی و واژگونی حاکمیت سیاسی کنونی وجود دارد، چرا که در بین آنها تمایل و علاقه نسبت به جنبش مقاومت و انزجار نسبت به خمینی در مقیاس وسیعی یافت می‌گردد. به‌خصوص وسعت نفوذ مجاهدین در ارتش و اعلام همبستگی‌هایی که از طرف پرسنل انقلابی نسبت به مجاهدین صورت گرفت، نشانه‌هایی از همین گرایش به‌جنبش مقاومت می‌باشد. چنین وضعی در سپاه پاسداران و سایر ارگانهای سرکوبگر «حزب‌اللهی» مشاهده نمی‌شود و گرایش به‌سمت مقاومت انقلابی در صفوف این واحدها بعید به‌نظر می‌رسد. ولی کیست که نداند زمانی که نیروهای مقاومت دور نهایی نبرد را در خیابانهای تهران آغاز نمایند، همین پاسداران نفرت‌انگیز امروز با همه دستگاههای سرکوبگرشان از ترس انتقام خلق ستم‌کشیده ایران و انبوه خانواده‌های داغدار شهیدان از هم منلاشی می‌گردند و دسته‌دسته، با پشت‌کردن به رژیم و تجزیه صفوف ارتجاع، به «سوراخ موش» پناه خواهند برد. به امید آن روز.

منابع و توضیحات:

۱ - لنین، منتخب آثار - چاپ مسکو، ۱۹۷۵، (به‌زبان سوئدی) ص ۱۰۴

۲ - هزارخانی، راه آزادی، شماره ۱۰

۳ - هزارخانی، مصاحبه با عاطفه گرگین، فصلی در گل سرخ، دوره جدید، شماره ۱

۴ - تزو، سون، هنر جنگ، (به‌زبان انگلیسی)، چاپ ۱۹۶۳، ص ۸۵

۵ - مسعود رجوی، *جمع‌بندی مقاومت مسلحانه*، ۱۳۶۱، ص ۱۳۲

۶ - تزو، سون، همان‌جا، ص ۹۵

۷ - مسعود رجوی، *جمع‌بندی...*، ص ۱۰۹

۸ - مارکس، در کتاب *آزادی انسان*، با مقدمه‌یی از انگلس، (به‌زبان سوئدی) ص ۵۳۹

۹ - نورنبرگ، قیام مسلحانه، (به‌زبان سوئدی) ص ۳۹

۱۰ - لنین، در کتاب *منتخب آثار* (به‌زبان سوئدی) ص ۸۱

از کوزه همان برون تراود که در اوست (۲)

مهدی سامع

موضع «پلنوم» پیرامون تاکتیکها

در هر جنبش انقلابی، مرز بین انقلابیان و اپورتونیستها، بین مدافعان پیگیر منافع مردم و سازشکاران، اساساً در مسأله تاکتیکها کاملاً مشخص و روشن می‌شود. در جنبش انقلابی جهان نیز آن‌چه منجر به صف‌بندیهای متعدد شده است، اساساً روی مسأله تاکتیکها متمرکز بوده است. نگاهی به مهمترین آثار لنین، اهمیت این مسأله را به خوبی نشان می‌دهد. چه باید کرد، دو تاکتیک، درباره انحلال طلبی، امپریالیسم به مثابه عالیترین مرحله سرمایه‌داری، انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد و نیز صدها نوشته کوتاه وی، همه، نشان می‌دهند که در حساسترین لحظات پیشرفت انقلاب روسیه، مرز بین بلشویکها و منشویکها، بر سر مسائل تاکتیکی کاملاً مشخص و تدقیق می‌شده است. مباحثات بیشمار درون کمیته‌ترن و نیز بحثهایی که در جریان انقلاب چین و ویتنام صورت گرفت، نشان‌دهنده نقش مهمی است که مسأله تاکتیکها در روشن‌شدن مرزبندیها ایفا می‌کند. در جنبش انقلابی ایران نیز بارها مچ اپورتونیسم، که از این پاشنه تا آن پاشنه می‌چرخد و می‌کوشد با کلی‌گویی و اصول‌پرستی چهره اپورتونیستی خود را بپوشاند، بر سر تاکتیکها گرفته شده است. در همین چند سال اخیر، بسیاری از روشنفکران جدا از توده و مشتاق عبارت‌پردازی انقلابی - که محصول عدم تطابق اندیشه‌های انحرافی آنان با روند عینی مبارزه طبقاتی و عوامل عینی جنبش انقلابی بود - با آغاز تاکتیکهای انحرافی به قهقرا سقوط کردند. لنین تاکتیک حزب را این‌گونه تعریف می‌کند: «منظور از تاکتیک حزب، روش سیاسی آن است یا، به عبارت دیگر، خصلت، جهت و شیوه‌های فعالیت سیاسی

آن است». تکیه روی مسأله تاکتیکها، به معنای کمبهدادن به اصول و استراتژی نیست، بلکه به معنای آن است که تنها در مسأله تاکتیکهاست که اصول و استراتژی اپورتونیستها به روشنی خود را بارز می‌کند. زیرا اپورتونیسم عموماً می‌کوشد تا با کلی‌گویی و طفره رفتن از مسائل مشخص، دُم به تله ندهد. بحثهای مربوط به «دوران»، که حزب توده پس از انقلاب آن را دامن می‌زد، و «اصول» پرستی فرخ نگهدار در نیمه اول سال ۵۸، در واقع ابزاری بود برای رونق بخشیدن به اپورتونیسم و منحرف کردن اذهان از مسائل مشخص، تا اپورتونیسم بتواند در سایه آن خط خود را جا بیندازد و خیانت را بی‌مانع رواج دهد. پلنوم اخیر دارودسته اکثریتها، در برخورد با مسائل تاکتیکی از همین شیوه منحط استفاده کرده است. تا آن جا که به کلی‌گویی مربوط می‌شود، اکثریتها جابه‌جا خود را مارکسیت-لنینیست و طرفدار سوسیالیسم و کمونیسم نامیده‌اند، برای دلخوش کردن گروههایی که خودشان نیز عموماً در کلی‌گویی زبان درازی دارند. آنها از ضرورت بی‌چون و چرای رهبری پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک ملی صحبت کرده‌اند. اما تئوری «راه رشد غیرسرمایه‌داری»، که آن همه انرژی در معرفی و تبلیغ آن مصرف می‌کردند، یکباره دود شده و به هوا رفته است. انگار نه انگار که یک روز اکثریتها از مدافعان سرسخت این تئوری بوده‌اند. پیرامون مبارزه طبقاتی و نقش کارگران در انقلاب بسیار صحبت کرده‌اند تا بر هیچ‌کس پوشیده نماند که اینها خود را، البته به دروغ، «مدافع طبقه کارگر» می‌دانند. اما آن جا که پای مسائل مشخص پیش می‌آید، یا در گِل می‌مانند و یا آسمان و ریسمان به هم می‌بافند. لنین در مقدمه کتاب «دو تاکتیک» می‌گوید که وظیفه همیشگی ما تربیت و تشکل کارگران است، اما اکنون مسأله این است که قانون ثقل این وظیفه در کجا تعیین می‌شود: در سندیکاها و اتحادیه‌ها یا در قیام مسلحانه. طبعاً اکثریتها نیز، مثل همه اپورتونیستها، در این مورد دیگر لنین را فراموش می‌کنند. چند مثال گویای این امر است. می‌دانیم که از نظر تئوری انقلابی در هر شرایط یک تضاد عمده و یک دشمن عمده وجود دارد که بدون حل آن تضاد عمده و نابودی دشمن عمده، تکامل و پیشرفت انقلاب میسر نیست. قانون یا نقطه ستیز تضادها در هر مرحله، تضاد عمده است. اکثریتها در این مورد به شگرد کهنه شده تمام اپورتونیستها دست می‌زنند. آنها می‌گویند: دشمنان عمده مردم ایران در مرحله کنونی عبارتند از رژیم جمهوری اسلامی، کلان سرمایه‌داران و بزرگ مالکان و امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا (کار اکثریت، شماره ۳۰ - تأکید از من). تا این جا معلوم می‌شود که دشمنان عمده مردم ایران، چهار گروه هستند. ولی اپورتونیسم، هنگامی که با دورویی عجین می‌شود، می‌تواند به هر پاشنه‌یی بچرخد. از این رو بلافاصله اضافه می‌کنند: «نقطه ستیز عمده و به بیان دیگر دشمن عمده‌یی که

تنها از راه درهم‌کوبیدن آن راه تحقق خواسته‌های ضدامپریالیستی - دموکراتیک مردم کشور ما هموار می‌گردد، رژیم جمهوری اسلامی (رژیم ولایت فقیه) است» و با آوردن «نقطه ستیز» هر «دشمنان عمده»، یک «دشمن عمده» که «نقطه ستیز» عمده است، می‌تراشند. با این شگرد، که در واقع یک نوع ولنگاری و بی‌بندوباری تئوریک است، اکثریتها می‌توانند همیشه، هرگونه که خود مایل باشند و شرایط ایجاب کند، حرفهای خود را تفسیر کنند و بگویند ما این را گفتیم و آن را نگفتیم. در مورد شکل اصلی مبارزه در شرایط کنونی، که تمام اشکال مبارزه در رابطه با آن مؤثر و پیش‌رونده است، اکثریتها باز از همین متد کهنه شده اپورتونیستی استفاده می‌کنند. ابتدا از این که بالاخره رژیم را باید به‌طور «قهرآمیز» سرنگون کرد صحبت می‌کنند، یعنی مسأله آتی، که روزی باید بدان پرداخته شود، را مشخص می‌کنند. بعد می‌گویند که باید «توده‌های خلق» را برای این «قهر» آماده کرد. این آماده‌سازی چگونه صورت می‌گیرد، با چه شکل از مبارزه و با چه نوع تشکلی، سکوت می‌کنند. کلیات موضوع که طبعاً «نسیه» است معلوم است، ولی موضوع «مشخص» یعنی چگونگی آماده سازی توده‌ها که باید «نقد» پرداخت شود و به «ماده» تبدیل شود، نامشخص است. آنها، برای این که همه چیز گفته باشند تا هیچ چیز نگفته باشند، استفاده از «تمام اشکال مسالمت‌آمیز و قهرآمیز مبارزه» را مجاز دانسته‌اند (کار اکثریت، شماره ۳۰). البته از این گفته نباید نتیجه گرفت که اکثریتها به همین عقیده نیز وفادار خواهند ماند. آنها در سالهای ۶۰ تا ۶۳ عملیات مسلحانه مقاومت انقلابی را محکوم می‌کردند (این، متعلق به گذشته است و اکثریتها خوششان نمی‌آید که خوش‌رقصی‌هاشان در مقابل خمینی یادآوری شود)، اما حالا که به اصطلاح «توبه» کرده‌اند، و «عابد و زاهد» شده‌اند، می‌گویند: «مقابله نظامی سازمان مجاهدین خلق دستاویز رژیم برای تسریع و تشدید توطئه‌های آن علیه نیروهای ترقیخواه و کشتار ددمنشانه مجاهدین و مبارزین شد» (کار اکثریت، شماره ۲۹). ملاحظه می‌شود که از مضرات مبارزه مسلحانه انقلابی، که اکثریتها آن را «مقابله نظامی» می‌نامند، طوری حرف زده‌اند که در واقع آن را رد کنند. زیرا اگر واقعاً «کشتار ددمنشانه» از طرف رژیم، به علت وضعیتی که رژیم در آن به سر می‌برد و الزام حکومت‌کردن در بحران انقلابی نیست، بلکه «تسریع و تشدید» آن محصول «مقابله نظامی» مجاهدین خلق است، دیگر گفتن این که «تمام اشکال مسالمت‌آمیز و قهرآمیز» مجاز است، چه معنی می‌دهد؟ از نظر اکثریتهای خائن، مقاومت انقلابی می‌بایست، مثل حزب توده در سال ۳۲، دست روی دست می‌گذاشت و مردم را رها می‌کرد تا رژیم با اعدام عده‌یی، خاکستر سرد روی آتش خشم توده‌ها بریزد، چرا که، به نظر اکثریتها، مقاومت انقلابی نمی‌بایست «دستاویز رژیم» برای سرکوب می‌شد. نه آقایان اکثریتی!

لطفاً نگاهی به هیکلهای فسیل‌شده توده‌بیهیها بیندازید. اگر چشمان شما کور و گوشه‌ایتان کر است، مقاومت انقلابی ایران از تاریخ درسهای گرانبهای گرفته است. این مقاومت، ضمن پذیرش تمامی اشکال مبارزه، همواره تأکید کرده است که شکل اصلی مبارزه برای آماده‌سازی توده‌ها برای قیام و حل قطعی تضاد مردم و رژیم، مبارزه مسلحانه انقلابی است. ما می‌دانیم که بین این مقاومت انقلابی و شما اقیانوسی از خون قرار گرفته است. ما می‌دانیم که اپورتونیستهایی که مثل شما تا مشارکت در جبهه ارتجاع و ضدانقلاب سقوط کردند، نمی‌توانند صلابت و درخشندگی این مبارزه دورانساز را درک کنند. به گفته یکی از انقلابیان بزرگ، «هیچ کمونیستی نباید نسبت به عملیات مسلحانه تلافی‌جویانه، حتی ترور، تعصب داشته باشد یا گمان کند که این عملیات، که مستلزم انضباط و سازماندهی ویژه است، نباید توسط حزب کمونیست رهبری شود. ادعای ذخیره‌کردن خشونت و عملیات مسلحانه فقط برای "روز بزرگ"، یعنی روزی که مبارزه نهایی برای تسخیر قدرت انجام می‌پذیرد، نیز ادعایی بچگانه است». این حرف در مقابل کسانی زده شده که هنوز به‌همدستی با ارتجاع در سرکوب آلوده نشده بودند. حال خودتان بگویید در مورد شما چه باید گفت؟

«مسائل بین‌المللی» پلنوم و دیپلماسی انقلابی مقاومت

از آن جا که برای نیروهای مثل جریان موسوم به اکثریت همیشه «مسائل بین‌المللی» تعیین‌کننده است و تمامی برخوردهایشان از این زاویه صورت می‌گیرد، پلنوم نیز پیرامون این مسائل، حرفهای بسیار زده است. ما همواره گفته‌ایم که نقطه عزیمت تحلیلهای این‌گونه نیروها، تطابق استراتژی و تاکتیک خود در عرصه ملی با سیاست خارجی اتحاد شوروی، یعنی «قطب» مورد نظر این‌گونه نیروهاست. پرداختن به این که سیاستهای اتحاد شوروی چیست، وظیفه این مقاله نیست. آن چه مسلم است این است که اتحاد شوروی، به‌عنوان یکی از کشورهای «سوسیالیسم موجود»، همواره اصل را بر «منافع ملی» خود نهاده و سیاست خارجی خود را در جهت تقویت سیاست داخلیش به کار گرفته است. این هم درست نیست که هر نیرویی که بخواهد با اتحاد شوروی روابط دوستانه داشته باشد، باید سیاست داخلی خود را با سیاست خارجی اتحاد شوروی منطبق کند. اکنون روابط بسیاری از احزاب کمونیست جهان با اتحاد شوروی، براساس استقلال، همکاری متقابل و خودمختاری استوار است. حزب کمونیست ایتالیا، بعضی احزاب کمونیست که پسوند «داخلی» را

به نام خود اضافه کرده‌اند، بسیاری از جنبشهای رهاییبخش، از جمله سواپو، کنگره ملی آفریقا، جبهه ساندنیستها و... از این گونه نیروها هستند. این، بدان معنی نیست که سیاست خارجی این‌گونه نیروها هیچ‌گونه اشکالی ندارد. در بین این نیروها جریانهایی هستند که روابط بسیار غلطی با رژیم خمینی دارند و این خود آثار زیانباری در مردم ایران داشته و دارد. ولی این «اشکال» و «خطا»، که به مواردی از آن در همین بخش اشاره خواهد شد، از تحلیل غلط خود این نیروها ناشی می‌شود، نه از پیروی کردن از یک «قطب». این که جریانهایی مثل حزب توده و اکثریت تمام سیاستهای خود را منطبق با سیاست خارجی شوروی می‌کنند، اساساً به سرشت خودشان برمی‌گردد. اگر حزب توده و اکثریت دارای جوهر انقلابی، ملی و مردمی بودند، می‌توانستند بی‌آن که به بارگاه خمینی سجده کنند، روابط نزدیک خود را با اتحاد شوروی براساس استقلال، و همکاری متقابل و عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر، حفظ کنند. اما برای توده‌بیهیهای پیر و «جوان»، که تمام «قدرت» و هستیشان از سیاست دنباله‌روی ناشی می‌شود، اتخاذ سیاست واقعاً کمونیستی که الزاماً باید سیاستی انقلابی، ملی و مردمی باشد، با سرشتشان نمی‌خواند. البته این سیاست دنباله‌روی فجایی به بار آورده است که تحلیل هر یک وقت و مقاله جداگانه‌یی می‌طلبد. فدایی شهید، بیژن جزنی که موضعی اصولی در قبال «کشورهای سوسیالیسم موجود» داشت، آثار و عواقب این سیاست زیانبار را، در زمانی که توده‌بیهیها هنوز به منجلا بخیانت و همدستی با سرکوبگران رژیم حاکم سقوط نکرده بودند، در مقاطع مختلف تاریخ جنبش رهاییبخش ما، به‌ویژه در دوران حکومت زنده یاد دکتر محمد مصدق، تحلیل کرده است. رفیق جزنی با تأکید بر نقش حزب توده به‌عنوان عامل تعیین‌کننده این انحراف و از این زاویه به سیاستهای اتحاد شوروی انتقاد می‌کند. مواضع اصولی، انقلابی و ملی رفیق جزنی پیرامون مسائل جهانی به‌طور عام و اتحاد شوروی به‌طور خاص، راه هرگونه سوءاستفاده توده‌بیهیها و جریانهای ضدکمونیست دیگر را مسدود می‌کرد. تجدید نظر در این‌گونه «رابطه» با اتحاد شوروی در بسیاری از احزاب وجود داشته و، به‌ویژه پس از تحولات اخیر درون اتحاد شوروی و «باز شدن فضا»، بخشی از این برخوردها در سراسر جهان علنی شده است. مثلاً جناح دیگر اکثریت (جناح مخالف وحدت با حزب توده و طرفدار بیانیه ۱۶ آذر ۶۰) سندی از قول رهبران حزب کمونیست سودان منتشر کرده است که نشان می‌دهد روابطی از این نوع تا چه حد به حیثیت کمونیسم در این کشور ضربه وارد کرده است: «ما ضرورت روابط دیپلماتیک، اقتصادی و فرهنگی میان دولتهای دارای نظامهای اجتماعی مختلف را درک می‌کنیم... اما ما با اقداماتی مواحه هستیم که از چارچوب روابط عادی دیپلماتیک فراتر می‌روند و از سیاستهای

ضدانقلابی خونین حمایت و آن را یاری می‌کنند... رژیم [منظور رژیم نمیری است] اقدامات و مواضع بعضی احزاب و دولتهای کشورهای سوسیالیستی را علیه حزب و کل جنبش مترقی و دموکراتیک سودان به کار می‌گیرد» (نشریه «فدایی»، شماره ۲۶). می‌دانیم که حزب کمونیست سودان در انتخابات اخیر سودان چه شکست فزاینده‌ای خورد. در بسیاری از احزاب کمونیست کشورهای اروپایی (غیر از احزاب اروتونیست) بازبینی این گونه روابط نابرابر مدتهاست که شروع شده و در مواردی به نتایج مثبتی نیز رسیده است. حال ببینیم اکثریتها بر چه اساسی سیاست تطابق استراتژی ملی با سیاست خارجی اتحاد شوروی را پیش می‌گیرند. می‌دانیم که پس از انقلاب بهمن، حزب توده بحث مربوط به «عصر» و «دوران» را به‌طور وسیع در جنبش رایج نمود. توده‌یها در آن موقع شرط «کمونیست» بودن را این می‌دانستند که گفته شود «عصر کنونی، عصر چهارم» است. بحث بین عصر سه و عصر چهار مدتی موجب سردرگمی شدید شده بود، اما حزب توده از این بحث، منظور خاصی را تعقیب می‌کرد. کم تجربگی نیروهای انقلابی مارکسیست که در عین حال موضع روشن و صریحی نداشتند، سبب شد که حزب توده، با انبوه کتابهای ترجمه شده، ابتکار بحث را در دست گیرد و سرانجام این مطلب را القا کند که «مضمون اصلی عصر کنونی، یعنی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم» به تنهایی کافی نیست، باید گفت در این عصر، مرحله جدیدی به وجود آمده که منجر به غلبه و برتری سوسیالیسم در سطح جهانی شده است. آنها نمی‌گفتند که سوسیالیسم، به علت پتانسیل ترقیخواهانه‌اش در مقابل ماهیت ارتجاعی امپریالیسم، دارای برتری است، بلکه از یک برتری مادیت یافته صحبت می‌کردند و با این حکم غلط احکام دیگری صادر می‌نمودند. وقتی توازن قوا بین سوسیالیسم و امپریالیسم، به سود سوسیالیسم تغییر کرده باشد، وقتی سوسیالیسم به صورت عنصر غالب در سطح جهانی در آمده باشد، در این حال کشورهای سوسیالیستی به عامل تعیین‌کننده در هر تحول اجتماعی در سراسر جهان مبدل می‌شوند، یا به بیان دیگر، «عامل داخلی» هر کشور مشخص «عامل ثانوی» می‌شود و عامل بین‌المللی، از جمله وجود بزرگترین کشور سوسیالیستی، عامل «اولیه» و «تعیین‌کننده». از این زاویه هر تلاش در سطح ملی هنگامی معنی پیدا می‌کند که اولاً منطبق بر این عامل تعیین‌کننده بین‌المللی باشد و در ثانی در راستای آن تکامل یابد و به مقتضای آن خود را تنظیم کند. به اعتبار چنین تفکری، در اتخاذ استراتژی و تاکتیک، دیگر تحلیل مشخص از شرایط مشخص در محدوده ملی به‌عنوان عامل تعیین‌کننده و «شرط لازم»، و توجه به مسائل بین‌المللی به‌عنوان «شرط کافی» مطرح نیست، بلکه، به گفته ایرج اسکندری، این تفکر برای حل مسائل انقلاب به روزنامه پراودا مراجعه می‌کند و از «مقامات» مربوط

کسب تکلیف می‌نماید. در واقع نیز آن‌چه باعث غلبه نظر کیانوری در پلنوم شانزدهم حزب توده شد، نه برندگی نظر او در مقابل نظر مخالفان، بلکه دخالت «مقامات» بود. براساس این تفکر است که اکنون اکثریتها می‌گویند: «جامعه سوسیالیستی هم‌اکنون به با اتوریتیه‌ترین نیروی جهان تبدیل شده است و هیچ مسأله‌یی در سطح بین‌المللی، بدون شرکت این کشورها، حل نمی‌شود» (کار اکثریت، شماره ۲۹ - تأکیدات از من). بله، هیچ مسأله‌یی در «سطح بین‌المللی» بدون شرکت «با اتوریتیه‌ترین نیرو» حل نمی‌شود: این عصا آن نظری است که برای «حل» هر مسأله‌یی چشم به «قطب» مورد نظر می‌دوزد. البته اکثریتها جمله را به گونه‌یی تنظیم کرده‌اند که اگر زمانی احتیاج پیدا کردند، بتوانند بگویند اولاً فلان مسأله در «سطح بین‌المللی» نیست و ثانیاً فلان مسأله‌یی که بدون مشارکت آنها پیش رفت، «حل» نشد و... اما این ترفند نیز کارساز نیست. واقعیت این است که چه از نظر تأثیرگذاری عمومی بر کل پدیده‌های جهان و چه از نظر پراتیک و واقعیت مادی مشخص، در هر دو مورد، نقش امپریالیسم بیشتر است، مگر آن که مسأله بالندگی سوسیالیسم و سیر تحول جهان به سمت آن مطرح شود که آن هم مسأله تازه‌یی نیست. در واقع این خصلت از پیروزی اولین انقلاب سوسیالیستی در روسیه به بعد، وجود داشته است ولی به هیچ وجه نمی‌توان آن را به «با اتوریتیه‌ترین نیرو» که «هیچ مسأله» یی بدون شرکت آن «حل» نمی‌شود، تعبیر کرد، زیرا «با اتوریتیه‌ترین نیرو» بودن واقعیتی است بالفعل، که با «تناسب قوای موجود» رابطه دارد و «بالنده و برحق بودن» توانی است بالقوه، که در چشم‌انداز تاریخی تحقق‌پذیر است. پس در یک برخورد مشخص، این تصویر از قدرت کشورهای سوسیالیستی، تصویری است که تنها برای کسانی می‌تواند مفید باشد که «سیاست ملی» خود را با «سیاست خارجی» این کشورها تنظیم می‌کنند و آن را به دروغ «انترناسیونالیسم پرولتری» می‌نامند. این، البته، تحریف آشکاری است که بر هیچ نوآموز صادق مکتب مارکسیسم - لنینیسم پوشیده نیست.

با اتکا به این تحریف آشکار بود که حزب توده دیروز آن همه خیانت در جنبش ملی‌شدن نفت مرتکب شد و باز با اتکا به همین تحریف است که امروز توده‌یها و اکثریتها، خیانت را، در دوران حکومت خمینی به حد جنایت رساندند و دقیقاً به همین علت است که با دیپلماسی مقاومت انقلابی به رهبری شورای ملی مقاومت نیز دشمنی می‌ورزند. مبنای مخالفتها بسیاری از جریانهای سکتاریست غیرتوده‌یی با دیپلماسی شورای ملی مقاومت نیز به علت نفوذ اندیشه‌های «توده‌ایستی» در آنهاست. فرخ نگهدار که دیروز در مقابل سفارتخانه آمریکا، با چشمانی از حدقه بیرون آمده، عربده سر می‌داد که «دانشجوی خط امام، بر تو درود، بر تو سلام» و

جلال و جبروت «ضدامپریالیستی خط امامیها» آن قدر در او تاثیر داشت که در نمایش مسخره «بحث تلویزیونی» بیهوش می‌شد، اکنون، به جای روشن کردن علت آن همه عربده‌کشی «ضدامپریالیستی» ساده‌تر می‌داند که مقاومت انقلابی را به‌خاطر دیپلماسی اصولیش مورد حمله قرار دهد. وی در گزارش خود می‌گوید: «ما با مواضع و سمنگیری دستگاه رهبری مجاهدین نسبت به قدرتهای امپریالیستی، نسبت به جنبشها و کشورهای مترقی... موافق نیستیم و آن را برای سازمان مجاهدین و جنبش انقلابی ایران زیانبار می‌شناسیم» (کار اکثریت، شماره ۲۹)، و یا «ضدیت با کمونیستها، که از سیاست جلب حمایت و دوستی با امپریالیسم و ارتجاع نیز سرچشمه می‌گیرد...» (همان‌جا). او وظیفه خود می‌داند که: «عوارض خطرناک سیاست جلب دوستی و حمایت امپریالیسم و ارتجاع عرب و... را خاطرنشان سازد» و بعد، با قیافه حق‌به‌جانب، گویی آن چه تاکنون گفته حقیقت داشته، با عوامفریبی خمینی‌گونه می‌گوید: «سازمان مجاهدین باید... سیاست جلب اعتماد امپریالیسم و ارتجاع منطقه و دوری از کمونیستها را رها سازد... به‌علاوه تأسفبار است وقتی مشاهده می‌شود که ولع رهبری مجاهدین برای بهره‌برداری از تضاد برخی محافل امپریالیستی اروپا و ارتجاع عرب با رژیم ایران، این رهبری را به‌وسیله‌ی برای «حل اختلافات» با رژیم خمینی تبدیل می‌کند» (همان‌جا). ملاحظه می‌شود که چگونه بزدلان اکثریتی رکورد وقاحت را شکسته‌اند. گویی روزگار اصلاً تکان نخورده و تنها اکثریتها هستند که از مسائل بین‌المللی و از دشمنی امپریالیسم و ارتجاع با مردم ایران و مقاومت انقلابی خبر دارند. گویی کسی نمی‌داند که در کنار مجاهدین و شورای ملی مقاومت در بسیاری از مجامع بین‌المللی، جریانهای مثل ساف، کنگره ملی آفریقا، دولت ساندنیست نیکاراگوئه و... شرکت دارند. گویی کسی نشریات اکثریتها را نمی‌خواند تا بداند اکثریتها برای جلب حمایت بسیاری از جریانهای که از مجاهدین و شورا حمایت کرده‌اند، سرودست می‌شکنند. گویی کسی نمی‌داند که اکثریتها از یک حمایت ساده حزب کارگر انگلیس و بسیاری از احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات چقدر به‌سود خود استفاده می‌کنند. گویی مردم ایران فراموش کرده‌اند که همین اکثریتها و توده‌یها، طی سالهایی که متحد ارتجاع و همدست خمینی در سرکوب بودند، چگونه در کار دیپلماسی مقاومت برای جلب هر چه بیشتر پشتیبانی بین‌المللی، اخلاص ایجاد می‌کردند. گویی مردم ایران فراموش کرده‌اند که همین اکثریتها و توده‌یها بودند که در سال ۶۰ از دولت فرانسه می‌خواستند که رجوی را برای محاکمه تحویل دادگاههای خمینی دهد. و گویی این مقاومت عادلانه و مردمی ایران و شورای ملی مقاومت و مجاهدین هستند که می‌خواهند برخی از کشورها و جریانها، که منطقاً باید از مقاومت ایران حمایت کنند، با خمینی نزدیک باشند و نه خود این کشورها و

جریانها، که به علت منافع مشخص یا پاره‌ی ارزیابیهای نادرست (که بخشی از آن هم محصول خرابکاری همین اکثریتها و توده‌یهاست)، از این وظیفه سرباز می‌زنند. در این زمینه بی‌مورد نیست تا بعضی از نکاتی را که اکثریتها به‌طور آگاهانه می‌خواهند در پرده نگهدارند، روشن نماییم.

۱ - مهمترین حمایتی که از مجاهدین و شورا، طی ۵ سال گذشته، شده است، حمایت بیش از ۶۰۰۰ شخصیت از سراسر جهان، از طرح صلح شورای ملی مقاومت است. در لیست این شخصیتها اولاً بسیاری کسان هستند که از نظر اکثریت هم کمونیست هستند؛ ثانیاً ثقل اصلی این حمایت را جریانهای سوسیالیست و سوسیال دموکرات و سندیکاها کارگری مهمی تشکیل می‌دهند که اگر هر یک از آنها کوچکترین حمایتی از اکثریتها بکنند، اکثریتها آن را بزرگ کرده و در نشریه‌شان جار می‌زنند. ثالثاً امضای این لیست برای هیچ‌کس، جز جریانهای نژادپرست، ممنوع نیست. ۲ - برای روشن شدن این مسأله که مشکل عدم حمایت بعضی از جریانهای بین‌المللی از مقاومت عادلانه مردم ایران در خودشان است و نه در شورا و مجاهدین، بررسی رأی‌گیری سال گذشته در مجمع عمومی ملل متحد بسیار گویاست. در سال گذشته شورای ملی مقاومت و مجاهدین خلق تلاش ارزنده‌ی کردند تا رژیم خمینی، به خاطر ادامه جنگ و اختناق، در مجمع عمومی ملل متحد محکوم شود. این تلاش سرانجام با موفقیت روبرو شد و مجمع عمومی ملل متحد با ۵۳ رأی موافق در مقابل ۳۰ رأی مخالف، ۴۳ رأی ممتنع و ۳۱ عضو غایب، رژیم خمینی را محکوم نمود. از این موفقیت حتی اکثریتها و توده‌یها به‌عنوان یک موفقیت بزرگ یاد کردند. حال بد نیست اسامی تعدادی از کشورهایی را که به این سند رأی مخالف دادند (یعنی به سود رژیم خمینی حرکت کردند) بیاوریم: آلبانی، آنگولا، یمن جنوبی، لیبی، الجزایر، کوبا، نیکاراگوئه، رومانی، لهستان و سوریه.

گرچه من، برخلاف اکثریتها، تمامی کشورهای نامبرده را مترقی نمی‌دانم، ولی اکثریتها این مسأله را چگونه توضیح می‌دهند؟ برای این کشورها امکان داشت که یا مثل هندوستان، زیمبابوه، یوگسلاوی و... رأی ممتنع بدهند، یا مثل کشورهایی نظیر شوروی (که در کمیسیون سوم رأی مثبت داد ولی در جلسه رأی‌گیری مجمع عمومی شرکت نکرد)، چین، کره شمالی، آلمان شرقی و... در جلسه رأی‌گیری شرکت نکنند. البته من این صف‌بندی را صف‌بندی «انقلاب و ضدانقلاب» یا مترقی و ارتجاعی نمی‌دانم و برایم دلایل رأی بسیاری از آنها مشخص است، اما اکثریتها با آن متد خاص خودشان چرا در مورد این رویداد خفقان گرفته‌اند؟ نمونه دیگر: کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در ژنو که ۴۳ عضو دارد، در سال گذشته رژیم خمینی را، به‌خاطر نقض حقوق بشر در ایران محکوم نمود. کشورهای الجزایر،

نیکاراگوئه، سوریه و بنگلادش، به این قطعنامه رأی مخالف دادند.

در این که هم محکومیت رژیم خمینی در مجمع عمومی ملل متحد و هم محکومیت این رژیم ضدبشری و ضدمردمی در کمیسیون حقوق بشر در ژنو، یک پیروزی بزرگ برای مقاومت عادلانه مردم ایران، شورای ملی مقاومت و مجاهدین خلق است، جای هیچ گونه شکی نیست. حال باید از اکثریتها پرسید که طبق متد شما در مورد کسانی که نخواستند در این دو مورد به مردم ایران یاری برسانند چه قضاوتی باید کرد؟ نکند آنها هم جزء «قرقگاه امپریالیسم و ارتجاع» باشند؟

۳ - به طور مسلم اکثریتها گفته‌های سفیر سابق کوبا در تهران را در نشریه‌های رژیم خوانده‌اند. وی هنگام ترک تهران، در ملاقات با یکی از سران رژیم، گفت شما [منظور رژیم خمینی است] از این به بعد دو سفیر در کوبا دارید! این حرف را چگونه توضیح می‌دهید؟ به علاوه آقایان اکثریتی می‌دانند که در روزنامه‌های رژیم، در تبلیغ یکی از کتابهای فیدل کاسترو پیرامون مذهب، جمله‌یی از وی چاپ می‌شود که طبق آن وی خواستار صدور ایدئولوژی رژیم به سایر کشورهاست! در این مورد مشخص (رابطه کوبا، به عنوان یک کشور مترقی، با رژیم خمینی) اگر هنوز ابهامی هست به چاپ انگلیسی روزنامه کوبایی «گرانما» شماره ۶، سال ۲۱، به تاریخ ۳ فوریه ۸۶، مراجعه کنید. در این نشریه عکسی از خامنه‌ای جنایتکار، هنگام نماز، چاپ شده و خبرنگار این روزنامه از حواره - جایی که سال گذشته خامنه‌ای آن افتتاح را به بار آورد - می‌نویسد که: «رئیس‌جمهوری ایران گفت که تمامی کشورهای انقلابی باید علیه صهیونیسم و رژیم آفریقای جنوبی و حامیان آنها مبارزه کنند. او حمایت جمهوری اسلامی ایران را از مردم نامبیا و جنوب آفریقا، در مبارزه‌شان علیه آپارتاید اعلام نمود». اکثریتها خوب می‌دانند که معنای چاپ این مطلب، به زبان رایج در مناسبات بین دولتها، چیست.

۴ - مسلماً اکثریتها از دیدار سام نجوما، رهبر جبهه آزادیبخش نامیبیا (سواپو)، از تهران، در خردادماه امسال، خبر دارند. عکسهای ملاقات وی با سران رژیم را هم دیده‌اند و می‌دانند که سام نجوما، در این ملاقاتها، حرفهای بسیار زده است. از جمله گفته است: «سواپو انقلاب اسلامی ایران را انقلاب خود می‌داند» یا «حمایتها و کمکهای بی‌دریغ ایران از جنبش سواپو، منبع تشویق بزرگی برای ادامه مبارزات جهت رهایی مردم آن منطقه از آفریقا است»، یا «دستاوردهای انقلاب اسلامی ایران کمک و مشوق بزرگی برای ماست» (روزنامه جمهوری اسلامی، ۸ خرداد ۶۵). اگر اکثریتها واقعاً قبول دارند که رژیم جمهوری اسلامی یک رژیم ارتجاعی است و اگر تمامی صفاتی را که در پلنوم به این رژیم داده‌اند تصدیق می‌کنند، در این صورت، با متدی که براساس آن به سوی شورا و مجاهدین

لجن‌پراکنی کرده‌اند، با این ملاقات و صحبت‌های رد و بدل شده چگونه برخورد می‌کنند؟ اکثریتها به خوبی می‌دانند که سام نجوما از مناسبات اقتصادی رژیم خمینی با آفریقای جنوبی با خبر است، به طور مسلم از کمکهای رژیم به یکی از سازمانهایی که از طرف رژیم آفریقای جنوبی علیه آنگولا حمایت می‌شود، به خوبی آگاه است و نیز از روابط تسلیحاتی اسرائیل و رژیم خمینی که در تمام دنیا پیچیده است، به خوبی خبر دارد و... در این صورت، طبق متدی که اکثریتها دارند، این گونه مناسبات با یک رژیم ارتجاعی - که به طور قطع از هر کشور ارتجاعی در خاورمیانه ارتجاعی‌تر است - چگونه توضیح داده می‌شود؟

۵ - فرخ نگهدار در گزارش خود به پلنوم می‌گوید: «رژیم می‌کوشد که در جنبش ترقیخواهانه عراق تفرقه افکند و نیروهای پیرو «ولایت فقیه» را بر این جنبش تحمیل کند». در ضمن همین اکثریتها به مناسبات اصولی و روشن مقاومت انقلابی با دولت عراق انتقاد وارد کرده و مثلاً نسبت به تأیید خواست صلح از طرف دولت عراق هشدار داده و گفته‌اند که اگر نیروهای عراقی این حرفها را راجع به رژیم خمینی بزنند، چه قضاوتی می‌کنیم؟ فکر می‌کنم اکنون که کنفرانسی زیر نظر رژیم خمینی، با حضور آن نیروهایی که اکثریت «ترقیخواه» شان می‌داند تشکیل شده، دیگر مسلم است که خمینی چه نقشه‌هایی برای عراق دارد. اکثریتها هم به خوبی می‌دانند که همین نیروها، به این که با حکم اسلام مبارزه می‌کنند، افتخار کرده‌اند. اکثریتها به یقین از ماهیت آخوند حکیم هم به خوبی خبر دارند و می‌دانند که بالاخره رژیم در یک کاسه کردن این نیروها زیر عبای «ولایت فقیه»، از کانال آخوند حکیم، موفق شده است. حال اکثریتها، که یاسر عرفات را به خاطر حرکات دیپلماتیکش آن گونه مورد حمله قرار می‌دهند، چرا راجع به حرکت دوستان عراقیشان حرفی نمی‌زنند؟

۶ - این که شورای ملی مقاومت و مجاهدین، به عنوان آلترناتیو دموکراتیک، می‌کوشند حمایت تمامی احزاب و دولتها (جز احزاب و دولتهای نژادپرست) را در مبارزه‌شان علیه رژیم خمینی و برای صلح و آزادی جلب کنند، چیز تازه‌یی نیست. امروز ساف و سواپو، به عنوان اعضای متساوی الحقوق در جنبش عدم تعهد و به مثابه یک دولت سایه، با دولتها و احزاب مختلفی که ماهیتشان یکسان نیست، رابطه رسمی دارند. جمهوری دموکراتیک عربی صحرا (پولیساریو) تاکنون از طرف ۶۴ دولت به رسمیت شناخته شده است که بیشترین آنها، در صف بندیهای موجود جهان، در جانب غرب هستند، ولی کشورهایی مثل هند، ایران، لیبی و سوریه هم وجود دارند. تنها کشور اروپای شرقی که این «دولت» را به رسمیت شناخته یوگسلاوی است، ولی ویتنام، یمن جنوبی، کره شمالی، کوبا و نیکاراگوئه هم «جمهوری

دموکراتیک عربی صحرا» را به رسمیت شناخته‌اند. این «جمهوری» عضو سازمان وحدت آفریقا است. در حالی که پولیساریو هنوز حاکمیت را در صحرا به دست ندارد.

۷ - موضع‌گیری سال گذشته ریچارد مرفی در مقابل سازمان مجاهدین و نیز دشمنی‌های راست‌ترین محافل امپریالیستی و نژادپرست جهان علیه این سازمان برای همه روشن است و حتماً اکثریتیها هم از آن بی‌خبر نیستند. به نظر می‌رسد که مرفی و ارتجاع جهانی بهتر از آقایان اکثریتی اوضاع ایران را می‌فهمند. برای اکثریتیها، که شعار دادن را به محمل استقلال‌طلبانه ترجیح می‌دهند، این‌گونه واقعیات به حساب نمی‌آید، در عوض وقتی امام شایاد جماران یک آروغ «ضدامپریالیستی» می‌زد، آدمهایی مثل فرخ نگهدار از عظمت آن بیهوش و از خودبی‌خود می‌شدند.

ذکر این موارد نه برای توی باغ آوردن اکثریتیها، بلکه برای افشای تناقضاتی است که کاربرد متد برخورد اکثریت به مسائل، در درون صفوف خودش ایجاد می‌کند و خواهد کرد. البته اکثریتیها پرروتر از آنند که با این تناقضات برخوردی جدی داشته باشند. در بسیاری موارد اصلاً به روی مبارک هم نمی‌آورند که ظرف مدت کوتاهی چندگونه حرف زده‌اند و با نوسانات «قطب» نمای خود، نوسان کرده‌اند. خوانندگان گرامی به یقین موضع توده‌ی‌ها در مقابل رویدادهای یمن جنوبی را ملاحظه کرده‌اند: روزنامه «مردم» در ۳ بهمن ۶۴ از علی‌ناصر محمد حمایت می‌کرد و مخالفان او را «ضدانقلابیون» می‌نامید. ولی پس از رتق و فتق امور، هم اکثریتیها و هم توده‌ی‌ها از همین مخالفان «ضدانقلابی» به عنوان دولت مترقی و قانونی یمن جنوبی دفاع می‌کنند. از این‌گونه موضع‌گیریهای «اصولی» آن قدر هست که در انتخاب نمونه، انسان را دچار سرگیجه می‌کند. با این همه، اکثریتیها، به جای آن که خجالت بکشند، با وقاحت به دیپلماسی مردمی و مترقی شورا و مجاهدین حمله می‌کنند و «هشدار» می‌دهند. اینها که با مسائل برخورد «مشخص» نمی‌کنند و تمامی مسائل را از زاویه سیاست خارجی «قطب» مورد نظر خود می‌نگرند، نمی‌خواهند بفهمند که «دیپلماسی» اساساً حوزه مناسبات بین دولتها را شامل می‌شود. اگر اکثریتیها واقعاً مفهوم تز لنینی «همزیستی مسالمت‌آمیز بین دولتها» را خوب می‌فهمیدند و به جای کاربرد آن در عرصه مبارزه طبقاتی ملی (کاری که سازشکارانی از نوع توده‌ی‌ها و اکثریتی انجام می‌دهند)، به این تز اصولی، در صحنه بین‌المللی - آن هم نه براساس دیدگاه قطب مورد نظر خود، بلکه براساس ارزیابی مشخص از مسائل مشخص - می‌نگریستند، آن وقت این ادا و اطوار «ضدامپریالیستی» و خمینی‌گونه را در نمی‌آوردند. دیپلماسی، به مثابه اصلی‌ترین بخش سیاست خارجی، در شرایط رشد ناموزون و وجود کشورهایی با ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مختلف، براساس تز «همزیستی مسالمت‌آمیز» متکی بر روابط مسالمت‌آمیز بین

دولتها، عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر و احترام به استقلال یکدیگر است. در این جا جنبه حقوقی «استقلال» مورد نظر است، نه جنبه اجتماعی و طبقاتی آن، زیرا اگر موضوع مستقیم دیپلماسی، دولتهاست، پس این دولتها باید، براساس تز همزیستی مسالمت‌آمیز، مناسبات خود را بر اصول بالا مبتنی کنند. از نظر لنین این سیاست به هیچ وجه در تقابل با مبارزه طبقاتی خلقهای کشورهای مختلف قرار نمی‌گیرد. ظرافت و پیچیده بودن این سیاست نیز در تنظیم رابطه درست با دولتها و خلقهاست. لنین ضمن تأکید بر این امر که همزیستی مسالمت‌آمیز، اصل زیربنایی روابط بین دولتها دارای سیستمهای اجتماعی مختلف است، تأکید می‌کرد که این اصل نباید منجر به تقابل این روابط با مبارزه طبقاتی کارگران و زحمتکشان کشور مشخص گردد. از طرف دیگر، به نظر لنین، هر چند سیاست خارجی تابعی از سیاست داخلی است، اما این تبعیت اولاً کاملاً مستقیم نیست و در ثانی از «استقلال نسبی» برخوردار است. می‌دانیم که در عصر کنونی تمامی مسائل، به درجات مختلف و در نهایت، تابعی از تضاد بین کار و سرمایه است. اما، به خصوص از نظر متدولوژی لنین، اشتباه است اگر دیپلماسی و مسائل بین‌المللی را تابع درجه یک و مستقیم این تضاد بدانیم و نیز به روابط بین‌المللی (به خصوص دیپلماسی) به طور مجزا از جریانهای اجتماعی و طبقاتی داخل هر کشور برخورد نکنیم. بر این اساس است که انقلابیان واقعی، از مسأله همزیستی مسالمت‌آمیز بین دولتها دارای سیستمهای اجتماعی - سیاسی مختلف، انفعال و رکود در مبارزه طبقاتی در «محدوده ملی» را درک نمی‌کنند، بلکه با استفاده آگاهانه و درست از این اصل، مبارزه طبقاتی در «محدوده ملی» خود را، در جهت اهداف نهایی طبقه کارگر، گسترش داده و پیش می‌برند. یک مثال بزنیم. انقلاب ۲۲ بهمن ایران، چه به اعتبار قدرت توده‌ی‌ها شرکت‌کننده در آن و چه به اعتبار ماهیت قرون وسطایی و مادون سرمایه‌داری رژیم خمینی، بعضی مواضع امپریالیسم آمریکا را در ایران تضعیف نمود. به هر حال پایگاههای آمریکا و ایستگاههای خبرگیری آن در شمال ایران تعطیل شد، مستشاران نظامی آمریکا از ایران خارج شدند و... بزرگترین اشتباه این بوده و هست که، به این اعتبار و بدون توجه به مسائل مشخص داخلی، از این پدیده «ضدامپریالیست» بودن رژیم خمینی را نتیجه‌گیری کنیم. اما همین پدیده، که علل مختلف داشت، برای اتحاد شوروی «منافعی» در بر داشت. حزب توده، به عنوان مهمترین و نزدیکترین کانال ارتباط اتحاد شوروی با مسائل ایران، خود را ملزم به دفاع از این منافع می‌دید، به اعتبار نقشی که داشت، ارزیابیهای اتحاد شوروی را هر روز غیرواقعی‌تر می‌کرد. در آن موقع یکی از بحثهای مهم، رابطه بین دموکراسی و مبارزه ضدامپریالیستی بود. حزب توده به اعتبار آن «منافع»، اهمیت

مبارزه برای دموکراسی را به حد صفر تقلیل می‌داد. در مقابل، مسعود رجوی، طی یک رشته مصاحبه‌های مفصل در زمستان سال ۵۹، روی مسأله دموکراسی و مبارزه برای دموکراسی تأکید داشت و اعلام می‌کرد که بین مبارزه ضدامپریالیستی و مبارزه برای دموکراسی، یک رابطه تنگاتنگ وجود دارد. مسعود به درستی تأکید می‌نمود که در شرایط جامعه ما، مبارزه برای دموکراسی انقلابی کانال مقدم جنبش است و از این کانال مبارزه ضدامپریالیستی متحقق می‌شود. وی بر این اساس به ماهیت جمهوری اسلامی برخورد می‌کرد و آن را ارتجاعی می‌نامید. در این مصاحبه‌های ارزشمند، به خصوص خط مشی حزب توده و جریان موسوم به اکثریت، به طور مفصل به نقد کشیده شد. حزب توده، به علت ماهیت خود و نیز به علت این که قادر نبود با انحرافش برخوردی مسئولانه (و نه الزاماً انقلابی) داشته باشد، داستان «امیر افغان» و موضع استالین پیرامون آن را پیش کشید و در پاسخ نوشت: «آقای رجوی توجه فرمایید، درست صددرصد خلاف تصور شما، نهضتها و عناصری که حتی نظریه سلطنت طلب دارند و متکی بر دموکراسی هم نیستند، اما در صحنه عمل با امپریالیسم درگیرند، انقلابی‌اند. روشن هست؟ انقلابی‌اند ملاحظه کنید که بی‌اعتنایی و پایداری کردن دموکراسی که این همه مورد عشق و پرستش شماست و بی‌شک بهای زیادی هم دارد، اولاً می‌تواند سبب به سبب استقلال طلبی و امپریالیسم ستیزی نباشد و ثانیاً در مبارزه با امپریالیسم، که در عصر ما اصل و شاخص است، چه بسا جز نقش درجه دوم را احراز نکند» (روزنامه‌های «مردم»، فروردین ۶۰ - به نقل از «پویا» شماره ۱). خوب است، پیش از ادامه بحث، همین‌جا یادآور شوم که امروز همین توده‌بیبی‌بی‌آبرو و جوجه اکثریتی‌هاشان از مسعود رجوی «دموکراسی» طلبکار می‌شوند! دیروز که مسعود رجوی «خلیفه جماران=امیر افغان» را نه فقط انقلابی و ضدامپریالیست نمی‌شمرد بلکه سهمگین‌ترین ارتجاع می‌دانست و دموکراسی مورد عشق او بود، مورد حمله قرار می‌گرفت و امروز که آقایان گویا به نقش تعیین‌کننده دموکراسی پی برده‌اند، به جای این که از آن موضع خائنانانه اظهار شرمساری کنند، باز هم رجوی را، به خاطر این که به آقایان باج نمی‌دهد، «انحصار طلب» می‌نامند. واقعاً چه روزگار غریبی است.

برگردیم به اصل مطلب. متد استالین، درست یا نادرست، مبتنی بر این بود که از تضاد امیر افغان با امپریالیسم، در جهت تضعیف جبهه مقابل و به نفع منافع کشور شوروی، استفاده کند. اگر به مبارزان افغان هم توصیه می‌کرد که شما هم با او برای دموکراسی و حاکمیت واقعاً انقلابی مبارزه نکنید، آن وقت مبارزان فرضی افغان هم همان سرنوشت حزب توده را پیدا می‌کردند و اگر مبارزان فرضی افغان هم چشمشان به دهان استالین بود، باز هم به سرنوشت حزب بی‌آبروی توده دچار

می‌شدند. این که استالین در زمان «امیر افغان» و اتحاد شوروی در شرایط حاکمیت خمینی، برای استفاده از این تضاد با امپریالیسم چه توجیهات تئوریکی ارائه می‌دهند، مسأله‌ی است که پرداختن به انحراف آن در حد این مقاله نیست. ولی این که یک حزب، مثل حزب توده یا جریان موسوم به اکثریت، از تضاد خمینی با آمریکا، که تضادی است از موضع مادون ارتجاعی خمینی، همان برداشت را داشته باشد که یک کشور خارجی دارد، این دیگر دفاع از «منافع» آن کشور به حساب می‌آید، نه دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان کشور خود و مبارزه برای سرنگونی حاکمیت ارتجاعی کشور خود.

دیپلماسی شورای ملی مقاومت، که اصول آن مبتنی بر استقلال، عدم تعهد، عدم دخالت در امور داخلی دیگر کشورها، همزیستی مسالمت‌آمیز بین کشورهای مختلف و صلح جهانی است و به وسیله مسعود رجوی هدایت می‌شود، درست در مقابل خط مشی حزب توده و اکثریتی‌ها قرار دارد. شورا و مجاهدین، مبنا و اساس سیاست خود را مبارزه در داخل، آن هم در رادیکال‌ترین شکل آن یعنی مقاومت مسلحانه و تدارک قیام مسلحانه توده‌یی، برای سرنگونی رژیم خمینی و استقرار صلح و آزادی قرار داده‌اند. در واقع هر حرکتی از جانب شورا، با این مبنا سنجیده می‌شود. به بیان دیگر به نظر شورا، هر آن چه در خدمت این مبنا نباشد، مشروع و مردمی نیست. اما از این موضع این نتیجه را نمی‌گیرد که هر آن چه در خدمت این مبنا باشد، مردمی و مشروع است. در شق اخیر یک شرط وارد می‌کند که همان «عدم تعهد و حفظ استقلال» است. با این «مبنا» و این «شرط»، شورا خود را محق می‌داند که درباره هر آن چه مربوط به مردم ایران است و در صحنه بین‌المللی اتفاق می‌افتد، دخالت کند. و این دخالت را نه به عنوان یک «اپوزیسیون» از میان «اپوزیسیونها»، بلکه از زاویه «تنها آلترناتیو دموکراتیک رژیم خمینی» و نماینده مشروع مقاومت انقلابی مردم ایران انجام می‌دهد. ممکن است گفته شود که شورا «آلترناتیو دموکراتیک» نیست. این، البته یک نظر است. اما به نظر من، به ویژه براساس متدولوژی لنین، اگر بگویند که یک آلترناتیو حق ندارد، به مثابه یک دولت سایه (همانند ساف، سواپو و...)، وارد تمامی معادلاتی شود که مربوط به آن آلترناتیو و مردم تحت رهبری آن می‌شود (با توجه به مبنا و شرط ذکر شده) یا دورویی می‌کنند یا حماقت و نادانی خود را نشان می‌دهند. ممکن هم هست مخالفان از نوع توده‌یی و اکثریتی بگویند که رهبری اتحاد شوروی یا کوبا یا مثلاً حافظ اسد و یا رئیس‌جمهوری الجزایر، حق دارد که با هر کسی در سراسر جهان، از جمله با ریگان، پیرامون مسائل مربوط به ایران صحبت و مذاکره کند، ولی نماینده مقاومت مردم ایران حق چنین کاری را ندارد، چون این گونه مسائل متعلق به «از ما بهتران»

است. اگر مخالفان نوع اول را بتوان «کجاندیش»، «بی‌خبر از اوضاع بین‌المللی»، «گروه‌هایی که به حل مسائل انقلاب بی‌توجهند» و ... خواند، در مورد مخالفان نوع دوم چیزی جز مغرض یا وابسته نمی‌توان گفت. این که شورای ملی مقاومت حق خود می‌داند که، با توجه به آن مبنا و شرط، در صحنه بین‌المللی، رژیم خمینی را منفرد و آلترناتیو شورا را تثبیت کند، چیز جدیدی نیست. شورا همواره گفته است که، به‌عنوان تنها آلترناتیو دموکراتیک رژیم خمینی، با تمام احزاب و دولت‌های غیر نژادپرست حاضر به رابطه است. شورا هیچ‌گونه تعهدی را، جز اصول اعلام شده، نمی‌پذیرد. به‌علاوه رابطه با احزاب حاکم یا دولت‌ها، به‌هیچ‌وجه در جهت مقابله با اپوزیسیون‌های این احزاب و دولت‌ها نیست. شورا از این که فلان مسئول حزبی یا دولتی خمینی را به‌علت نقض حقوق بشر و سرکوب، یا سیاست جنگ‌افروزان‌اش محکوم نماید، استقبال می‌کند. برای این که مشخص شود شورا تا چه اندازه بر اصول انقلابی ایستاده است، کافی است خوانندگان این مقاله صحبت‌های نمایندگان سواپو، جبهه ساندیست نیکاراگوئه (*)، کوبا، پولیساریو و ... را، در ملاقات با سران جمهوری اسلامی، با صحبت‌های مسئول یا نمایندگان شورا در ملاقات‌های سیاسی در صحنه بین‌المللی، مقایسه کنند. ممکن است اکثریت‌ها بگویند که شورا در صحنه بین‌المللی و با جریان‌های چپ رابطه ندارد. اولاً این مسأله واقعیت ندارد و شورا با بسیاری از احزاب چپ ارتباط دارد (البته تا آن جا که خرابکاری‌های توده‌ی‌ها و اکثریت‌ها مؤثر نبوده است)، در ثانی آن دسته از احزاب و جریان‌هایی که تاکنون از مقاومت انقلابی و عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی حمایت نکرده‌اند، اشکال در کار خودشان است، نه در کار شورا و مجاهدین. حال قبل از این که به دیپلماسی شورا از زاویه دیگری پرداخته شود، بهتر است از این قسمت یک جمع‌بندی کنم: مسأله اصلی شورای ملی مقاومت، و بر محور آن مجاهدین خلق، سرنگونی رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران

* حتی بدون توجه به افتضاح فروش اسلحه از طرف آمریکا به رژیم خمینی و بدون توجه به این که رژیم خمینی بخش قابل‌توجهی از پول اسلحه را به ضدانقلابیان نیکاراگوئه داده است، باز هم سیاست خارجی نیکاراگوئه در رابطه با رژیم خمینی اصولی نیست. زیرا این سیاست، برای استفاده از موقعیت این رژیم و حمایت‌های لفظی آن، عملاً به رژیم خمینی القابی می‌دهد که شایسته این رژیم نیست. به‌علاوه با مخالفت‌هایی که با رژیم خمینی وجود دارد طوری برخورد می‌کند که گویا این مخالفت‌ها توطئه امپریالیسم آمریکاست. البته حق دولت نیکاراگوئه است که برای خنثی کردن توطئه‌های آمریکا از مجموعه تضادهای جهانی استفاده کند. اما استفاده از موقعیت رژیم خمینی و دریافت بعضی از کمک‌های مادی، تاکنون نتایج عکس داشته است.

با تمام دسته‌بندی‌های درونی و ارگان‌های سیاسی - نظامی سرکوبگر آن است. شورا این رژیم را سد عمده در راه تحقق استقلال و آزادی مردم ایران می‌داند و برای سرنگونی قهرآمیز آن از طریق یک قیام مسلحانه توده‌یی تلاش می‌کند. شورا تمامی حرکات خود را با این اصل ارزیابی می‌کند. تمامی فعالیت‌های دیپلماتیک شورا، با توجه به اصل استقلال و عدم تعهد، در خدمت این اصل قرار دارد. این دیپلماسی، به‌علت این که خود را پایبند انقلاب مردم ایران می‌کند و به انقلاب مردم وفادار و در مقابل آن پاسخگوست، و نیز به‌علت جوهر استقلال‌طلبانه‌اش، یک دیپلماسی انقلابی است. طبعاً شورا در این بخش از کار خود، به‌عنوان یک «دولت سایه»، یک «آلترناتیو»، عمل می‌کند. این شورا هم با افکار عمومی جهان برخورد می‌کند (برخورد با پایین) هم با دولت‌ها، احزاب و پارلمان‌ها. افشاگری‌های شورا در سطح بین‌المللی، که عموماً مردم جهان را مورد خطاب قرار می‌دهد، یکی از درخشان‌ترین اقدام‌های این شورا است. این دیپلماسی، کاملاً در نقطه مقابل دیپلماسی رژیم خمینی است که بر صدور تروریسم، صدور ارتجاع و توسعه‌طلبی با ماسک «ضدامپریالیستی» تکیه دارد.

حال بد نیست که از زاویه دیگری هم به دیپلماسی شورا نگریسته شود. اکثریت‌ها از این که خمینی این یا آن ژست ضدآمریکایی را می‌گرفت و با آن عوامفریبی می‌کرد، دچار آن چنان شعفی می‌شدند که خود را گم می‌کردند، و با هر ساز رژیم، به مثابه «جفت» حزب توده، می‌رقصیدند. اکثریت‌ها، در خدمت «منافع» مشخصی در عرصه جهانی و برای توجیه آن، اساساً به ماهیت این ژستها توجه نداشتند. آنها عمق قضایا را از نظر توده‌ها پنهان می‌کردند و سطح آن را برجسته می‌نمودند. اکنون نیز درمورد شورا و مجاهدین، تا آن جا که می‌توانند، عوامفریبانه، عمق قضایا را از توده‌ها پنهان می‌کنند و خاک در چشم آنها می‌پاشند. اکثریت‌ها اساساً به عمق خصومت محافل حاکم در آمریکا نسبت به شورا و مجاهدین توجه ندارند و، گرچه از آمریکا به‌عنوان امپریالیسم مسلط در صحنه جهانی صحبت می‌کنند، ولی حرکات دولت آمریکا و صهیونیست‌ها را برای خنثی کردن و درهم شکستن شورا و مجاهدین مسکوت می‌گذارند. اکثریت‌ها می‌گویند چرا شعار «ضدامپریالیستی» داده نمی‌شود. به‌عمل ضدامپریالیستی و استقلال‌طلبانه شورا و مجاهدین کاری ندارند. برون را می‌نگرند و قال را، نه درون را و حال را. اگر اکثریت‌ها به موضع‌گیری مرفی علیه مجاهدین توجه می‌کردند، اگر در برنامه‌های متعدد بی.بی.سی، رادیو اسرائیل و صدای آمریکا دقیق می‌شدند، اگر به نشریه‌های راست‌ترین جناح‌ها و محافل ارتجاعی بین‌المللی و مطبوعات وابسته به صهیونیسم بین‌المللی توجه می‌کردند و ... اگر به‌عنوان انسان‌های صادق و شرافتمند به‌میدان می‌آمدند، به یقین این‌گونه به مقاومت انقلابی لجن‌پراکنی نمی‌کردند. زیرا این سؤال

مطرح می‌شود که علت واقعی این خصومتها چیست؟ شورا و مجاهدین که جز اقدام برای سرنگونی رژیم خمینی و تحقق استقلال، صلح و آزادی در ایران، اقدامی نمی‌کند. شورا که، به قول اکثریتیه‌ها، شعار «ضدامپریالیستی» نمی‌دهد و... پس چرا سیا پول به مدنی می‌دهد تا او هم با این پول به نشریه «ایران‌شهر» کمک مادی کند تا این نشریه به سر و صورت مقاومت عادلانه و انقلابی جنگ و ناخن بکشد و از موضع دموکرات‌مآبی از «انحصارطلبی» مجاهدین آه و فغان سر دهد و در همان حال به عوامل رژیم خمینی امکان دهد تا در نشریه مقاله علیه مجاهدین و مبارزه مسلحانه چاپ کنند؟ راستی آنها که، مثل اکثریتیه‌ها، شیپور را از سر گشادش می‌نوازند، چرا به مبارزه عظیم این شورا و مجاهدین با جریانهای رفرمیست بورژوایی و خرده‌بورژوایی، که در صدد منحرف کردن انقلاب ایران هستند، توجه ندارند؟ چرا به مبارزه این شورا با جریانهای سازشکار، استحاله‌طلب و وابسته‌گرا، که منجر به منفرد شدن هرچه بیشتر آنها گردیده، توجه ندارند؟ چرا به دشمنی نمایندگان تمامی بخشهای بورژوازی وابسته و وابسته‌گرا با شورا و مجاهدین توجه ندارند؟ و چرا به تمامی این خصومتها و اعلام علنی این امر از طرف همه آنها که خمینی را بر مجاهدین ترجیح می‌دهند، از زاویه دیالکتیک مناسبات بین نیروهای مختلف اجتماعی برخورد نمی‌شود؟ متد دیالکتیک در تحلیل پدیده‌های اجتماعی، توجه اصلی را به عوامل داخلی مبذول می‌کند و از زاویه مناسبات و روابط متقابل جریانهای اجتماعی، ماهیت هر یک از آنها را مشخص می‌کند. گرچه توجه به عوامل داخلی اساساً مسأله اکثریتیه‌ها نیست، ولی حالا که پیشینه خیانتبارشان برای خودشان هم روشن شده است، آیا هنوز می‌خواهند این راه خائنانه را به شکل دیگر ادامه دهند؟

پلنوم جریان موسوم به اکثریت در فضایی حقیرانه، با گردانندگان و رهبرانی فرومایه، در ظاهر برای «نقد» گذشته و «راهیابی» آینده تشکیل شد، اما به استناد تمامی موضع‌گیریهایش فقط یک واقعیت را آشکار ساخت: افشای چهره واقعی اکثریتیه‌ها و بحرانی که دامن‌گیر آنها است. گردانندگان پلنوم به مرگ عبرت‌آموز حزب توده، که توسط رهبرانش در تلویزیون رژیم خمینی اعلام شد، توجه نکردند، تا آینده خود را ببینند. کوتوله‌های کوتاه‌بین اکثریتی نخواستند یا اساساً نتوانستند به مقاومت انقلابی مسلحانه با تمام الزامهای آن بپیوندند. این پلنوم، خود طبل رسوایی اکثریتیه‌ها را به صدا درآورد، تا ناقوس مرگشان کی و کجا نواخته شود. پیش‌بینی این امر، اما، حل‌کننده مسأله‌ی نیست. آن چه مسلم است این است که انقلاب، در جریان رشد و تعمیق خود، بسا «خیمه»‌های حقیر از نوع اکثریتی را برخواهد چید و در عین حال، به علت خصلت سازنده و سرشت زندگی‌پرورش، راه را

برای پیوستن به نیروی لایزال کارگران و زحمتکشان و مردم محروم ایران نشان خواهد داد. این رمز انقلاب است. آیا کسانی که «پلنوم» برای رام‌کردنشان نقشه کشیده بود، این حقیقت را درک خواهند کرد؟ جامعه ما در شرایط انقلابی قرار دارد و هر تصمیمی و حرکتی باید متکی بر شناخت این موقعیت، که لازمه آن برخورداری از حداقل شرافت اخلاقی است، باشد. تنها انسانهای شرافتمند و صادق خواهند توانست این سخن پرمحتوا و شیوای لنین را در مورد شرایط انقلابی درک کنند: «موقع دشوار است، وظیفه سنگین است، خیانت عظیم است». جنبش انقلابی مسلحانه با درک لحظه کنونی، خود را به آب و آتش می‌زند و در اقیانوس بیکران، به پیش می‌رود. بگذار اکثریتیه‌ها در لجنزار کناره‌ها بپوسند. این تصمیم را خودشان گرفته‌اند.

یادی می‌کنند. هر رهگذری، به‌طور طبیعی، دلش می‌خواهد هر چه زودتر از بالای سر این مرده‌خورهای بی‌مقدار خاکسترنشین بگذرد و ببیند در خود قبرستان چه خبر است. ولی تیت‌رهای درشت و عکس و تفصیلاتی که بر روی کشلول و طاس این دو خودنمایی می‌کنند، رهگذر را لاجرم به پای معركة آنها می‌کشاند تا ببیند در بساط مارگیری که پهن کرده‌اند، چه می‌گذرد. رمال اولی که هم فال می‌بیند و هم افعی جادو می‌کند، همان «استاد علی‌اصغر فقیهی» است که، علاوه بر نوشتن حاشیه بر کتابهای مربوط به مار غاشیه، در تذکره‌نویسی، تعزیه‌شناسی و نکات فنی عزاداری نیز تخصص دارد. او، علاوه بر تحقیقاتی «تاریخی»، از قبیل سینه‌زنی در زمان آل‌بویه، مدتی هم با شهید مظلوم! بهشتی - که به‌قول ایشان «در مدیریت، طرز فکر، نطق و بیان و وسعت معلومات فردی کم‌نظیر بودند» - همکار و همدم بوده است (صفحه ۶) و همین، به‌خودی خود، در جمهوری جهل و جذام کلی منزلت و مرتبت است. در بساط مارگیری علی‌اصغر فقیهی همه نوع مطلبی به چشم می‌خورد: از نمایشنامه تا نعلنامه، از طبل و بوق تا «تاغ و توغ» و از جمع‌آوری «لغات اصیل قمی» تا تبدیل کود به سوخت اتمی.

الطبول والبوقات!

در جعبه مارگیری باز می‌شود. ولی قبل از این که رمال فقیهی دستش را داخل ببرد، سه لاشخور غول‌پیکر از داخل جعبه پرواز می‌کنند و می‌روند اوج دیوار غسلخانه، بالای سر جایگاهی که در آن سه «آغا»ی نورانی نشسته‌اند، فرود می‌آیند. رمال فقیهی، بدون توجه به آنها و با خونسردی کامل، کارش را ادامه می‌دهد و دستش را می‌برد داخل جعبه تا چشمه اول را نشان بدهد. پس از جستجوی مبسوط و مفصل، دست فقیهی نه با مار، بلکه با یک کتیبه گرد و خاک گرفته بیرون می‌آید که روی آن عبارتی حک شده است. رمال گرامی از مرحوم ملاآقا دربندی معادله‌یی نقل می‌کند که رابطه «ارتکاب المعاصی» با «طبل و بوق» عزاداری را به این ترتیب فرموله کرده است: «یرتکبون المعاصی بضر بهم الطبول و البوقات...»! (صفحه ۸). قبل از این که مطلب اوج بگیرد و فقیهی این جمله سری را در حد فهم و درک مستمعین بشکافد، مارگیر دوومی، یعنی دوکتور بروجردی، وسط حرف ایشان می‌دود. این «الدوکتور» بروجردی خودش هم مسلک عده‌یی از روحانیان بی‌ریش و گیس است که به «دکترهای کتابخانه سیاسی منتظری» معروفند و کار «وادی‌السلام» فرهنگی این است که هر از گاهی، دُم یکی از اینها را می‌گیرد و می‌آورد و یک لقب دکتر به او می‌چسباند و بعد مثل فیل هوایش می‌کند. القصة، حضرت مستطاب بروجردی با این

دیباچه‌یی بر

«وادی‌السلام» فرهنگی!

یوسف جوان

یک منظره خاکستری را در نظر بگیرید و چند عنصر، از جمله یک ردیف مقبره، یک نوحه‌خوان با ناله‌های سرد و گرم و یک قبرکن دندان‌شکسته با خنده کریه به آن اضافه کنید. حالا اگر دو سه صندلی، یک مخده و چند چای قندپهلوی در کنار این منظره بچینید و یک قاب خاتم آراسته به تمثال «ملک‌الموت» را هم از دیواری آویزان نمایید، آن چه به‌دست می‌آید منظره‌یی از «وادی‌السلام» فرهنگی حکومت خمینی است که تحت نام «کیهان فرهنگی» چاپ می‌شود. برای سیر و سیاحت این قبرستان و دیدن طرح و نمای آن، هر شماره‌یی را می‌شود به‌دست گرفت و ورق زد. نتیجه آخری همیشه یکی است. وقتی رودخانه عفونت به راه می‌افتد برای پی‌بردن به اعماقش لارویی هم لازم نیست. چون هر خزه و لجنی که بر روی موج تعفن بالا بیاید، همان عطر! اعماق را با خودش همراه دارد. به‌طور نمونه می‌توان به «کیهان فرهنگی» شماره ۶ (شهریور ۱۳۶۵) که مملو از سنگ قبرهای شکسته و قبرکنهای به خاک سیاه نشسته است، نگاهی انداخت.

اولین رمال بساطش را دم دروازه پهن کرده و به همین خاطر، عکسش به‌عنوان «مرد منتخب ماه» روی جلد است. یکی از مشخصه‌های بزرگ «وادی‌السلام» فرهنگی، جلد آن است که به‌طور مرتب، هر ماه، به تصویر یک فروند فسیل از موزه باستان‌شناسی حوزه مزین است و اگر کسی روزی تمام این عکسها را کنار هم بچیند، می‌تواند موزه بدیعی از میرزا نئاندرتالهای ماقبل بشر ترتیب بدهد. در صفحه دوم، اسامی فالگیرها، رمالها و مرده‌شوهایی که مرتکب پرکردن این شماره از «وادی‌السلام» فرهنگی شده‌اند، چاپ شده است. در صفحه سوم دوباره همان رمال اولی، دست در دست یک میرزابنویس دیگر، پای بساط چای نشسته‌اند و از دود و کباب عهد شباب

«دیباچه‌یی بر...»

دوباره «وادی‌السلام» فرهنگی را ورق می‌زنیم. پس از بساط آن دو نفر می‌رسیم به یک درویش مدهوش کشکول به دوش و یک مطلب فنی با عنوان «دیباچه‌یی بر...»

اصطلاح «مقدمه‌یی بر...»، «دیباچه‌یی بر...» در گوش همه طنین‌آشنایی دارد. در سابق وقتی چنین عنوانی در کتابی می‌آمد، دلالت بر آن داشت که مطلب موردنظر حاوی بحثهایی فوق‌العاده پیچیده است و بدین‌ترتیب نویسنده، به‌طور ضمنی، می‌رساند که موضوع آن قدر پریپیچ و خم است که رساله یا کتاب حاضر تنها مقدمه‌یی بر آن به حساب می‌آید. «مقدمه‌یی بر جامعه‌شناسی»، «مقدمه‌یی بر نقد اقتصاد سیاسی» یا «مقدمه‌یی بر فیزیک انشتین و کوانتوم» از جمله نمونه‌های آشنا در این زمینه‌اند. «وادی‌السلام» فرهنگی هم، به همین سیاق، «مقدمه‌یی بر یک بحث فوق‌العاده حساس و فنی را در یک رساله متراکم به چاپ رسانده است: «دیباچه‌یی بر نوحه‌سرایی در زبان ترکی»! حالا چرا زبان ترکی؟ خودش نکته‌یی است از مو باریکتر. به قول ظریفی بعد از صدور «انقلاب»، شاید خمینی به فکر صدور نوع «فرهنگی» آن به ترکیه افتاده است! تا آن جا که به خود مطلب مربوط می‌شود، به‌علت جنبه به‌غایت فنی و ترکیب سنگین این بحث نوحه‌لوژی، این جانب از واردشدن حتی به رئوس کلی مطلب، معذور است. فقط یک نقل‌قول از این «مقدمه» سنگین و غامض را، من باب مثال، ذکر می‌کنم که خود حجتی است بر بی‌کرانگی گنجینه ادب و هنر حوزه علمیّه مربوطه: «سرآمد همه نوحه‌خوانان و ستاره درخشان این هنر که در میان اسلاف و اخلاف نظیر او را نتوان یافت، سلیم مؤذن‌زاده اردبیلی است... او بدون اغراق می‌تواند در یک مجلس دو ساعت بی‌وقفه بخواند... حیف که ما قیمت گوهرهای خود را نمی‌دانیم! و در شگفتم که چرا صدا و سیما خود را به غفلت زده و از این گنج بی‌رنج بهره نمی‌گیرد؟» (صفحه ۱۲). در همان جا اضافه شده است که از میان نوارهای سلیم، «اکبره باخ! اکبره باخ!... طشت‌گذاری و سینه‌زنی یا باب‌الحوائج، بهترین آنها است».

در کیهان فرهنگی، بحثهای «علمی» یکی بعد از دیگری می‌آید. به تعدادی از تیتراهای این شماره نظری می‌اندازیم: «اگر مرگ داد است، بیداد چیست»، «ویژه‌نامه روانشاد حسن»، «تول و توز» (قصه‌یی در مورد جنگ و مرگ)، «در سوک نارالله»، «نوحه‌سرایی در زبان ترکی»، «استاد ناصح درگذشت» و معرفی چند کتاب از جمله «اسلام و جنگ». تمام این مضامین به‌نوعی با مرگ ارتباط دارند. به‌طور

تیق نامربوط بحث «توغ» را پیش می‌کشد. رمال فقیهی هم سر یابوی سخن را به این طرف کج می‌کند و، مثل صفحه خط افتاده، تعریف تاغ و توغ را - که از ادوات عزاداری هستند - تکرار می‌کند: «خود کلمه توغ به‌معنای هیزم یا چوپ درخت تاغ است... و به همین مناسبت که پایه توغ را از چوب درخت تاغ تهیه می‌کردند، به آن توغ می‌گفتند. در واقع توغ و تاغ یکی است... یعنی هم توغ و هم تاغ» برابر است با هم تاغ و هم توغ! (صفحه ۸). سپس فقیهی اشاره می‌کند که مهمترین خاصیت درخت تاغ این است که فقط در اطراف حوزه می‌روید.

تا بحث خواص «طاریخی» حوزه داغ است، الدوکتور بروجردی فوراً پنبه یکی دیگر از رقیبان حوزه علیه را می‌زند: «مدتها قبل شخصی (!) تحقیقی در این زمینه انجام داده بود بدون این که به این مسأله که اصل "توغ" به قم تعلق دارد، اشاره‌یی کرده باشد! اما بحث حوزه علیه به این جا ختم نمی‌شود. این بار رمال فقیهی عصا و چنگک مربوطه را در خورجین تنگ و تاریک خاطراتش می‌گرداند و باز هم یک چشمه دیگر رو می‌کند که دست رمانهای آگاتا کریستی را از پشت می‌بندد.

نفوذ جاسوسهای ژاپن در «حوزه علمیه»

رمال فقیهی که از حوالی قرون نوزده - و بلکه انقلاب صنعتی - در حوزه مقیم بوده، یک خورجین خاطرات شگفت‌بار را با خود یدک می‌کشد. علامه گرامی، بعد از این که فکش گرم می‌شود، از ماجرای اسرارآمیز و غریبی پرده برمی‌دارد: در طول جنگ جهانی دوم، جاسوسان چشم‌بادامی امپریالیسم ژاپن در حوزه علیه نفوذ کرده بودند و اینتلیجنت‌سرویس هم با «عکس» و اسناد، در حجره‌ها به دنبال آنها می‌گشت! یکی از «روحانیین مبارز»، که گویا برای مخفی‌کاری مدتی کشاورزی هم می‌کرده، پیش رمال فقیهی فاش کرده که یک بار وقتی می‌خواست است از قم خارج شود، «در محوطه ایستگاه سه نفر که عکسی در دست داشتند، به من نزدیک شدند و بعد از این که با دقت مرا نگاه کردند و با عکس تطبیق نمودند، مرا دستگیر کردند و با چشم بسته، توسط وسیله‌یی که بعداً فهمیدم هواپیما بود، به هندوستان، که مستعمره انگلستان بود، بردند و شروع به بازجویی کردند، چون مرا با یک جاسوس ژاپنی اشتباه گرفته بودند»! (صفحه ۵). متأسفانه راوی داستان توضیح نمی‌دهد که بعد از این ماجرا چه بر سر این قبیل جاسوسان استکبار ژاپن آمده است. ولی این موضوع کاملاً روشن می‌کند که توصیه اخیر حاج آقا روح‌الله به «علمای حوزه»، در باب تجسس اندر احوالات هم حوزه‌ییها و ممانعت از نفوذ عناصر ناباب به حوزه، بی‌حکمت نبوده است.

مثال، قلمزن مقاله «اگر مرگ داد است، بیداد چیست» در میان هزاران موضوع متنوع و زندگی‌آفرین و حماسی - تاریخی شاهنامه فردوسی، موضوع مرگ را در یکی از بیت‌های آن پیدا کرده و به صورت عنوان یک نوشته در آورده است (۲). او، درست مثل دیوانه‌یی که در دکان عطاری در میان همه ادویه فقط به دنبال سم مرگ موش و استرکین می‌گردد، در میان نوشته‌های دیگران به دنبال فرمول مرگ به کندوکاو پرداخته و از میان آن همه گفته‌های حکیمانه مفاخر ایرانی و خارجی، فقط آن چه را که وجه مشترکی با مرگ دارد، از متن اصلی قیچی کرده و، با توجه به جو موجود در مملکت، آن تکه‌تکه‌ها را، به صورت یک مقاله مرگبار، به هم بافته و به شکل یکی از غرفه‌های این عزاخانه ارائه کرده است. اما آن چه تا حالا دیدیم فقط صحن «وادی‌السلام» بود. از این جا به بعد به حوالی غسالخانه می‌رسیم که در آن محشر کبرایی برپاست.

«ویژه‌نامه روانشاد حسن»

همان طور که مستحضرید، مرکز هر قبرستان مرده‌شوخانه آن است. مرکز «وادی‌السلام» فرهنگی هم «ویژه‌نامه» آن است که در وسط درج شده و از صفحه ۲۳ آغاز می‌شود. ماجرا از این قرار است که یک نفر، یک سال پیش، در تصادف جان به جان‌آفرین تسلیم کرده است. ممکن است بگویید: خوب که چه؟ روحانیان در جنگ صدهزار صدهزار کشته‌اند و می‌کشند. ولی اشتباه نکنید، چون همین خبر مرگ خودش خیلی خبر است و حداقل بیست صفحه مطلب و رپرتاژ و قصه و شعر این مرده‌نامه را می‌توان به آن اختصاص داد؛ علی‌الخصوص که این مرده - نور به قبرش ببارد - جزو پایه‌گذاران کیهان فرهنگی هم باشد. اول باید با صاحب نعش کمی آشناتر بشویم. متوفی، که از قلم‌زنهای با سابقه «وادی‌السلام» خمینی است، بیانات و نوشته‌های مشروحی در تمام زمینه‌های مربوط به زندگی - به عبارت صحیح‌تر «مردگی» - در قلمرو حکومت فقیهان دارد. از جمله در مورد «استراتژی جنگ»، «عشق به امام»، «قشریون و مرتجعین»، «تفکر انحرافی والتقاطی چپ» و غیره مطالب بسیاری تحریر و تحریف فرموده است. «مرحوم حسن» در ضمن از فالانژهای سازمان تقلبی «مجاهدین انقلاب اسلامی» به شمار می‌رفت که چندی پیش، با فرمان ملوکانه امام و از روی ناچاری، در آن تخته شد.

آن مرحوم برداشت خیلی «قطور»ی هم - دست کم به قطر یک چماق - از مضمون «انقلاب فرهنگی» داشت که درست آینه‌برگردان «وادی‌السلام» فرهنگی است، یا در واقع، «نسیم دل‌انگیز»ی است که از باغ خزان‌زده اندیشه امام گذر

می‌کند.

این فالانژ مرحوم در نوشته‌یی، اول خود را این طور معرفی می‌کند: «من اصلاً در جمع آدم سنگدلی هستم، کم عاطفه و گاهی به طور شرم‌آوری بی‌تفاوت...» (صفحه ۳۶). سپس، برای پیشبرد «امور تربیتی» و امر «آموزش خردسالان» دست به تصویر مناظری نه چندان شاعرانه در جلو چشم دختر خود می‌زند و در دفاع از قمه‌زنی می‌نویسد: «آن برادر پاکبخته روستاییم که فرق سرش را می‌تراشد، قمه‌اش را تیز و بران به کف می‌گیرد... تیغ فرا می‌برد و فرو می‌آورد... [او] بهتر از هر کس تیغش را بر دشمن جراره‌اش فرو می‌کوبد» (صفحه ۳۸). برای درک کامل مفهوم پوست‌کننده صحبت حسن‌آقا، می‌توان دیوار قطور شکنجه‌گاهی را در نظر گرفت که در یک طرف آن یک چنین «پاکبخته»یی به پیاده‌کردن این مراسم بر بدن دیگران مشغول است و در طرف دیگر دیوار، مرحوم حسن به «تئوریزه کردن» این شفاوتها نشسته است. او، در همان جا، ضمن نکوهش عوالم بچگی و بی‌خبری، نعمتهای جهان بزرگسالان را هم یکی یکی شماره می‌کند: «دخترم، چقدر خوشحالم که امام بر عزاداری تکیه کرد... تو بر سر زدن‌ها و سینه‌زدن‌ها و زنجیرزدن‌ها و سنج و قمه‌زدن‌ها را ندیده‌ای، تو در گل فرورفتن‌ها، گل بر سر مالیدن‌ها، پابرهنه رفتن‌ها و شبیه‌خوانی‌ها را نمی‌شناسی». علاوه بر اینها مرحوم حسن مهارت فوق‌العاده‌یی هم در وصله‌کردن نوشته‌های ادبی و پیوند زدن آن با لقلقه آخوندی دارد. گاه نیز در بحر «رومانتیسیم» غوطه‌ور می‌شود. از جمله جناب حسن یک تصویر ظلمانی از ظلام و ظلمت کنونی به شرح زیر به دست داده است: «قلمی سیاه باید بر صفحه‌یی سیاه، تا شعری سیاه در این سوگ سیاه بسراید و بر سیاهپوشان این مصیبت بخواند»! (صفحه ۳۶). برخی از روانشناسان عقیده‌مندند که مرحوم حسن به نوعی خود سیاه‌بینی دچار بوده، چرا که بهنگام و نابهنگام می‌نالیده که «ای به سوگ نشسته! ای سیاه‌پوش! ای به غم پیچیده! این به سوگ نشسته دیگر را، که من باشم، کلامی گوی مرهم این دمل که در قلم نیش زده است، سیاه و سخت و غم‌آجین» (همان جا). اما برخی از خبرگان علوم طاغوتی - مثل روانشناسی اجتماعی - از اظهارات ادیبانه او نتیجه گرفته‌اند که تعادل بین منش زندگی و غریزه مرگ، که در بشرهای معمولی هماهنگی خاصی دارد، در مرحوم حسن و هم‌سلکانش دچار اختلال شدیدی شده است (۲)، چون در نوشته‌های مرحوم حسن، که یک «حزب‌اللهی» تمام عیار است، غریزه مرگ و بوی عفن جسد همه افق‌ها را با بخار طوسی رنگ و تیره پوشانده است.

حالا، پس از آشنایی مختصری با صاحب نعش، موقع برگشتن به کنار دیوار غسالخانه است. طلبه‌یی به نام مهدی، که خودش تجسم مرده جاندار است، در کنار سنگ مزاری لمیده است. مهدی نکته‌یی را در مورد آدمهای زنده کشف کرده است که با

لحنی سرزنش‌بار، خطاب به دوستی گوشزد می‌کند و با حیرت می‌نالد که «در این اندیشه هستم که انسان عجب سخت جان است! در یک شب بارها جانش به لب می‌رسد و نفسش در سینه حبس می‌شود، اما هنوز زنده است!» (صفحه ۳۳) واقعاً که این بشر عجب موجود پررویی است! باز هم! و هنوز هم! زنده است! کمی آن طرف‌تر، دورتادور آرامگاه مرحوم حسن، جمعیت کثیری از مستقبلیین با یک چمنزار پشم و پیلۀ مشکی، چهارزانو نشسته و چشم به دیوار سمت راست غسالخانه دوخته‌اند.

سه «آغا»ی نورانی!

در کنار دیوار غسالخانه، کمی دورتر از جایگاه سه «آغا»ی نورانی، غلغله‌یی برپاست. در کنار چارپایه بلندی یک دوجین از آقایان و عاظ السلاطین منتظر نشسته‌اند تا نوبت روضۀ آنها بشود. یکی از این افراد غیرجسمانی، با سیمایی نتراشیده و نخراشیده‌تر از آذری قمی، بر بالای چارپایه می‌رود و یک نوحۀ چاک‌چاک سر می‌دهد و چنان بر سر و صورت خودش می‌زند که قلب هر مستمعی ترک برمی‌دارد. گویی به هنگام دیدن جسد، دچار بیماری حاد لاغوفتالموت (۳) شده، چون که به نظرش آمده که جنازۀ مرحوم حسن «زمزمه» هم می‌کرده است: «نعش عزیز حسن چنان آرام و با وقار در لابلای متقال فرو رفته بود که ... زمزمۀ این سؤال را داشت که: باور کند دل من مرگ خویش را؟» (صفحه ۲۴). بعد، هذیان ابعاد سرسام‌آوری می‌گیرد. واعظ مربوطه ادعا می‌کند که جنازۀ مرحوم حسن در همان وضع، به حال مشایعت‌کنندگان گریه هم می‌کرده است. می‌گوید پس از آن که جمعیت همیشه در عزا پشت سر جنازه راه افتاد و پس از آن که هَمَه با هم «از خطیره تا خلد برین به زاری گریستند، او نیز نه بر مرگ خود که بر اندوه ماندگان خواهد گریست» (صفحه ۲۴). فقط باید یادمان باشد که جنازۀ از «مرگ خود» ناراحت نیست، از ماندن «ماندگان» دچار تشویش و عذاب قبر شده است!

واعظ بعدی شهید شاهچراغی، سرپرست موسسۀ کیهان فرهنگی، است که از چارپایه بالارفته و پس از یک فین وسیع و پربرکت در لای عبا، یک روضۀ جگرسوز توأم با حق‌حق، در وصف محسنات مرحوم حسن ایراد می‌کند (صفحه ۲۵). سپس یکی از شیوخ الشعرا به نام «سرو» ناز، یک قطعۀ ادبی «رومانطیک» و رقیق — که خودش شخصاً با صدونود کیلو گوشت بدون استخوان، نوشته — قرائت می‌کند و طی آن صحنۀ فجیعی از آن دنیا را هم، با نقشۀ کروکی و اسم و آدرس، توصیف می‌فرماید. در این صحنه، که در کرانه‌های جهنم اتفاق می‌افتد، واعظ مزبور صدوقی معدوم را بر

بالای منبری مجسم می‌کند که تمام حزب‌اللهیها در پای آن جمع شده‌اند تا برای حسن تازه‌وارد سینه‌زنی کنند. «سرو» ناز با سوز و اشک، همراه با مارش طبول و بوقات، نوحه می‌خواند: حزب‌اللهیها «پای منبر آیت‌الله صدوقی به زانو نشسته‌اند... آقای صدوقی می‌داند چه خبر است، منبر را تمام می‌کند... اینک صدوقی، این پدر، محراب و منبرا و... به همراه دیگران، در صفوف طولانی، به تشییع جنازۀ حسن از خطیره تا خلد برین، به نوحه‌خوانی ایستاده‌اند» (صفحه ۳۷).

در این گیرودار سه جنازۀ جدید وارد صحن «وادی‌السلام» می‌شود و بانگ شیون و حق‌حق و زاری از جمعیت سپاه بلند و بلندتر می‌شود. فرماندهان سپاه سه تابوت تازه‌وارد را می‌آورند و جلو جایگاه بر زمین می‌گذارند، در زیر پای سه لاشخور غول‌پیکر و در اطراف جایگاهی که سه آغای نورانی در آن نشسته‌اند. ولوله‌یی بر پا می‌شود. در صدر مجلس، سه آغای نورانی — منتظری و رفسنجانی و خمینی — با حالتی ملتهب‌تر و برافروخته‌تر از بقیۀ حضار، دارند زار می‌زنند و یقه جر می‌دهند. ولی این سه یار مکتبی! زیاد به جنازۀ آن مرحوم کیهان فرهنگی کار ندارند. این سوز دل از جای دیگری بلند است. اولی عمامۀ سیدمهدی هاشمی، دومی عکس آقازادۀ شش میلیون دلاری، و سومی اسناد قاچاق اسلحه و شناسنامۀ باطل‌شده «جمهوری» را در بغل گرفته‌اند و زار می‌زنند!

خدا همه رفتگان را بیامرزد!

توضیحات

- ۱ - خود مقاله هم مزین به یک تصویر اخم‌آلود حضرت خامنه‌ای است که طراح کیهان فرهنگی از آن به‌عنوان مدل برای طرح فردوسی، استفاده کرده است.
- ۲ - معمولاً در آدمها، منش زندگی و عشق به زیستن و طبیعت، به‌عنوان منش غالب، بعد دیگر یعنی غریزۀ مرگ و مرگ‌طلبی را تحت تسلط کامل خودش می‌گیرد. حتی آنها هم که مرگ شکوهمند حماسی را می‌پذیرند، نه از موضع مرگ دوستی، بلکه از یک موضع کیفیتاً برتر، یعنی از بلندای عشق به زیستن، به این انتخاب دشوار و رفیع می‌رسند. اما چیزی که بر قلم‌نهایی از قبیل نمونه فوق حاکم است، تمام آن چیزهایی است که ضدزیستن و ضد زیباییهای طبیعت و ضد فرهمندترین احساسات و عواطف بشری است. رسالت آنها هم چیزی جز تبلیغ مرگ کور و پذیرش سرنوشت شوم و محتوم، که دورتادورش القاب و کلمات مسروقه چیده شده، نیست. و وقتی بینش این

جناب یا امثال کمال حاج سید جوادی بر مؤسسه‌ی مثل کیهان فرهنگی مسلط شد، تمام تباهیهایی را که در ذهن «سیاه» قشر خاصی از اجتماع می‌گذرد، بازتولید و تکثیر می‌کند و در تمام جامعه — بلکه در سراسر دنیا، تا آن جا که تبلیغات و نشریه بُرد و کشش داشته باشد — پخش می‌نماید. رسم است در همه جای دنیا که حکومت آدمکش و دیکتاتور، برای آن که لای جنایاتش را درز بگیرد، لااقل در تبلیغات خود حرف از بهار و شکوفایی و رشد و لبخند و پیشرفت می‌زند. ولی در تبلیغات این حکومت جنگزده چیزی جز مرگ، معصیت، جنازه، کتیبه، نعش و امثال آن وجود ندارد. اما نکته اصلی در این جا نیست. نکته اصلی این است که، بر سیاق همان رمالهای قدیم، «روحانیان» این معجونهای مرگبار را فقط برای دیگران تجویز می‌کنند. نسخه‌های مرگ‌اندود جنگ و کشتار هم نه برای زعمای قوم و افراد «روحانی»، بلکه برای آدمهای جسمانی — یعنی کل اتحاد مملکت — پیچیده می‌شود. در این میان رسالت کیهان فرهنگی، صحیفه (نشریه به اصطلاح ادبی و هنری حزب جمهوری اسلامی) و نشریاتی که با هزینه‌های نجومی چاپ و پخش می‌شوند، چیست و برای منظور خود از چه شیوه‌هایی استفاده می‌کنند؟ یکی از شیوه‌های رایج این نشریات دستبردزدن به گنجینه فرهنگ قدیم و دزدیدن مقداری چاشنی از متنهای کهن و افزودن برخی اداهای قرن بیستمی به آن است. اما هدف نهاییشان این است که با تلقین و تحریک غرایز و هیجانهایی ابتدایی، به ضرب لفاظیهای رمانتیک مبتذل، هضم این لقمه‌های خونالود را برای مردم محکوم آسانتر کنند.

۳ — برای توضیح در مورد این بیماری، به صفحه ۱۵ همین شماره از کیهان فرهنگی (شهریور ۱۳۶۵) مراجعه کنید.

شفیعی کدکنی

در آن سوی شب و روز

با باد قیام درخشان سیاهگل

همیشه دریا دریاست.

همیشه دریا توفان دارد.

بگو! برای چه خاموشی؟

بگو: جوان بودند،

جوانه‌های برومند جنگل خاموش.

بگو! برای چه می‌ترسی؟

سپیده‌دم، این جا،

شقایقان پریشیده در نسیم، هراسان،

بر این گریوه فراوان دیده‌ست.

به آبهای خزر، موجهای سرگردان،

و بادهای پریشان بگو، بگو

باری،

احمد شاملو

خطابه تدفین

با یاد

خسرو گل سرخی، احمد رضایی، مصطفی شجاعیان،

موسی، اشرف، آذر

شهیدان تبریز (۵۶)، ترکمن صحرا (۵۸)، تهران (۶۰)

و همه شهیدان بهمن

غافلان

همسازند،

تنها توفان

کودکانِ ناهمگون می‌زاید.

همساز

سایه‌سانانند،

محتاط

در مرزهای آفتاب.

در هیأتِ زندگان

مردگانند.

وینان

دل به دریا افکنانند،

پیام برگ شقایق را

— در لحظه‌یی که می‌ریزد،

و می‌فشاند آن بذر سالیانه فصلش را—

به دشتها ببرند.

بگو! برای چه خاموشی؟

سپیده می‌دانست آیا که در کرانه‌او

چه قلبهای بزرگی را

دوباره از تپش افکندند؟

و باز می‌داند آیا که در کرانه‌او

— آن گرانِ نابِ گران—

در آن سوی شب و روز،

که سُرخبوتۀ خون شما در آیند اش،

میان مرگ و شفق،

چنان تجلی کرد؛

و باز بار دگر

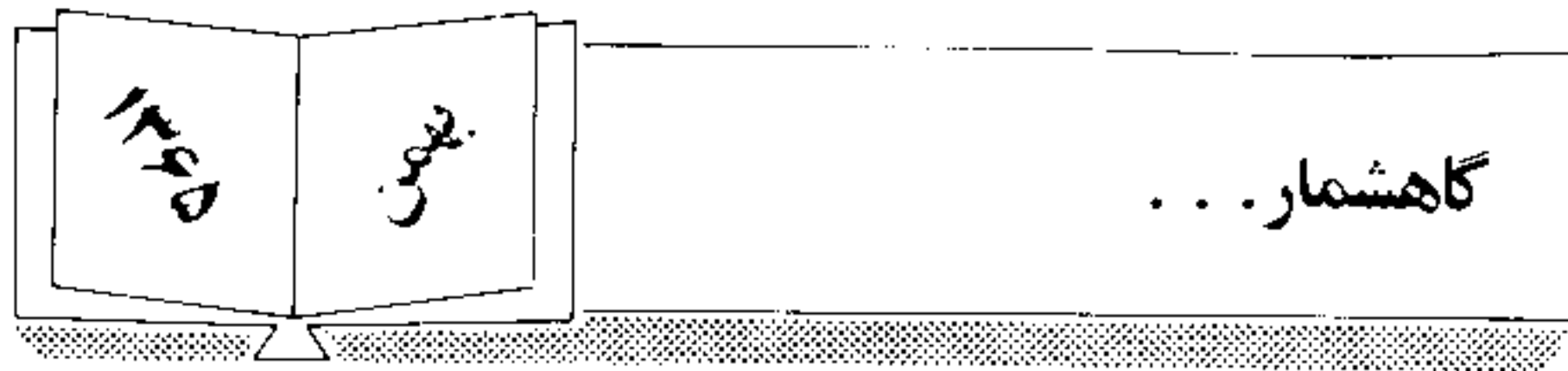
سرود بودن را،

در برگ برگِ آن بیشه،

و موج موج خزر جاودانگی بخشید.

به روی گسترۀ سبز جنگل بیدار،

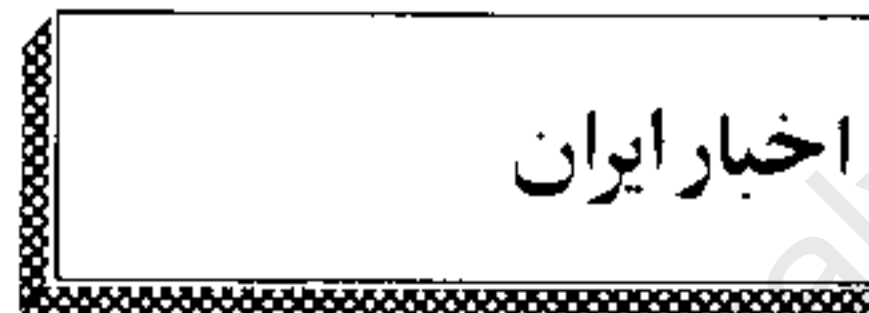
خوشا سپیده دما وان کرانه دیدار!



گهشمار...

گفته راديو رژيم، قاضي زاده نماينده فريمان و سرخس گفت: «روستاي رخنه گل فريمان ۱۷۰ سکنه دارد که تاکنون ۱۵ شهيد و مفقود و معلول و ۶۵ مجروح داشته است».

* به گزارش راديو رژيم، خميني، در دیدار با اعضای شورای مدیریت حوزه علمیه قم گفت: «... اگر خدای نخواستہ در حوزه علمیه فسادى به وجود بیاید، ولو در درازمدت در سرتاسر ایران آن فساد پیدا می شود و آنها که همیشه در فکر بودند که در حوزه علمیه نفوذ کنند، به همین خاطر است و نفوذ آنها نفوذ ظاهری نیست، چه بسا بیشتر از شما اظهار دیانت کند... اینها از مشکلات حوزه است... ممکن است اشخاصی بگویند که باید فقه تازه‌یی درست کرد که این آغاز هلاکت حوزه است... این که شما در رابطه با سابقه افراد تحقیق می کنید، کار



اخبار ایران

مسائل اقتصادی و اجتماعی

۱ بهمن (۲۱ ژانویه ۸۷): به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی آخوند مصباح یزدی گفت: «... خدا بر مملوک خودش به هرگونه که بخواهد تصرف می کند. این ربطی به ما ندارد که اعتراض کنیم که چرا سیل؟ و چرا زلزله؟ چرا کمبود مواد غذایی؟...».

۲ بهمن (۲۲ ژانویه ۸۷): به نوشته روزنامه کیهان، محمدحسین ملک مدنی شهردار اصفهان پس از ۳ هفته بازداشت، از زندان شهربانی اصفهان آزاد شد.

۵ بهمن (۲۵ ژانویه ۸۷): به

به پای دارنده آتشها

زندگانی

دوشادوش مرگ

پیشاپیش مرگ

هماره زنده از آن سپس که با مرگ

و همواره بدان نام

که زیسته بودند،

که تباهی

از درگاه بلند خاطرشان

شرمسار و سرافکنده می گذرد.

کاشفان چشمه

کاشفان فروتن شوگران

جویندگان شادی

در مجری آتشفشانها

شعبده بازان لبخند

در شبکلاه درد

با جاپایی ژرف تر از شادی

در گذرگاه پرنندگان.

در برابر تندر می ایستند

خانه را روشن می کنند

و می میرند.

خوبی است».

* به گزارش رادیو رژیم، طرح تشدید مجازات محترمان و گرانفروشان به تصویب رسید.

۶ بهمن (۲۶ ژانویه ۸۷): به گزارش صدای مجاهد، در تهران روزانه ۹ ساعت خاموشی وجود دارد. در شهر اراک این خاموشی به ۲۰ ساعت در روز می‌رسد.

۷ بهمن (۲۷ ژانویه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، محتشمی وزیر کشور در مورد پناهنده شدن ایرانیان به کشورهای خارجی گفت: «غالب آنها... از ترس مجازات به خارج از کشور فرار کرده‌اند... بنابراین برابر مقررات بین‌المللی ما در خارج از کشور پناهنده‌یی نداریم».

۸ بهمن (۲۸ ژانویه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، معاون بنیاد مستضعفان گفت: «از ابتدای سال جاری تاکنون توسط این بنیاد ۲۰ میلیون دلار انواع فرآورده‌ها به خارج از کشور صادر شده است».

۱۰ بهمن (۳۰ ژانویه ۸۷): رفسنجانی در نماز جمعه تهران گفت: «مردم ما برای خوابیدن و خوردن زنده نیستند و اگر همگی ما گرسنه هم باشیم مسأله‌یی نمی‌تواند باشد، زیرا راه ما باز و روشن است...».

۱۱ بهمن (۳۱ ژانویه ۸۷): کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل اعلام

کرد که در ایران شکنجه به نحو گسترده‌یی معمول است و مخالفان رژیم، به‌طور وسیع، تحت شکنجه و آزار قرار دارند.

* رژیم اعلام کرد سرهنگ منصور ستاری فرماندهی نیروی هوایی را به‌عهده گرفته است.

۱۲ بهمن (۱ فوریه ۸۷): رژیم اعلام کرد که ادریس بارزانی، رهبر حزب دموکرات کردستان عراق بر اثر سکتۀ قلبی در شهر ارومیه فوت کرد.

۱۵ بهمن (۴ فوریه ۸۷): اداره کل اطلاعات رژیم در استان خوزستان از مردم خواست: «کلیۀ اخبار و گزارشهای مربوط به شناسایی عوامل مختل‌کنندۀ امنیت جامعه» را در اختیار این نهاد بگذارند.

* رادیو رژیم اعلام کرد: «در جلسۀ امروز شورای عالی قضایی پروندۀ ۶ نفر جاسوس و تروریست که به اعدام محکوم شده‌اند، مطرح و دستور اجرای حکم آنها صادر شد».

۱۶ بهمن (۵ فوریه ۸۷): معاون وزارت صنایع سنگین، در مصاحبۀ با روزنامۀ رسالت گفت: «در سال جاری، بین وزارت صنایع سنگین و ارگانهای دفاعی کشور ۱۵ میلیارد تومان قراردادهای نظامی منعقد شده است».

* خمینی به مناسبت پنجمین روز دهۀ فجر، که «روز انقلاب اسلامی و شهادت» نامیده شده، پیامی فرستاد. در

این پیام آمده است: «ملت ما کمربندها را محکم بسته‌اند و همه به جز تعداد انگشت‌شماری منافق خودفروخته، جاسوس و سایر وابستگان... در صحنۀ نبرد ایستاده‌اند... ابرقدرتها بدانند که ما تا آخرین نفس و تا آخرین منزل... ایستاده‌ایم و برخلاف میل تمامی آنها حکومت نه شرقی و نه غربی را در اکثر کشورهای جهان پایه‌ریزی خواهیم نمود. از همه جوانان... می‌خواهیم که مثل همیشه به جبهه‌ها هجوم آورند...».

* معاون وزارت صنایع سنگین رژیم، گفت: «با صدور محصولات تولیدی، واحدهای صنعتی تحت پوشش این وزارتخانه به خارج طی سال جاری مبلغ ۲۰ میلیون دلار ارز وارد کشور شده است».

* رژیم اعلام کرد که مسابقات بین‌المللی فوتبال، که قرار بود هشت روز دیگر در تهران برگزار شود، به سبب جنگ ایران و عراق لغو شده است.

۱۷ بهمن (۶ فوریه ۸۷): رژیم از مردم خواست که خودشان به ساختن پناهگاه و جان‌پناه دست بزنند. موسوی نیز از شهرداریها خواست که برای ساختن پناهگاه به مردم کمک کنند.

۱۸ بهمن (۷ فوریه ۸۷): افشار، سخنگوی پاسداران در مصاحبۀ گفت: «... نکته مهم تأمین کادرهای ثابت پاسداری است که به سبب گستردگی نبرد مورد نیاز می‌باشد... سپاه پاسداران از همه کسانی که واجد شرایط عضویت در سپاه می‌باشند، برای پذیرش مسئولیت

در رشته‌های مختلف... ثبت‌نام به‌عمل می‌آورد».

* وزیر فرهنگ و آموزش عالی رژیم اعلام کرد: «در سال گذشته ۱۰۰ تن از اساتید خارجی... که مورد تأیید هستند، جذب شده و اکنون مشغول تدریس هستند و تعداد دیگری نیز دعوت به همکاری شده‌اند».

۱۹ بهمن (۸ فوریه ۸۷): به گزارش صدای مجاهد، در تاریخ ۵ بهمن، یک فروند هواپیمای سی-۱۳۰ هنگامی که مأموریت حمل مجروحان تهاجم اخیر را داشته است سقوط می‌نماید و کلیۀ سرنشینان آن از جمله سه افسر خلبان کشته می‌شوند.

* به گزارش صدای مجاهد، برکناری سرهنگ صدیق، فرمانده سابق نیروی هوایی، به دنبال یک رشته درگیریهای شدید در درون رژیم صورت گرفته است. سرهنگ عابدی معاون سرهنگ صدیق، چندی پیش، پس از اختلاس اموال نیروی هوایی متواری شد.

۲۰ بهمن (۹ فوریه ۸۷): به نوشته روزنامۀ کیهان، معاون فرمانده سپاه بسیج گفت: «در بسیاری از شهرها، بلافاصله پس از فرو ریختن بمبهای عراقی، دزدان به سرقت از خانه‌های ویران‌شده می‌پردازند. تاکنون ۲۶ نفر به اتهام سرقت در خانه‌های آسیب‌دیده اعتراف کرده‌اند».

۲۲ بهمن (۱۱ فوریه ۸۷): به گزارش صدای آمریکا، سازمان ملل متحد

گزارش خود را درباره وضعیت حقوق بشر در ایران منتشر کرد. بنا به این گزارش از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۵ حدود ۷ هزار نفر در ایران اعدام شده‌اند. در این گزارش به موارد زیادی از اعدام، شکنجه و بازداشت خودسرانه در ایران اشاره شده است.

۲۶ بهمن (۱۵ فوریه ۸۷): موسوی، نخست‌وزیر رژیم، از مردم خواست که در شناسایی و معرفی هواداران سازمان مجاهدین خلق که «به عنوان جاسوس، دشمن را برای بمباران شهرهای ایران راهنمایی می‌کنند» با دولت همکاری کنند.

* موسوی گفت: ایجاد پناهگاه‌ها تنها برای مقاومت در برابر تهاجم عراق نیست بلکه برای جنگ‌های آینده ایران ضروری می‌باشد.

۲۸ بهمن (۱۷ فوریه ۸۷): نیروهای رژیم، با انفجار یک بمب، مانوری در یکی از مراکز کمیته‌های تهران ترتیب دادند. رادیو رژیم در توضیح این مانور گفت: پس از انفجار بلافاصله نیروهای امنیتی و انتظامی کمیته برای پیشگیری از هرگونه دخالت ستون پنجم در محل آسیب‌دیده وارد عمل شده، محل انفجار را به محاصره درآوردند.

۲۹ بهمن (۱۸ فوریه ۸۷): به گزارش صدای مجاهد، گروه کثیری از پزشکان و پیراپزشکان را با زور و اجبار به وسیله ۱۵ دستگاه اتوبوس، به جبهه‌های جنگ اعزام نموده‌اند. شماری از اعضای هیأت علمی دانشگاه‌ها نیز روانه جبهه‌های جنگ شده‌اند.

صدور تروریسم

۹ بهمن (۲۹ ژانویه ۸۷): ابویاذ در مصاحبه با روزنامه لومتن، چاپ پاریس، تهران را به سازماندهی گروگانگیرها متهم نمود. به گفته او «کلید مسائل گروگانهای فرانسوی در لبنان آزاد کردن انیس نقاش است». ابویاذ توضیح می‌دهد که تغییر مسیر بوئینگ افرانس به تهران در اوت ۱۹۸۴، که ربایندگان آن تقاضای آزادی ۵ عضو کماندوی بازداشت شده را داشتند، توسط رفیق‌دوست وزیر سپاه پاسداران طراحی شده بود. ابویاذ اعلام کرد: «حزبالله، جهاداسلامی، سازمان عدالت انقلابی، مستضعفین فی‌الارض همگی یکی هستند و برای تهران کار می‌کنند». به نظر او آزادی گروگانها با چراغ سبزی از تهران انجام می‌شود و تمام گفتگوهای سوریه با حزب‌الله الزاماً از طریق تهران می‌گذرد. ابویاذ گفت پس از آزاد شدن جیکوبسن با دخالت ایران، رژیم خمینی برای راضی نگاه داشتن سوریه، اجازه داد ۴ گروگان دیگر از طریق دمشق آزاد شوند. ابویاذ همچنین گفت: «ارسال سلاح به ایران، فقط برای نیل به آزادی دستگیرشدگان آمریکایی بوده است». او اظهار نظر داشت که در تهران خمینی است که کارها را هدایت می‌کند. نرخ گروگانهای آمریکایی بالا رفته و از یک میلیون دلار به دو سه میلیون دلار رسیده است. این پول برای تقویت سازمان جهاداسلامی «به‌منظور... ربودن گروگانهای دیگر به کار برده می‌شود».

۱۰ بهمن (۳۰ ژانویه ۸۷): به گزارش رویتر، صلاح خلف، از رهبران سازمان آزادیبخش فلسطین، اظهار داشت که آمریکا مبلغ دویلیون دلار برای آزادی دیوید جیکوبسن پرداخت کرده است. به گفته او این مبلغ نقداً توسط تری‌ویت، نماینده کلیسای انگلستان، به گروه جهاداسلامی طرفدار ایران پرداخت شده است.

* روزنامه لوموند در مقاله‌یی با عنوان «دولت نگران از سرگیری تروریسم در آینده است»، می‌نویسد: «سخنان غریب رفسنجانی، رئیس مجلس، در ۲۸ ژانویه در تهران، که عملاً، در مصاحبه مطبوعاتی خود، گروگانگیری را توجیه کرد، فقط می‌توانست نگرانیهای فرانسه را افزایش دهد. رفسنجانی گفت: گروگانگیران به چنین شیوه‌هایی متوسل می‌شدند چون، به خلاف قدرتهای صنعتی غرب، وسیله دیگری برای وارد آوردن فشار ندارند. بنابراین هواپیماها، سفارتخانه‌ها و شخصیت‌های غرب را هدف حمله خود قرار می‌دهند...».

۱۱ بهمن (۳۱ ژانویه ۸۷): نشریه یواس. نیوزاند ورلد ریپورت نوشت: یکی از ربایندگان لبنانی مردی است به نام عماد مغنیه که عضو حزب‌الله می‌باشد که از طریق هادی خسروشاهی از موسوی نخست‌وزیر ایران رهنمود می‌گیرد.

۱۲ بهمن (۲ فوریه ۸۷): مقامهای دولتی کویت اعلام کردند که ۱۱ نفر را به جرم دست داشتن در بمب‌گذاریهای اخیر کویت دستگیر کرده‌اند که همه آنها متأثر از رژیم خمینی می‌باشند.

* دولت مراکش رژیم ایران را به دخالت مستقیم در جنگ بر سر مالکیت صحرای غربی متهم ساخت و خاطرنشان کرد که پاسداران ایرانی در صفوف پولیساریو دیده شده‌اند.

۱۴ بهمن (۳ فوریه ۸۷): روزنامه «تان» چاپ ترکیه نوشت: فرستادگان سیاسی ایران، به اوزال، نخست‌وزیر ترکیه، پیشنهاد همکاری برای سقوط صدام حسین و تقسیم خاک عراق را کردند. طبق این طرح می‌بایست: ۱- در بغداد و اطرافش جمهوری اسلامی بصره تحت حمایت ایران ایجاد شود. ۲- کرکوک و موصل با تأیید آمریکا، به ترکیه واگذار شود تا این کشور بتواند مراکز نفتی عراق را تحت کنترل خود قرار دهد. ۳- یک جمهوری کردستان در سلیمانیه و اطرافش تشکیل گردد.

۱۵ بهمن (۴ فوریه ۸۷): به گزارش رویتر، رجایی خراسانی در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: ایران می‌تواند در آزادی گروگانها به آمریکا کمک کند، به شرط آن که آمریکا با ایران خصومت نداشته باشد و «چیزهایی» را که متعلق به ایران است برگرداند.

روابط خارجی رژیم

۲ بهمن (۲۲ ژانویه ۸۷): به گزارش رژیم، یک پروتکل مبادلات مرزی بین ایران و ترکیه در ارومیه امضا شد.

۳ بهمن (۲۳ ژانویه ۸۷): علی آهنی، فرستاده ویژه رژیم به فرانسه، با

ژاک شیراک نخست‌وزیر فرانسه دیدار و گفتگو کرد.

۶ بهمن (۲۶ ژانویه ۸۷): به نوشته روزنامه‌های «الاتحاد» و «اليوم السابع»، یاسر عرفات اظهار داشت که یک هماهنگی نظامی بین ایران و انگلستان وجود دارد. او گفت به اطلاعاتی دسترسی دارد که ثابت می‌کند «تهاجم علیه فاو در فوریه ۱۹۸۶ طبق یک طرح انگلیسی انجام شده است».

۹ بهمن (۲۹ ژانویه ۸۷): به گزارش رادیو رژیم، یک سند بازرگانی بین ایران و مالزی به امضا رسید.

* به گزارش رادیو رژیم، ایران روزانه ۸ تا ۱۰ هزار بشکه نفت به تایلند می‌فروشد و برای خرید ۲۰۰ تا ۴۰۰ هزار تن برنج از این کشور، قراردادی با تایلند بسته است.

۱۰ بهمن (۳۰ ژانویه ۸۷): مقامهای سیاسی مسکو گفتند که هشتاد هزار خانوار از افغانیهای مقیم ایران خواهان بازگشت هستند ولی حکومت اسلامی اجازه خروج به آنها نمی‌دهد.

* نخست‌وزیر فرانسه گفت که دومین مرحله تلاش برای عادی ساختن مناسبات با حکومت اسلامی ایران، با شکست روبرو شده است.

۱۲ بهمن (۱ فوریه ۸۷): رژیم اعلام کرد که یک فرد خارجی، به اتهام جاسوسی به سود اسرائیل، در تهران

بازداشت شده است. به گزارش خبرگزاری فرانسه، این فرد خبرنگار روزنامه آمریکایی وال استریت جورنال است که همراه گروهی از خبرنگاران خارجی، برای مشاهده آثار جنگ، به ایران دعوت شده بود.

۱۶ بهمن (۵ فوریه ۸۷): جواد لاریجانی، معاون وزارت خارجه رژیم، در ژاپن گفت: «ایران آماده است در تلاشهای دیپلماتیک ژاپن برای پایان دادن به جنگ ایران و عراق با ژاپن همکاری کند».

* جerald سایب خبرنگار روزنامه وال استریت جورنال، که در تهران بازداشت شده بود، به سفارت سوییس تحویل داده شد. به گزارش بی.بی.سی، نخست‌وزیر ترکیه به تقاضای ریگان، برای آزادی این خبرنگار، پیامی به مقامهای رژیم ایران فرستاد.

۱۹ بهمن (۸ فوریه ۸۷): به گزارش رویتر، فیلیپ انگز، تبعه کانادا، که از دسامبر گذشته به جرم جاسوسی در ایران بازداشت شده بود، آزاد شد. مجید قهرمانی، مأمور سفارت رژیم در اتاوا، گفت که انگز هنوز متهم به جاسوسی است، اما به نشانه حسن‌نیت ما به کانادا آزاد شد.

* راجر کوپر، بازرگان انگلیسی، که بیش از یک سال است در ایران تحت بازداشت قرار دارد، به تلویزیون رژیم آورده شد تا به جاسوسی اعتراف کند.

۲۴ بهمن (۱۳ فوریه ۸۷): به

گزارش خبرگزاری تاس، گرومیکو در دیدارش با ولایتی گفت: «مسکو با تهران درباره جنگ خلیج اختلاف نظر دارد. شوروی می‌خواهد... که این جنگ هر چه زودتر تمام شود».

۲۷ بهمن (۱۶ فوریه ۸۷): رژیم اعلام کرد که شرکت هواپیمایی ایران در اعتراض به یک برنامه تفریحی تلویزیون در آلمان، که طی آن با خمینی شوخی شده بود، دفتر نمایندگی خود را در شهر فرانکفورت تعطیل کرد.

* به گزارش رویتر «دولت ترکیه امروز در یک اعلامیه رسمی مقامهای ایران را، به دلیل پشتیبانی از مسلمانان ارتجاعی ترکیه، مورد حمله قرار داد و گفت ما نمی‌خواهیم از هیچ‌کس درس بگیریم».

۲۹ بهمن (۱۸ فوریه ۸۷): به گزارش رادیو بی.بی.سی، دولت آلمان غربی از قبول تقاضای ایران برای یک عذرخواهی رسمی خودداری کرد.

خرید و قاچاق اسلحه

۲ بهمن (۲۲ ژانویه ۸۷): «جبهه ملی لیبی» که با قذافی مبارزه می‌کند، اعلام داشت که ارسال اسلحه از جانب لیبی به حکومت اسلامی ایران همچنان ادامه دارد.

* روزنامه‌های ایتالیا نوشتند که دولت آن کشور محرمانه به حکومت خمینی اسلحه صادر می‌کرده است. دو تن از نمایندگان چپ‌گرای مجلس ایتالیا در

مورد فروش موشکهای ایتالیایی، که در حمله‌های اخیر رژیم به کار برده شده، از دولت توضیح خواستند.

۶ بهمن (۲۶ ژانویه ۸۷): روزنامه واشنگتن‌پست نوشت: «... منابع وزارت خارجه گزارش می‌دهند که هتلهای تهران مملو از تاجر سلاح می‌باشند که مشتاق معامله با خمینی هستند».

* به گزارش رادیو اسرائیل، یکی از بزرگترین قاچاقچیان هروئین در دادگاه نیویورک گفت که سال گذشته با مقامهای رژیم برای تولید مقدار زیادی پلوتونیم، مذاکراتی به عمل آورده بود. او می‌افزاید: «نمایندگان حکومت اسلامی در آخرین ملاقات، که قرار بود در سوییس برگزار گردد، حضور نیافتند و این معامله بالاخره سر نگرفت».

۸ بهمن (۲۸ ژانویه ۸۷): به نوشته یک هفته‌نامه اتریشی، یکی از بزرگترین کارخانه‌های این کشور تعدادی آتشبار به ایران فروخته است. این آتشبارها، که ظاهراً به مقصد لیبی حمل می‌گردیده، در بندرعباس تخلیه شده‌اند.

۱۰ بهمن (۳۱ ژانویه ۸۷): نشریه هفتگی لوویف لکسپرس و روزنامه «پرچم سرخ»، چاپ بلژیک، اعلام نمودند که شرکت بلژیکی «آسکو» بیش از ۲۰ میلیون دلار اسلحه به ایران فروخته است.

۱۷ بهمن (۶ فوریه ۸۷): روزنامه «لوسوار»، چاپ بلژیک، نوشت که بین

سالهای ۸۳ و ۸۵، دولت با استفاده از یک روش ماهرانه، از گمرک اجازه داد که بیش از ۳ هزار موشک ضد تانک آمریکایی از طریق فرودگاه بروکسل به تهران حمل شود.

* به نوشته روزنامه «سونسکا داگ بلادت»، چاپ سوئد، در سال گذشته ۷۰ محموله مهمات به وسیله کمپانی سوئدی بوفور، به طور غیرقانونی از شمال فرانسه برای ایران ارسال شده است.

۱۸ بهمن (۷ فوریه ۸۷): تلویزیون دانمارک گزارش داد که شرکت جنرال دینامیکس در ژوئیه سال ۱۹۸۲، بیش از ۲۰ هزار نارنجک دستی از طریق یک دریانورد دلال دانمارکی، به ایران فروخته است.

* به نوشته نشریه هفتگی اکسپرسو، سلاحهای پرتغالی به مقصد ایران، در بندر ستوبال، در کشتی آلمانی گرتل بارگیری شده است.

۲۱ بهمن (۱۰ فوریه ۸۷): به نوشته نشریه الپائیس، چاپ اسپانیا، دولت آن کشور اجازه فروش ۲۸۰ میلیون دلار اسلحه به ایران را صادر کرده است.

۲۷ بهمن (۱۶ فوریه ۸۷): روزنامه دانمارکی برلینسکه تیدنده، به نقل از خبرگزاری این کشور، نوشت که یک کشتی از ناحیه «سیدفینسک» محموله‌های سلاح از آفریقای جنوبی برای ایران برده است.

۲۸ بهمن (۱۷ فوریه ۸۷): به گزارش رادیو کلن، اداره گمرک سوئد خبر داد که کارخانجات اسلحه‌سازی «بوفور» سوئد ۴۰۰ تن ماده منفجره به ارزش ۱۱۰ میلیون مارک به ایران و سوریه تحویل داده است.

* دولت آلمان از کشورهای جنوبی دریای مدیترانه درخواست کرد یک کشتی باری آن کشور را که حامل اسلحه برای رژیم خمینی می‌باشد توقیف کنند. این کشتی حامل تعداد زیادی موشکهای زمین به هواست که از بنادر پرتغال بارگیری کرده و رهسپار بندرعباس است.

۲۹ بهمن (۱۸ فوریه ۸۷): به نوشته روزنامه واشنگتن‌پست، آلمان غربی کشتی باری را که گفته می‌شود مهمات برای ایران حمل می‌کند، متوقف نمود. این کشتی حامل ۱۴۰۰ تن مهمات است.

کنفرانس سران اسلامی

۲ بهمن (۲۲ ژانویه ۸۷): وزیر امور خارجه کویت در گردهمایی وزیران خارجه کشورهای اسلامی در کویت، از آنها خواست که تلاش کنند جنگ ایران و عراق خاتمه یابد و تروریسم را سرکوب کنند.

* وزارت امور خارجه رژیم طی بیانیه‌ی کنفرانس عالی سران کشورهای اسلامی در کویت را تحریم کرد.

* به گزارش خبرگزاریها، ۴ سازمان زیرزمینی وابسته به رژیم ایران،

دولت کویت را به خاطر برگزاری کنفرانس سران کشورهای اسلامی تهدید کرده‌اند.

۵ بهمن (۲۵ ژانویه ۸۷): به گزارش رادیو بی بی سی، وزیران خارجه کشورهای عضو کنفرانس اسلامی بر سر پیش‌نویس قطعنامه‌ی در مورد جنگ ایران و عراق به توافق رسیدند. «این قطعنامه از تمام کشورهای عضو می‌خواهد که در جهت پایان جنگ تلاش کنند و از ایران می‌خواهد که قطعنامه‌های سازمان ملل و سازمان کنفرانس اسلامی را قبول کرده و با حل مسأله جنگ از طریق مسالمت‌آمیز موافقت کند». قطعنامه همچنین بر لزوم «آتش‌بس فوری، خروج نیروهای دو کشور به پشت مرزهای شناخته‌شده بین‌المللی، برنامه کامل تبادل جنگ، شروع مذاکرات به منظور پیدا کردن راه حلی مسالمت‌آمیز» تأکید کرده است.

۶ بهمن (۲۶ ژانویه ۸۷): به گزارش خبرگزاریها، کنفرانس عالی سران کشورهای اسلامی، بدون حضور ایران در کویت آغاز به کار کرد.

۷ بهمن (۲۷ ژانویه ۸۷): به نوشته روزنامه الرای‌العالم، در جریان برگزاری کنفرانس سران اسلامی، نخست‌وزیر چین طی نامه‌ی به امیر کویت، اظهار امیدواری کرد که کنفرانس بتواند به راه حل «عادلانه و منطقی» برای پایان دادن به جنگ ایران و عراق برسد.

۸ بهمن (۲۸ ژانویه ۸۷): رئیس‌جمهوری بنگلادش طی سخنرانی

خود در کنفرانس سران اسلامی، خواستار آتش‌بس بین ایران و عراق و حل مسالمت‌آمیز نزاع بین دو کشور گردید.

۱۰ بهمن (۳۰ ژانویه ۸۷): به نوشته روزنامه الاتحاد، ضیاء الحق اظهار داشت: «قطعنامه‌های کنفرانس اسلامی، فشار اخلاقی بر تهران وارد می‌کند». وی افزود که حاضر است ده بار به تهران برود تا این جنگ متوقف گردد.

* خامنه‌ای قطعنامه کنفرانس سران کشورهای اسلامی پیرامون جنگ ایران و عراق را رد کرد. این قطعنامه از رژیم ایران می‌خواهد که به جنگ با عراق پایان بخشد و مذاکرات صلح را آغاز کند.

۱۳ بهمن (۲ فوریه ۸۷): وزیر خارجه بنگلادش از این که حکومت ایران دعوت صلح کنفرانس عالی اسلامی را رد کرده است، ابراز تأسف کرد.

پناهندگان و آوارگان

۳ بهمن (۲۳ ژانویه ۸۷): ۴ تن از پناهندگان ایرانی مقیم شهر نانت در فرانسه به منظور همبستگی با زندانیان سیاسی ایران به یک اعتصاب غذای ۳ روزه دست زدند.

۱۰ بهمن (۳۰ ژانویه ۸۷): پلیس امارات متحده عربی، ۲۵ نفر ایرانی را که قصد داشتند به طور غیرقانونی به شارجه وارد شوند، بازداشت کرد.

۱۳ بهمن (۲ فوریه ۸۷): به گزارش بی بی سی، نزدیک به ۴۰۰ ایرانی

در مقابل دفتر نمایندگی کمیسیون آوارگان سازمان ملل متحد در کراچی متحصن شدند و تقاضا دارند که به عنوان پناهنده به رسمیت شناخته شوند.

۱۴ بهمن (۳ فوریه ۸۷): یک سازمان کمک به آوارگان در آلمان، از کشورهای اروپایی خواست تا به ۳۰ هزار نفر آواره ایرانی که در ترکیه مانده اند، پناه دهند.

۲۳ بهمن (۱۲ فوریه ۸۷): به گزارش رادیو کلن، ۲۰ دانشجوی ایرانی در شهر ماینس در آلمان، برای جلب توجه افکار عمومی نسبت به وضع زندانهای رژیم، دست به اعتصاب غذا زدند.

۲۶ بهمن (۱۵ فوریه ۸۷): به گزارش رادیو بغداد، روز ۲۶ بهمن، بر اثر تیراندازی نیروهای ژاندارمری ترکیه به گروهی از ایرانیان... که تلاش می کردند... به خاک ترکیه وارد شوند، ۴ ایرانی کشته و ۲ تن دیگر مجروح شدند. مطبوعات ترکیه یادآور شدند که تعداد دیگری از ایرانیان در استان ارضروم دستگیر شده اند.

۲۷ بهمن (۱۶ فوریه ۸۷): به گزارش رویتر، یک گروه ۲۰ نفری از پناهندگان ایرانی، در شهر دارمشتات (آلمان)، به عنوان همبستگی با زندانیان سیاسی ایران، دست به اعتصاب غذا زدند.

* به گزارش بی.بی.سی، حدود ۳۰ ایرانی در ساختمان سازمان ملل متحد

در بانکوک متحصن شدند و با درخواست پناهندگی دست به اعتصاب غذا زدند.

جنگ

۱ بهمن (۲۱ ژانویه ۸۷): رژیم اعلام کرد تأسیسات نظامی-اقتصادی شهر اربیل عراق را بمباران کرده است.

* شهرهای قم، اصفهان، همدان، دزفول، ایلام، پلدختر، باختران و نهاوند هدف بمباران هوایی عراق قرار گرفت.

۲ بهمن (۲۲ ژانویه ۸۷): به گزارش آسوشیتدپرس، تعداد تلفات ایران بر اثر حملات هوایی عراق در دو هفته اخیر، ۱۴۰۰ کشته و ۲۷۰۰ زخمی است.

* رژیم اعلام کرد که یک ناوچه عراقی را در خلیج فارس مورد هدف قرار داده است.

* به گزارش آسوشیتدپرس، در اثر حملات نیروی هوایی عراق به شهرهای ایران، در روز گذشته حداقل ۶۰ نفر کشته شده اند.

* عراق اعلام کرد که در اثر بمباران و موشک اندازیهای رژیم، ۱۸۰ تن از اهالی آن کشور کشته و ۱۰۰۰ تن زخمی شده اند.

* عراق اعلام کرد که در نبردهای

اخیر، حدود صد هزار نفر از نیروهای ایرانی کشته یا زخمی شده اند.

۳ بهمن (۲۳ ژانویه ۸۷): به گزارش رویتر، در اثر پرتاب موشک ایرانی به یکی از محله های پرجمعیت بغداد، ده ها نفر کشته یا زخمی شده اند.

* هواپیماهای عراق شهرهای قم، اصفهان، تبریز و دزفول را بمباران کردند.

* عراق اعلام کرد که رژیم نتوانسته است حتی یک وجب در جبهه سومار پیشروی کند.

۴ بهمن (۲۴ ژانویه ۸۷): تلویزیون بغداد اعلام کرد که در اثر حمله موشکی ایران به نواحی بصره، حلبچه و سیدصادق، ۱۱ نفر کشته و ۲۷ نفر زخمی شدند.

* به گزارش رویتر، عراق حملات رژیم را در جنوب جزیره ماهی دفع کرده است.

* به گزارش رویتر، در اثر حملات هوایی عراق به شهرهای تبریز، اصفهان، قم و ایلام، ۱۴ نفر کشته و ۶۷ نفر مجروح شده اند.

۵ بهمن (۲۵ ژانویه ۸۷): رژیم اعلام کرد که ۴ موشک زمین به زمین به سوی بصره و خانقین پرتاب کرده است. عراق نیز اعلام کرد که شهرهای قم و اصفهان را بمباران کرده است.

* رحمانی مسئول بسیج پاسداران گفت: در ایام دهه فجر به مدت ۱۰ روز، از کلیه استانهای کشور روزانه ۱۰ هزار نفر عازم جبهه ها خواهند شد.

۸ بهمن (۲۸ ژانویه ۸۷): عراق اعلام کرد که هواپیماهای آن کشور تأسیسات نفتی ایران را در جزیره لارک بمباران کردند.

۹ بهمن (۲۹ ژانویه ۸۷): عراق اعلام کرد ۲۴ فروند از هواپیماهای جنگی آن کشور، طی یک حمله همزمان، تأسیسات نفتی ایران را در بندر ماهشهر بمباران کردند.

۱۰ بهمن (۳۰ ژانویه ۸۷): عراق اعلام کرد که طی روز گذشته، شهرهای شیراز، تبریز، کاشان، اصفهان، قم و تأسیسات بندرماهشهر و امروز شهرهای ایلام غرب، دهلران و یک انبار بزرگ نفت در شاه آباد را بمباران کرده است.

۱۱ بهمن (۳۱ ژانویه ۸۷): عراق اعلام کرد که نیروگاه تولید برق و مخازن سوخت ارومیه و شهرهای میاندوآب، قروه، میانه، قم، اصفهان، ملایر، نهاوند، پلدختر و کوه دشت را بمباران کرده است.

۱۲ بهمن (۱ فوریه ۸۷): عراق اعلام کرد که دنبال پرتاب موشک رژیم، ده ها نفر در یکی از محله های بغداد کشته و مجروح شدند. هواپیماهای عراقی شهرهای اصفهان و تبریز را بمباران کردند.

* در بغداد اعلام شد که از آغاز عملیات کربلای ۵، هواپیماهای عراقی با ۱۲۹ پرواز، ۲۸ شهر ایران، از جمله تهران، را بمباران کردند.

* منابع کشتیرانی در بحرین، حمله هواپیماهای عراقی به یک نفتکش قبرسی در نزدیکی سواحل ایران را تأیید کردند.

۱۳ بهمن (۲ فوریه ۸۷): به نوشته روزنامه اطلاعات، در اثر بمباران ۲ مدرسه دخترانه در میانه ۶۸ دانش آموز کشته شدند.

۱۴ بهمن (۳ فوریه ۸۷): کارشناسان نظامی آمریکا اظهارنظر کردند که تاکنون در حدود ۶۵ هزار نفر از سربازان دو طرف کشته و زخمی شده‌اند. دوسوم این تلفات متعلق به نیروهای ایرانی است.

۱۶ بهمن (۵ فوریه ۸۷): عراق اعلام کرد که در جریان موشک‌اندازیهای اخیر ایران، ۲۵۰ نفر از اهالی شهرهای عراق کشته و حدود ۱۰۰۰ نفر زخمی شده‌اند.

* نهمین موشک زمین به زمین رژیم به بغداد اصابت کرد. تلویزیون بغداد اعلام کرد که در «پاسخ فوری» به حمله رژیم، هواپیماهای عراق قم و تبریز را بمباران کردند.

۱۷ بهمن (۶ فوریه ۸۷): عراق اعلام کرد که شهر تبریز، تلمبه‌خانه‌های میدان نفتی گچساران، فیلترهای نفت

ایستگاه بی‌بی‌حکیمه و ایستگاههای نفت میدان نفتی غره را بمباران کرده است.

۱۸ بهمن (۷ فوریه ۸۷): نیروی هوایی عراق شهرهای قم، مریوان، تبریز، اصفهان، اراک، پلدختر، بروجرد، پادگان خانه، پادگان بانه، سکوی پرتاب موشک هاک در منطقه خرمشهر و یک هدف دریایی را مورد حمله قرار داد.

* نیروی زمینی رژیم یک موشک زمین به زمین به منطقه خانقین پرتاب کرد.

۲۲ بهمن (۱۱ فوریه ۸۷): عراق اعلام کرد که شهرهای تهران (۳ بار)، قم، کوه‌دشت، مخازن سوخت ارومیه، تبریز، نهاوند، بروجرد، شوشتر، قزوین، اصفهان، مراغه، میانه، قروه و سکوه‌های پرتاب موشک هاک در منطقه کارون، پادگانهای موسک، ربط، مریوان، شاه‌آباد و تلمبه‌خانه‌های سوخت و تأسیسات صنعتی در کرمانشاه را بمباران کرده است.

* به گزارش صدای آمریکا، طارق عزیز، معاون نخست‌وزیر عراق گفت که کشور متبوعش از طرح پیشنهادی سازمان ملل متحد برای تشکیل کمیته ویژه‌یی که تعیین کند کدام یک از دو کشور ایران و عراق جنگ را آغاز کرده است، استقبال می‌کند.

* عراق اعلام کرد که بر اثر گلوله‌باران شهر بصره توسط رژیم، ۹ نفر کشته و ۴۱ نفر زخمی شدند.

۲۳ بهمن (۱۲ فوریه ۸۷): عراق اعلام کرد که تهران، تبریز، میاندوآب، همدان، قروه، زنجان، ایلام، پلدختر، خرم‌آباد، نورآباد، چوارا و فرودگاه مسجد سلیمان، تجمعات نیروهای رژیم در منطقه ایوان را بمباران کرده است. به گزارش رادیو رژیم، بر اثر بمباران عراق در شهرهای تبریز و تهران، چند نفر کشته و زخمی شدند.

* به گزارش رادیو اسرائیل در ایران، مردم به جای پناهگاه بتونی به داخل لوله‌های قطور سیمانی پناه می‌برند و بهای هر قطعه لوله سیمانی به ۲۵ هزار تومان رسیده است.

۲۴ بهمن (۱۳ فوریه ۸۷): عراق اعلام کرد که موشک پرتاب شده توسط رژیم، به یکی از مناطق مسکونی شهر بغداد اصابت کرد.

۲۵ بهمن (۱۴ فوریه ۸۷): عراق اعلام کرد که هواپیماهای این کشور شهرهای تهران، تبریز، اصفهان، زنجان، خانه، کوه‌دشت، پلدختر، قروه، رشت، ملایر و تأسیسات نفتی «باغ ملک» و «بی‌بی‌حکیمه» را بمباران کرده‌اند.

۲۷ بهمن (۱۶ فوریه ۸۷): عراق اعلام کرد ظرف ۵ روز گذشته جمعاً ۵۰ بار شهرهای ایران را بمباران کرده است. طی این مدت تهران ۱۲ بار هدف حمله قرار گرفته است.

۳۰ بهمن (۱۹ فوریه ۸۷): ستاد تبلیغات جنگ رژیم، در عین حال که قطع بمبارانها را توطئه نامید، موافقت خود را

با قطع متقابل جنگ شهرها اعلام نمود.

تلاش برای صلح

۳ بهمن (۲۳ ژانویه ۸۷): به گزارش صدای آمریکا، رئیس‌جمهوری آمریکا اقدام ایران برای تصرف و اشغال بخشی از خاک عراق را محکوم کرد و از ایران خواست جهت گفتگوهای صلح به عراق بپیوندد.

۴ بهمن (۲۴ ژانویه ۸۷): روزنامه «ستاره سرخ»، ارگان ارتش شوروی، ادامه جنگ ایران و عراق را نکوهش کرد و افزود که پافشاری ایران بر ادامه جنگ، به منظور منحرف کردن افکار از مشکلات متعددی است که اقتصاد ایران از آن رنج می‌برد.

۵ بهمن (۲۵ ژانویه ۸۷): به نوشته هفته‌نامه الکفاح العربی، چاپ لیبی، سرهنگ قذافی گفت: «بیم آن می‌رود که جنگ خلیج فارس گسترش یابد و باید به آن پایان داده شود».

۶ بهمن (۲۶ ژانویه ۸۷): به گزارش رویتر، جامعه اروپا از ادامه خونریزی در جنگ شش ساله خلیج ابراز انزجار کرد و از ایران و عراق قویاً خواست تا فوراً به تخاصمات خاتمه بخشند.

۷ بهمن (۲۷ ژانویه ۸۷): رئیس‌جمهوری یمن جنوبی، طی مصاحبه‌یی با روزنامه الالباء گفت: «ما از ابتدای جنگ اعلام کردیم که با این جنگ و با گسترش و ادامه آن مخالفیم...»

این جنگ جز به دشمنان عراق و ایران خدمت نخواهد کرد و امید می‌رود که تلاش برای پایان دادن به این جنگ ادامه یابد».

۸ بهمن (۲۸ ژانویه ۸۷): به گزارش صدای آمریکا، کنگره اورو، نخست‌وزیر ترکیه، از کشورهای ایران و عراق خواست بدون تأخیر بیشتری صلح کنند.

* به نوشته روزنامه الرای العام، چاپ کویت، ملک فهد، پادشاه عربستان سعودی، پیامی برای خامنه‌ای فرستاده و از حکومت اسلامی ایران خواسته است به جنگ با عراق پایان بخشد.

۱۰ بهمن (۳۰ ژانویه ۸۷): احزاب کمونیست و کارگری کشورهای عرب با انتشار بیانیه‌یی در دمشق، خواستار گردیدند به جنگ ایران و عراق پایان داده شود و نزاع دو کشور از طریق مذاکرات مسالمت‌آمیز حل گردد.

۱۳ بهمن (۲ فوریه ۸۷): یاسر عرفات، در یک کنفرانس مطبوعاتی در ابوظبی، پیشنهاد کرد که یک نیروی نظامی از کشورهای اسلامی در جبهه‌های ایران و عراق مستقر گردد و صلح را بر دو طرف تحمیل کند.

۱۶ بهمن (۵ فوریه ۸۷): به گزارش صدای آمریکا، پاپ ژان پل دوم، رهبر کاتولیک‌های جهان، خواستار پایان یافتن جنگ ایران و عراق شد.

* کمیسیون خاورمیانه بین‌الملل

سوسیالیست، از کلیه کشورهای جهان خواست که صدور تسلیحات نظامی به ایران و عراق را ممنوع نمایند.

۱۸ بهمن (۷ فوریه ۸۷): نخست‌وزیر چین در دیدار با جواد لاریجانی، به رژیم توصیه کرد هرچه زودتر با عراق به مذاکرات صلح بپردازد.

۲۳ بهمن (۱۲ فوریه ۸۷): به نوشته «پراودا»، شوروی و یمن طی بیانیه مشترکی ایران و عراق را به توقف جنگ و حل نزاع از راه‌های مسالمت‌آمیز فراخواندند.

* دبیرکل سازمان ملل متحد، در پیامی برای شرکت‌کنندگان در کنفرانس بین‌المللی برای توقف جنگ ایران و عراق، که توسط سازمان همبستگی خلق‌های آسیا و آفریقا در قاهره ترتیب داده شده است، خواستار توقف عملیات نظامی و آغاز گفتگوهای فوری برای برقراری صلح تحت نظارت سازمان ملل متحد شد.

۲۸ بهمن (۱۷ فوریه ۸۷): به گزارش رادیو بغداد، رئیس مجلس ملی فرانسه گفت که کشورش کاملاً آماده است تا در کلیه تلاش‌ها برای توقف جنگ ایران و عراق و برقراری صلح در منطقه شرکت کند.

۲۹ بهمن (۱۸ فوریه ۸۷): عبدالرزاق کافی، وزیر تبلیغات تونس، گفت که تونس، تلاش ایران برای ادامه جنگ و تجاوز و رد کردن پیام‌های منطقی و اصولی را مورد نکوهش قرار می‌دهد.

اخبار مقاومت

عملیات نظامی

۱ بهمن (۲۱ ژانویه ۸۷): به گزارش سازمان مجاهدین خلق، آخوند فخرالدین طباطبایی، از مسئولان دادستانی اهواز و عامل شکنجه و اعدام بسیاری از زندانیان سیاسی اهواز، مورد حمله رزمندگان مجاهد خلق قرار گرفت. در این حمله آخوند طباطبایی به هلاکت رسید و دو محافظش مجروح شدند.

۱۲ بهمن (۱ فوریه ۸۷): به گزارش سازمان مجاهدین خلق، در درگیری شدیدی بین رزمندگان مجاهد و مأموران پاسگاه «سالار»، واقع در دو راهی ایرانشهر - بهپور، ۴ پاسدار کشته و تعدادی دیگر مجروح شدند. یکی از رزمندگان مجاهد به نام خلیل صاحب‌الزمانی نیز به شهادت رسید.

۱۵ بهمن (۴ فوریه ۸۷): به گزارش سازمان مجاهدین خلق، رزمندگان مجاهد خلق در استان بلوچستان، در جاده ایرانشهر - چاه‌بهار به ماشین حامل جواد کریمی، معاون سپاه پاسداران چاه‌بهار، حمله کردند و وی را به هلاکت رساندند. دو پاسدار محافظ وی به شدت

مجروح شدند. به دنبال آن در درگیری گسترده‌یی که بین رزمندگان مجاهد خلق و پاسداران در کوه‌های سرباز، حوالی ایرانشهر، روی داد، تعدادی از پاسداران کشته و زخمی شدند. در این درگیری دو تن از رزمندگان به شهادت رسیدند.

۱۶ بهمن (۵ فوریه ۸۷): به گزارش سازمان مجاهدین خلق، مقر پاسداران، در ورودی شهرستان بم، مورد تهاجم رزمندگان مجاهد قرار گرفت و با انفجار مخزن بنزین، این پاسگاه تماماً به آتش کشیده شد و تعدادی از پاسداران کشته و زخمی شدند.

۱۹ بهمن (۸ فوریه ۸۷): به گزارش سازمان مجاهدین خلق، در درگیری گسترده‌یی که میان گروهی از رزمندگان مجاهد با ۶۰ تن از پاسداران خمینی در حد فاصل ایرانشهر - سراوان روی داد، ۴ تن از پاسداران، از جمله فرمانده آنها، کشته و ۷ تن دیگر به شدت مجروح گردیدند. پاسدار دیگری به نام علیرضا خمت، که به دلیل جنایاتش در بین مردم منطقه شناخته شده بود، نیز به هلاکت رسید. همچنین دو خودرو پاسداران توسط رزمندگان مجاهد به آتش کشیده شد. در این درگیری ۳ تن از رزمندگان مجاهد به نام‌های مهرداد کلاسی، عبدالمجید سلامی و یارمحمد دلیری به شهادت رسیدند.

۲۲ بهمن (۱۱ فوریه ۸۷): به

گزارش سازمان مجاهدین خلق، یک واحد از رزمندگان مجاهد خلق گروهی از سردمداران رژیم خمینی را در مشهد (خیابان خسروی - فلکه آب) از چند نقطه با نارنجک و مسلسل مورد تهاجم قرار دادند. در جریان این حمله، هادی خامنه‌ای، رئیس کمیسیون امور اقتصادی در مجلس رژیم، و سرهنگ مظفری به شدت زخمی شدند و آخوند صمدی و دو نفر دیگر از مسئولان اعدام و شکنجه در این شهر به هلاکت رسیدند. علاوه بر آن ۵۰ تن از پاسداران نیز زخمی شدند. در همین روز رزمندگان مجاهد خلق مرکز اصلی عملیات سپاه پاسداران در مشهد را، که بازداشتگاه مرکزی و شکنجه‌گاه سپاه نیز در آن قرار دارد، مورد تهاجم قرار دادند و دست کم ۶ تن از پاسداران را از پای درآوردند. رزمندگان مجاهد خلق در روز سه‌شنبه ۲۱ بهمن، طی تهاجم دیگری به یک واحد گشتی پاسداران، در خیابان محسن کاشانی (شاه‌عباس سابق) در مشهد، سه پاسدار سرنشین آن را به هلاکت رسانده بودند.

* به گزارش سازمان مجاهدین خلق ایران، رزمندگان مجاهد در کرمان، به یک خودرو پاسداران خمینی حمله کردند. در این حمله ۲ پاسدار کشته و ۳ تن دیگر به شدت مجروح شدند. در این تهاجم به رزمندگان مجاهد هیچ‌گونه آسیبی نرسید.

۲۳ بهمن (۱۲ فوریه ۸۷): به گزارش سازمان مجاهدین خلق، یک گروه از رزمندگان مجاهد خلق در میدان

رسالت (شرق تهران)، به یک خودرو حامل گروهی از فرماندهان پاسداران رژیم خمینی حمله کردند. در این حمله ۴ تن از پاسداران کشته و چند نفر دیگر زخمی شدند. خودرو مزبور نیز منهدم شد.

* به گزارش سازمان مجاهدین خلق، یک واحد از رزمندگان مجاهد خلق ساختمان «مرکز بنیاد مستضعفان» را در خیابان کوهسنگی مشهد مورد تهاجم قرار دادند. در این تهاجم کیوسک نگهبانی این مرکز به شدت درهم کوبیده شد و بسیاری از شیشه‌ها و پنجره‌های طبقات بالا نیز خرد گردید. هنوز از تعداد تلفات دشمن اطلاعی در دست نیست.

۲۴ بهمن (۱۳ فوریه ۸۷): به گزارش سازمان مجاهدین خلق، جمشید قره‌سواری، رئیس زندان سیاسی «کارون»، در اهواز، و مسئول اصلی سرکوب و شکنجه و بسیج جنگ‌طلبانه رژیم در این شهر، طی تهاجم رزمندگان مجاهد خلق به هلاکت رسید.

۲۵ بهمن (۱۴ فوریه ۸۷): به گزارش سازمان مجاهدین خلق، رزمندگان مجاهد خلق، حین تردد در خیابان بهار مشهد، با گروه کثیری از پاسداران و مزدوران اطلاعاتی رژیم خمینی مواجه شدند و بی‌درنگ با نارنجکها و رگبار مسلسل‌های خود، به روی آنها آتش گشودند. در این تهاجم حداقل ۱۰ تن از

راهپیماییها و مراسم با شکوهی در ۱۴ شهر بزرگ آسیا، اروپا، آمریکا و استرالیا برگزار شد:

آلمان: حدود ۷۰۰۰ تن از هموطنان مقیم آلمان غربی در این تظاهرات شرکت کردند. جمعیت شرکت‌کننده از سراسر آلمان آمده بودند.

آمریکا: تظاهرات با شکوهی با شرکت ۳۰۰۰ تن از هموطنان مقیم آمریکا برگزار شد. در این تظاهرات مادر رضاییهای شهید و سرهنگ خلبان بهزاد معزی برای جمعیت سخنرانی کردند. در این تظاهرات دکتر مهابادی نماینده شورای ملی مقاومت در کانادا، محمدحسین حبیبی نویسنده مبارز، مجاهدین از بندرسته بهزاد نظیری، اعظم ریاحی، قهرمانان ملی ورزش ایران از جمله مسلم اسکندر فیلابی و دکتر محمد قربانی، و آقای محسن رضایی، عضو هیأت اجرایی سازمان مجاهدین، حضور داشتند.

انگلستان: در روز ۱۹ بهمن تظاهراتی با شرکت ۱۰۰۰ تن از هموطنان مقیم انگلستان برگزار شد.

سوئد: ۱۵۰۰ تن از هموطنان شریف و آزاده مقیم سوئد در تظاهراتی که به مناسبت حماسه اشرف و موسی برگزار شد، نفرت و انزجار خود را نسبت به رژیم خمینی ابراز داشتند و از مقاومت عادلانه مردم ایران پشتیبانی کردند. آقای مهدی صدیق‌زاده، نماینده شورای ملی مقاومت در سوئد، در این تظاهرات شرکت داشت.

فرانسه: روز ۱۸ بهمن گردهمایی با شکوهی با شرکت بیش از ۱۰۰۰ تن از هموطنان مقیم فرانسه، به دعوت اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان خارج از کشور (هواداران مجاهدین خلق)، برگزار گردید. در این گردهمایی

پاسداران و عوامل اطلاعاتی خمینی کشته، و دهها نفر مجروح گردیدند. از جمله کشته‌شدگان عبدالرحیم براتی، یکی از عوامل مهم اطلاعاتی رژیم در مشهد بود. در این نبرد گسترده و نابرابر که ۴۵ دقیقه طول کشید، دستکم یکصد پاسدار شرکت داشتند. مزدوران رژیم که سراسیمه و وحشتزده، بدون هدف به هر سو تیراندازی می‌کردند، دو تن از مردم بی‌دفاع را مورد اصابت گلوله قرار داده و کشتند. در جریان این نبرد، یک رزمنده مجاهد خلق به شهادت رسید، اما سایر رزمندگان حلقه محاصره دشمن را شکستند و در پناه حمایت‌های مردمی سالم به پایگاههای خود بازگشتند.

۲۷ بهمن (۱۶ فوریه ۸۷): به گزارش سازمان مجاهدین خلق، رزمندگان مجاهد خلق، خودرو حامل آخوند ایرانمنش، امام‌جمعه و نماینده خمینی در کرمان، را با مسلسل‌های خودکار مورد تهاجم قرار دادند و وی را به هلاکت رساندند. پاسدار محافظ وی به نام نصرالله خالقی نیز، که از پاسداران منفور این شهر بود و در کشتار و شکنجه مجاهدین نقش فعالی داشت، در این درگیری کشته شد.

تظاهرات ۱۹ بهمن

روز جمعه ۱۷ بهمن ماه از طرف سازمان مجاهدین خلق، به مناسبت شهادت اشرف رجوی و موسی خیابانی و ۱۸ تن از یارانشان، تظاهرات

شماری از شخصیت‌های سیاسی و اعضای شورای ملی مقاومت حضور داشتند. سیدمحمد سیدالمحدثین، عضو هیأت اجرایی سازمان مجاهدین خلق، در این گردهمایی سخنرانی کرد و از هم‌میهنان خارج کشور خواست به هر شکل که می‌توانند به کمک جنبش مقاومت مسلحانه بشتابند.

ایتالیا: در گردهمایی هموطنان مقیم ایتالیا در رم حدود ۵۰۰ تن شرکت داشتند. در این جلسه فاطمه رضانی، دبیر روابط بین‌المللی سازمان مجاهدین خلق، برای حاضران سخن گفت.

به همین مناسبت تظاهرات با شکوهی با شرکت هموطنان ایرانی مقیم کشورهای کانادا، هند، دانمارک، سوئیس، هلند، نروژ و اسپانیا برگزار شد.

فعالیت‌های دیپلماتیک

۲۶ دی (۱۶ ژانویه ۸۷): کانادا - آقای هادی مهابادی، نماینده شورای ملی مقاومت در کانادا، در دیدار با خانم شرلی کار، رئیس کنفدراسیون کارگری کانادا و نایب رئیس کنفدراسیون اتحادیه‌های آزاد کارگری جهان، وضعیت بحرانی و نابسامان اقتصادی - اجتماعی و سیاسی رژیم خمینی، نقض شدید حقوق بشر و به‌ویژه ستمی را که این رژیم بر کارگران اعمال می‌کند، تشریح نمود و ایشان را در جریان موقعیت گسترش‌یافته مقاومت سراسری مردم ایران برای صلح و آزادی قرار داد. خانم شرلی کار سیاست سرکوبگرانه و اصرار رژیم خمینی بر ادامه جنگ را محکوم نمود.

واقدامهای شورای ملی مقاومت و تلاشهای مسئول شورا را برای دستیابی به صلح و آزادی در ایران، مورد حمایت قرار داد و، در پایان، از طرف ۱۲ فدراسیون و یکصد و بیست شورای محلی کارگری عضو کنفدراسیون برای مقاومت ایران آرزوی موفقیت کرد و ابراز امیدواری نمود که هر چه زودتر صلح و آزادی در ایران استقرار یابد.

۱۰ بهمن (۳۰ ژانویه ۸۷): «جامعه متخصصین و فارغ‌التحصیلان ایرانی مقیم بریتانیا» با انتشار بیانیه‌ی آغاز فعالیت خود را، در حمایت از شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق، اعلام نمود.

۱۱ بهمن (۳۱ ژانویه ۸۷): ایتالیا - به ابتکار «کمیته همبستگی با مردم ایران» و با همکاری شورای استان آبروتزو، روز شنبه ۳۱ ژانویه کنفرانسی تحت عنوان «جنگ ایران و عراق، چشم‌اندازهای صلح» در شهر پسکارا تشکیل گردید. در این کنفرانس علاوه بر آقای دماسیم آنتونیو، رئیس کمیته و آقای دومینیکو بافیله، معاون شورای استان، آقایان لوئیجی ساندرو و کوکو، نماینده مجلس (حزب کمونیست) اموگولی، دبیر انجمن دوستی ایتالیا و اعراب، محمد حسین نقدی نماینده شورای ملی مقاومت و طالب جواد، نماینده حزب سوسیالیست بعث عراق شرکت داشتند. ابتدا آقای بافیله، از طرف شورای استان خوش آمد گفت و ابراز امیدواری کرد که تلاشهای بین‌المللی بالاخره

خمینی را وادار به قبول یک صلح عادلانه کند. آقای دماسیم آنتونیو، ضمن بیان اهداف «کمیته همبستگی با مردم ایران» گفت که این کمیته با هدف پشتیبانی از شورای ملی مقاومت ایران، که برای برقراری صلح و آزادی مبارزه می‌کند، تشکیل شده است. او گفت با توجه به این که پایان این جنگ در صدر برنامه شورای ملی مقاومت قرار گرفته است، کمیته نیز اولین اقدام بیرونی تبلیغی - سیاسی را به جنگ و چشم‌اندازهای صلح اختصاص داده است. آقای آگونی به تشریح خرابیها و خسارتهای جنگ در هر دو کشور و عاقبت وخیم سیاسی ادامه جنگ پرداخت و گفت پایان جنگ اهمیت درجه اول دارد و متأسفانه رژیم خمینی در این مورد، به تمام میانجیگریها و پادرمیانیها نه گفته است و بر ادامه جنگ پافشاری می‌کند. او سپس به نقش ایتالیا برای امکان یافتن یک راه‌حل مسالمت‌آمیز اشاره کرد و ابراز امیدواری نمود که دولت ایتالیا اقدامهای عملی برای پایان جنگ انجام دهد. آقای محمدحسین نقدی نماینده شورا در ایتالیا، با ارائه آمار و ارقام، خسارتهای جانی و مالی جنگ را برشمرد و گفت با این همه خرابی و کشتار، خمینی جنگ را موهبت الهی می‌خواند و به‌هیچ‌وجه حاضر به پایان آن نیست. زیرا، همان‌طور که خود او و اطرافیان نزدیکش بارها علناً عنوان کرده‌اند، سرنوشت جنگ و رژیم به‌هم‌گره خورده است. او سپس به کوششهای شورا برای برقراری صلح پرداخت و گفت از نظر مقاومت ایران، از هنگام عقب‌نشینی نیروهای عراقی از خاک ایران و آمادگی دولت عراق برای صلح، فقط خمینی مسئول ادامه جنگ است. مسئول شورا، در ملاقات با نایب نخست‌وزیر و وزیر خارجه عراق، آمادگی شورا برای آغاز گفتگوهای صلح را اعلام کرد. سپس شورا طرح صلحی را به تصویب رساند که تاکنون بسیاری از سازمانها و احزاب کشورهای مختلف و پارلمان اروپا از آن پشتیبانی نموده‌اند. دولت عراق نیز این طرح را به‌عنوان اساسی برای آغاز گفتگوها پذیرفته است. علاوه بر این دیدار آقای رجوی با رئیس‌جمهوری عراق در تابستان گذشته، عملاً هیچ شکی باقی نگذاشته است که دستیابی به صلح امکان‌پذیر است. نقدی در پایان گفت درخواست ما از ایتالیا چیزی جز عمل به قطعنامه‌های پارلمان اروپا نیست. به رژیم خمینی اسلحه نفروشید. از او نفت نخرید. آقای لوئیجی ساندرو روکو درباره نقش اروپا در رابطه با جنگ ایران و عراق سخن گفت و اظهارنظر نمود که یک اقدام مشترک کشورهای اروپایی می‌تواند در برقراری صلح بسیار مؤثر واقع شود. آخرین سخنران کنفرانس آقای طالب جواد، ضمن تشریح نظرات دولت عراق درباره جنگ، با قرائت طرح پنج ماده‌یی رئیس‌جمهوری عراق برای صلح، مواد مختلف آن را توضیح داد و گفت اعلام این طرح خود نمایانگر حسن‌نیت دولت و مردم عراق به پایان جنگ است. در پایان این کنفرانس نماینده شورا با تلویزیون محلی و نیز با خبرنگار خبرگزاری رسمی ایتالیا، آنسا، مصاحبه نمود و نظرات شورا درباره جنگ را توضیح داد.

۲۸ بهمن (۱۷ فوریه ۸۷): آقای مسعود رجوی، مسئول شورای ملی

مقاومت و مسئول سازمان مجاهدین خلق ایران، در کاخ ریاست جمهوری عراق، با آقای صدام حسین دیدار و گفتگو کرد. او از سوی مردم ایران، شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق ایران خواستار قطع بمباران شهرها و غیرنظامیان ایران از سوی عراق شد. به دنبال آن، امروز شورای فرماندهی انقلاب و شورای رهبری کشوری عراق برای بررسی درخواست رهبر مقاومت ایران تشکیل جلسه داد و در پایان قطع بمباران شهرها را، به مدت ۲ هفته، به شرط رعایت متقابل آن از طرف رژیم خمینی، اعلام کرد.

* به دنبال اعلام قطع بمباران شهرها از طرف عراق، مسئول شورای ملی مقاومت در یک پیام رادیویی به هم‌میهنان، گفت: «ما از روز اول با بمباران شهرها و غیرنظامیها در هر دو کشور مخالف بوده و به کرات آن را محکوم کرده‌ایم و درخواست قطع آن را - قطع دائمی آن را - نیز داشته‌ایم و داریم و خواهیم داشت. اصلاً ما برای این با خمینی، به حکم خدا و خلق و تاریخ، وارد مقاومت و مبارزه مردمی و مسلحانه شده‌ایم که این موجود ضدبشر و ضدخدا و خلق و ضدایران و ایرانی، کمترین ارزشی برای جان و مال و زندگی و خون مردم قائل نیست... نباید از شما مخفی کنم که این بار، چه از داخل و چه از خارج کشور و از جوانب مختلف، پیامهایی دریافت می‌کردم که از فرط ناراحتی و تأثر و استیصال در برابر ددمنشیهای خمینی می‌گفتند که تو این بار دخالت نکن، پادرمیانی نکن. تا به حال دوبار - در سال ۶۲ و در سال ۶۴ - دخالت کرده‌ای،

پس است. حالا که رژیم خودش هم وحشت کرده، بگذار مردم از بمبارانها به‌جان بیایند و قیام کنند. اما قلب و وجدانمان در این شورا و در این سازمان رضایت نمی‌داد. آخر چطور می‌شود مسئول مقاومتی با این همه پاکیزگی و پاک‌باختگی بشنود که در کرمانشاه یا پل‌دختر و دزفول و بروجرد و تهران یا تبریز و سایر شهرها، هموطنانش در رنج و عذابند و کاری را که از دستش می‌آید نکند؟ مگر ما به خاطر همیچ مردمی که در زیر ستم خمینی هستند، همین بچه‌های یتیم، همین زنهای بیوه و همین خانواده‌های داغدار و همین انبوه آواره و دربه‌در قیام نکرده‌ایم؟...

به هر حال، دیروز من به بغداد رفتم و با رئیس‌جمهوری عراق دیدار و درباره قطع بمباران مفصلاً گفتگو کردم. رئیس‌جمهوری عراق، آقای صدام حسین، به گرمی از من، به عنوان یک ایرانی و به‌عنوان یک مجاهد خلق و مسئول مقاومت، استقبال کرد و من تقاضایم را برای قطع بمباران شهرهای وطنمان - که در هفته‌های گذشته مع‌الواسطه عنوان کرده بودم - مجدداً به‌طور حضوری در میان گذاشتم و البته اصرار هم کردم. رئیس‌جمهوری عراق پیشاپیش از مواضع مقاومت ایران مبنی بر مخالفت و محکوم‌کردن بمبارانها مطلع بود و حتی تأکید کرد به کسانی که به فکر مردم و میهنشان هستند و مردم و میهن خود را دوست دارند و حاضرند برای آنها جانشان را فدا کنند، اکیداً به دیده احترام می‌نگرد و مواضع آنها را در رابطه با میهن و ملتشان، به خوبی درک می‌کند. اما در عین حال، ضمن تشریح اوضاع و احوال نظامی و تشریح ماجراجوییهای

می‌خوانیم و معتقدیم که باید خودمان - یعنی مردم ایران - او را سرنگون کنیم تا به صلح پایدار دست یابیم و من هم آمده‌ام تا از سوی مردم ایران، از سوی مقاومت ایران، از سوی شورای ملی مقاومت ایران و هم‌چنین به‌عنوان مسئول مجاهدین، تقاضای خود مبنی بر قطع بمباران شهرهایمان را تجدید کنم.

در پایان این دیدار، رئیس‌جمهوری عراق، در اثر اصرار من، قول داد که در نخستین فرصت درخواست مقاومت ایران برای قطع بمباران شهرها را با شورای رهبری این کشور مطرح و نتیجه را اعلام نماید. ظهر امروز رئیس‌جمهوری عراق خواستار تشکیل اجلاس مشترک شورای فرماندهی انقلاب عراق و رهبری کشوری حزب گردید. در این اجلاس... تقاضای دیروز من مورد بحث و بررسی واقع شد و نهایتاً تصمیم گرفتند، به‌شرط این که رژیم خمینی هم متقابلاً مراعات کند و به ماجراجویی جنگی جدیدی نیز در مرزهای دو کشور دست نزند، بمباران شهرهای کشور ما از فردا ساعت ۱۲/۵ (۱۲ به وقت بغداد)، به مدت دو هفته موقتاً متوقف شود. البته، بنا به تصمیم شورای فرماندهی و رهبری کشوری عراق، این آتش‌بس در جنگ شهرها شامل هدفهای نظامی و مراکز تجمع قوای جنگی خمینی و هدفهای اقتصادی، که مستقیم و غیرمستقیم در خدمت پشتیبانی جنگی هستند، نمی‌شود...

هموطنان عزیز،

به این ترتیب صلح عادلانه در دسترس است. مانع فقط خمینی و رژیم ضدبشری و دجال اوست. این رژیم را باید از بُن برانداخت. این تنها راه نیل

تجاوزکارانه رژیم خمینی که باعث شده دولت عراق به بمباران و مقابله به مثل موشکی روی بیاورد، افزود که تصمیم دولت عراق بر ادامه قاطعانه بمبارانها تا خاتمه جنگ است و شورای رهبری این کشور در همین یکی دو روز اخیر، مجدداً پیرامون این موضوع به بحث پرداخته و ادامه بمبارانها را اجتناب‌ناپذیر یافته است. به‌خصوص که رژیم حاکم بر ایران همه پیشنهادهای صلح، بالاخص آخرین پیشنهاد صلح رئیس‌جمهوری عراق را، که تابستان گذشته ارائه شد و در ماه گذشته نیز در آستانه کنفرانس کشورهای اسلامی یک بار دیگر مورد تأیید و تأکید قرار گرفت، رد کرده است و دائماً در فکر تهاجم جنگی جدید به خاک عراق می‌باشد و نقشه تصرف خاک و شهرهای این کشور از قبیل بصره را در سر می‌پروراند. رئیس‌جمهوری عراق هم‌چنین افزود مگر شما از تابستان گذشته در خاک ما - عراق - نبوده‌اید و نمی‌دانید که در برابر موشک‌اندازیهای رژیم خمینی و گلوله‌باران شبانه‌روزی برخی از شهرهایمان، چه مدت صبر کردیم و فقط هشدار دادیم؟... مگر ما هستیم که خواهان ادامه جنگ و اشغال یا تصرف خاک ایران یا شهرهای ایران می‌باشیم؟ مگر دولت عراق حتی مراجعه به یک مرجع دی‌صلاح یا دادگاه بین‌المللی را برای حل و فصل کلیه دعاوی فیما بین، در چارچوب یک صلح پایدار و همه‌جانبه، نپذیرفته است؟... من در پاسخ گفتم نیازی به قانع‌کردن ما (مقاومت ایران) نیست، زیرا که به همین دلایل و براساس خیلی دلایل داخلی دیگر، مخصوصاً سرکوب و اختناق ضدبشری، ما رژیم خمینی را رژیم دجال و جنگ‌افروز

SHOWRA
REVUE MENSUELLE DU CONSEIL NATIONAL DE LA RESISTANCE D'IRAN
N° 28. Fév 1987-BAHMAN 1365

بهای اشتراك ماهنامه:

۶ ماهه : ۱۳۰ فرانک فرانسه
۱۲ ماهه : ۲۵۵ فرانک فرانسه

حساب بانکی ماهنامه:

SOCIETE GENERALE
N° 50262097
M^{me} TARIGHI
SG. ST-GERMAIN-EN-LAYE
FRANCE

آدرس ماهنامه:

SHOWRA
BP 18
95430 AUVERS-SUR-OISE
FRANCE

جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران است که کلید صلح و آزادی و حسن همجواری و آسایش و آرامش ایران و این قسمت از جهان را در دست دارد».

۳۰ بهمن (۱۹ فوریه ۸۷): به گزارش صدای مجاهد، خبر قطع بمباران با استقبال وسیعی از طرف هموطنانمان مواجه شده و میلیونها تن از هممیهنان که شهر و دیار خود را ترک کرده و به بیابانهای اطراف پناه برده بودند، از صبح امروز شروع به بازگشت به خانه و کاشانه خود نموده‌اند.

به صلح و آزادی است. به حرکت و اعتراض برخیزید و در هر کجا و در هر فرصت، از خمینی بپرسید که چرا جنگ را ادامه می‌دهد. چرا حرث و نسل ایران را در تنور جنگیش می‌ریزد و چرا به صلح عادلانه و در دسترس تن نمی‌دهد؟... از سوی مقاومت عالادنه مردم ایران برای صلح و آزادی ناگزیر باید تکرار کنم که چون حیات این رژیم ضد مردمی در گرو ادامه اختناق و ادامه این جنگ ضد میهنی است، بدون جنگ و اختناق هرگز در قدرت باقی نخواهد ماند. بنابراین تنها راه حل برای یک ایران صلح جو و آزاد، شورای ملی مقاومت ایران و دولت موقت

SHOWRA
REVUE MENSUELLE DU CONSEIL NATIONAL DE LA RESISTANCE D'IRAN
N° 28. Fév 1987-BAHMAN 1365

Prix : 40 F